

به نام خداوند جان و خرد

درسنامه کتاب فارسی ۳ پایه دوازدهم

گروه درسی ادبیات فارسی استان آذربایجان شرقی

(زیر نظر مدیر گروه درسی ادبیات فارسی استان خانم حکیمه خوش نظر)

پایان
درس
ادبیات فارسی
استان آذربایجان شرقی

۴	ستایش: ملکا، ذکر تو گویم
۶	درس یکم: شکر نعمت
۱۴	گنج حکمت: گمان
۱۴	درس دوم: مست و هشیار
۱۹	شعر خوانی: در مکتب حقایق
۲۱	درس سوم: آزادی
۲۳	دفتر زمانه:
۲۶	گنج حکمت: خاکریز
۲۶	درس پنجم: دماوندیه
۳۳	روان خوانی: جاسوسی که الاغ بود!
۳۴	درس ششم: نی نامه
۴۰	گنج حکمت: آفتابِ جمال حق
۴۰	درس هفتم: در حقیقت عشق
۴۱	سودای عشق:
۴۳	شعر خوانی: صبح ستاره باران
۴۵	درس هشتم: از پاریز تا پاریس
۵۱	گنج حکمت: سه مرکب زندگی
۵۱	درس نهم: کویر
۵۶	روان خوانی: بوی جوی مولیان
۵۸	درس دهم: فصل شکوفایی
۶۱	گنج حکمت: تیرانا
۶۲	درس یازدهم: آن شب عزیز
۶۷	شعر خوانی: شکوه چشمان تو
۷۰	درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش
۸۱	گنج حکمت: به جوانمردی کوش

- درس سیزدهم: خوان هشتم ۸۲
- شعر خوانی: ای میهن! ۹۱
- درس چهاردهم: سی مرغ و سیمرغ..... ۹۲
- گنج حکمت: کلان تر و اولی تر! ۱۰۱
- درس شانزدهم: کباب غاز ۱۰۲
- روان خوانی: ارمیا ۱۱۴
- درس هفدهم: خنده تو ۱۱۶
- گنج حکمت: مسافر ۱۲۰
- درس هجدهم: عشق جاودانی ۱۲۱
- روان خوانی: آخرین درس ۱۲۳
- نیایش ۱۲۴

مؤلفان: حکیمه خوش نظر – احمد رمضان زاده

با سپاس از نظرات همکاران محترم در ویرایش درسنامه

ویرایش سال ۱۴۰۰: آقای پشایی، خانم مرادیان، خانم نوری خشکناز، خانم ناهید اشرفی

ویرایش سال ۱۳۹۹: اعظم قره داغی - فریبا محمودی - وحیده جعفری روحی - لیلا قره باغی - فریبا

رجبی - رحمان باقری - احمد رمضان زاده - رشید خدای افشاری - عبدالله اسلامی اصل

در راستای کامل کردن این درسنامه ها از نظرات همکاران محترم استقبال می کنیم. برای درج نظرات و پیشنهادهای خود لطفا با آدرس زیر با ما در ارتباط باشید.

azaradab@gmail.com

در این مناجات، بیشتر به برشمردن صفات خداوند توجه شده است.

۱- ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی نروم جز به همان ره که توام راه نمایی

قلمرو زبانی: مَلِک: پادشاه، صاحب ملک، ج ملوک / ذکر: یادکردن، در اینجا ستایش / جز: قید / خدایی، راه نمایی: قافیه / م- الف) که تو راهنمای من هستی (مضاف الیه) / ب) که تو راه را به من می نمایی (متمم) / که: حرف ربط (پیوند وابسته ساز) / و: (حرف ربط، پیوند هم پایه ساز) خدایی (خدا هستی) / شیوه بلاغی در جمله پنجم تقدم فعل بر متمم

قلمرو ادبی: ملکا: استعاره از خداوند (خداوند به پادشاه سرزمین هستی تشبیه شده است.) / تلمیح: بیت یادآور سوره حمد است. / ملکا: تلمیح به مالک یوم الدین / مصرع دوم تلمیح به آیه: اهدنا الصراط المستقیم

قلمرو فکری: خدایا تو را ستایش می کنم که پاک و منزّه هستی. بارالها، جز راهی که تو به من نشان می دهی، راه دیگری نمی روم (جز به راهی که تو راهنمایم هستی، نمی روم) **مفهوم:** فقط مطیع خدا بودن و تسلیم محض

۲- همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

قلمرو زبانی: واژه «همه» در این بیت «قید» است و به معنای «فقط» به کار رفته است - درگاه آستان، پیشگاه، جلو در / فضل: بخشش / پویدن: به شتاب رفتن به هر سو، جستجوی چیزی، تلاش / سزایی: سزاوار و شایسته هستی / سزا: مسند / «ی» فعل مخفف اسنادی است / توحید: به یگانگی خدا ایمان آوردن

قلمرو ادبی: جناس: جویم، پویم، گویم / تلمیح: ایاک نعبد و ایاک نستعین / همه توحید تو گویم: قُلْ هُوَ اللهُ احد.

قلمرو فکری: فقط به درگاه تو روی می آورم و تلاش و پویش من فقط به سبب فضل و بخشش تو است. فقط تو را به یگانگی می ستایم، زیرا که تنها تو شایسته یگانگی هستی. **مفهوم:** اشاره به «تسلیم مطلق بودن» در برابر ذات الهی.

۳- تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنایی

قلمرو زبانی: حکیم: صاحب حکمت، دانا / کریم: بخشنده / نماینده: آشکار کننده، نشان دهنده / ثنا: ستایش. با واژه «سنا: نور و روشنایی» هم آوا می باشد / سزاوار: شایسته - حکیم، عظیم، کریم، رحیم از نامهای خداوند / بیت: شش جمله

قلمرو ادبی: تلمیح به صفات واسامی خداوند (هو العظیم و رحیم و کریم بودن خداوند)

قلمرو فکری: تو دانا، بزرگ، بخشنده و مهربان هستی. تو بخشنده و بنده نواز هستی و شایسته ستایش هستی. **مفهوم:** برشمردن صفات خداوند

۴- نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگی نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

قلمرو زبانی: شبه: جمع آن «اشباه» به معنی شبیه، مانند (با واژه «اشباح» هم آوا می باشد؛ مفرد آن «شبح» به معنی کالبد، تن، سایه است.) / وهم: گمان، خیال

قلمرو ادبی: وهم، فهم: جناس ناقص اختلافی / مصرع اول یادآور این سخن حضرت علی (ع) است: «هوآلذی لا یدرکهُ بعدالهمم و لا ینالهُ غوصُ الفطن. نهج البلاغه» (خدایی که همت های دورپرواز، او را ادراک نمی توانند کرد و تعمق و هوش ها، وی را درنتواند یافت.) / مصرع دوم تلمیح دارد به آیه « لیسَ کَمثلِه شیء » (چیزی شبیه او نیست) / آرایه موازنه: رشته انسانی

قلمرو فکری: خداوندا! زبان ها در توصیف تو ناتوانند زیرا تو در عقل و اندیشه محدود آدمی، نمی گنجی. شبیه و نظیری هم برای تو نمی توان یافت زیرا تو حتی در خیال و گمان ما در نمی آیی.

مفهوم: ناتوانی انسان از وصف و درک خداوند

۵- همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی

قلمرو زبانی: همه: قید، در این بیت بهتر است « سراسر و سراپا» معنی شود / عزّ: عزیز شدن (متضاد « ذُل » / جلال: بزرگی و بزرگواری / یقین: بی شک / سرور: شادی / جزا: در بار معنایی مثبت یعنی پاداش کار نیک به کار رفته است / جود: بخشش، سخاوت، کرم / بیت ۸ جمله

قلمرو ادبی: تلمیح: مصرع اول به ذوالجلال والاکرام اشاره دارد. (صفات ثبوتیه خداوند): مصرع دوم تلمیح است: الله نورالسموات و الارض / تکرار همه

قلمرو فکری: خداوندا! سراسر بزرگی و جلال هستی و سراسر علم و یقین هستی. سراسر نور و شادمانی، بخشش و پاداش هستی.

مفهوم: بیان اوصاف الهی، عزت خداوند، جلال و شکوه خداوند، سرور و شادی بخش: «یا سرور العارفين»

۶- همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو پیوشی همه بیشی تو بگاهی، همه کمی تو فزایی

قلمرو زبانی: همه: صفت مبهم است، زیرا همراه اسم آمده است. / بدانی: مضارع اخباری / در هر ۴ جمله شیوه بلاغی تقدم مفعول بر نهاد و فعل

قلمرو ادبی: جناس: غیبی، عیبی / تضاد: بیشی، کمی / بگاهی، فزایی. / مصرع اول تلمیح دارد به دو صفت « علّام الغیوب» و « ستّار العیوب » بودن خداوند تعالی. / مصرع دوم تلمیح دارد به آیه « تُعزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ » تکرار: همه، تو

قلمرو فکری: خداوندا! همه امور پنهان ما را می دانی (عالم الغیب هستی) و همه عیبهای ما را از نظر دیگران می پوشانی (ستار العیوب هستی) و همه کم و زیاد شدن ها به دست توست.

۷- لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

قلمرو زبانی: مگر: شبه جمله به معنی الف: امید است ب: « شاید » / همه: قید تاکید / « ش » در «بودش» نقش متممی دارد. (بُود برای او)

قلمرو ادبی: آتش، دوزخ / مجاز: لب و دندان مجاز از «همه وجود» / روی: ایهام تناسب: (۱) چهره (که در اینجا مد نظر نیست و با لب و دندان تناسب دارد) (۲) امکان یافتن / ایهام: مگر در معنی ۱- امید ۲- شاید / مصرع دوم تلمیح: اشاره به آیه وقنا عذاب النار / آتش: مجازا عذاب

قلمرو فکری: سنایی با تمام وجود تو را به یگانگی می ستاید. امید است که (شاید که) برای او از آتش دوزخ امکان رهایی باشد. **مفهوم:** ستایش خداوند با تمام وجود، امید به بخشایش خداوند

حکیم سنایی غزنوی

درس اول شکر نعمت

* **مَنّتِ خدای را عَزّ و جَلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.** هر نفسی که فرو می رود ممدّ حیات است و چون بر می آید مفرّح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

قلمرو زبانی: منت: سپاس، احسان، نیکویی... در حق کسی / را: حرف اضافه به جای برای در معنی « اختصاص » / عزّ و جلّ: گرامی، بزرگ و بلند مرتبه است. « جمله معترضه است » / طاعت: فرمانبرداری / نقش دستوری « ش » در طاعتش و شکرش: مضاف الیه است و مرجع هر دو خداوند است / موجب: سبب، باعث / قربت: نزدیکی / به شکر اندرش: در شکر گزاری او (خداوند) دو حرف اضافه برای یک متمم، ویژگی سبکی متون کهن / مزید: زیادی / مُمد: یاری رسان / حیات: زندگی / مفرّح: شادی بخش / ذات: وجود

قلمرو ادبی: سجع: قربت، نعمت / حیات، ذات / تضاد: فرو می رود (دم) بر می آید. (بازدم) / تلمیح: لئن شکرتم لأزیدنکم (اگر سپاس بگزارید بر نعمت شما می افزایم) ابراهیم / ۷ / تلمیح: طاعتش موجب قربت است. اشاره به آیه شریفه «وأسجدواقترب» علق / ۱۹ (ان اکرمکم عندالله اتقاکم)

قلمرو فکری: احسان و سپاس مخصوص خداوند توانا و بزرگ است که فرمانبرداری از دستورات او، سبب نزدیکی به او می گردد و شکر کردن او باعث زیادی نعمت می شود. هر نفسی که فرو می بریم یاری رساننده زندگی است و چون بر می آید شادی بخش روح و هستی است. پس در هر نفس کشیدن دو نعمت وجود دارد و برای هر نعمتی (ممد حیات بودن، مفرح ذات بودن) سپاس گزاری واجب است.

مفهوم: تاکید بر شکر گزاری، قدردان نعمت بودن

* **از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش به در آید؟**

« اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّكُورِ »

قلمرو زبانی: که: در مصراع اول نقش دستوری « مضاف الیه » دارد. چون ضمیر است و پس از نقش نمای اضافه آمده است. / کز: که از (که پیوند وابسته سازاست) / استفهام انکاری

قلمرو ادبی: مجاز: دست مجاز از عمل و زبان مجاز از گفتار (دست و زبان مجاز از کل وجود) / کنایه: « از عهده به در آمدن » کنایه از توانایی انجام کاری داشتن. تضمین: آوردن بخشی از آیه قرآن (آیه ۱۳ سوره سبأ) در متن / جناس تام: که (ضمیر پرسشی) که (پیوند وابسته سازاست)

قلمرو فکری: هیچ کس نمی تواند آن گونه که شایسته خداوند باشد او را سپاس گزاری کند.

*** « اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ »**

ای خاندان داوود، شکر به جای آرید و اندکی از بندگان من شکر گزارند.

مفهوم: عجز بنده از شکرگزاری نعمت های حق

عذر به درگاه خدای آورد

بنده همان به که ز تقصیر خویش

کسی نتواند که به جای آورد

ور نه، سزاوار خداوندی اش

قلمرو زبانی: به: خوب است. بهتر است / فعل است به قرینه معنوی حذف شده است / تقصیر: کوتاهی کردن،

سستی کردن در کار / عذر: توبه، پوزش / سزاوار: صفت جانشین موصوف / ورنه: وگرنه، حرف ربط وابسته ساز/حذف واژه شکر به قرینه معنوی: سزاوار خداوندیش کسی نتواند که (شکر) به جای آورد.

قلمرو ادبی: شعر در قالب «قطعه» است، چون فقط مصراع های زوج آن دارای قافیه است. / عذر به درگاه آوردن

کنایه از توبه کردن / تلمیح به آیه ۸ / سوره تحریم «تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا»

قلمرو فکری: همان بهتر که بنده از گناه خویش به درگاه الهی روی آورد و توبه کند. وگرنه هیچ کس نمی تواند آن

گونه که سزاوار خداوند باشد او را عبادت کند. **مفهوم:** عبادت و اطاعت سزاوار حق ممکن نیست.

*** باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده. پرده ناموس بندگان به گناه**

فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد.

قلمرو زبانی: را: «همه را» به معنی «به» است / بی حساب: بی اندازه / رسیده: رسیده است. (فعل ماضی نقلی در سوم

شخص، معمولاً «است» حذف می شود) / خوان: سفره / بی دریغ: بی مضایقه - کشیده: گسترده است / ناموس: آبرو،

شرافت / فاحش: آشکار، هر بدی که از حد در گذرد / پرده دریدن: رسوا کردن / وظیفه: مقرری، مستمری / روزی:

رزق / وظیفه روزی: رزق مقرر و معین / منکر: زشت، ناپسند / نبرد: قطع نمی کند امروزه هم می گوئیم «بریدن نان و

روزی کسی».

قلمرو ادبی: تشبیه: باران رحمت، خوان نعمت، پرده ناموس / وظیفه روزی (تشبیه روزی به وظیفه) / پرده دریدن: کنایه

از رسوایی، افشای راز / تلمیح: باران رحمت بی حسابش همه را رسیده: اشاره به صفت رحمانی خداوند و آیه «ربکم

ذو رحمة واسعة» انعام / ۱۴ / تلمیح: خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده: تلمیح به منعم بودن خدا / تلمیح: پرده

ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد: تلمیح به ستارالعیوب بودن خدا / تلمیح: وظیفه روزی به خطای منکر نبرد:

تلمیح هُوَ الرِّزْقُ ذَارِيَاتُ / ۵۷، (اشاره به صفت رزاق بودن خداوند) / ترصیع (مختص رشته انسانی)

قلمرو فکری: رحمت خداوند شامل حال همه آفریدگان است (صفت رحمانی خداوند) و سفره نعمت بی مضایقه

خداوند همه جا گسترده است. (منعم بودن خداوند) آبروی بندگان را با وجود گناه کاربودنشان نمی ریزد)

ستارالعیوب) و رزق و روزی مقرر آنها را با وجود خطا کار بودنشان قطع نمی کند. (رزاق بودن خداوند)

مفهوم: رحمت و نعمت خدا عام و فراگیر است

*** فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین**

بپرورد.

قلمرو زبانی: فرآش: گسترنده فرش / صبا: باد شرقی که به فارسی باد بهار می گویند / گفته: دستور داده است / فرش زمردین: فرش سبز رنگ، سبزه و گل ها / زمرد: سنگ قیمتی سبز که در جواهرسازی استفاده می شود / دایه: زن شیر دهنده غیر از مادر / بنات: جمع بنت، دختران / نبات: گیاه / مهد: گهواره.

قلمرو ادبی: تشبیه: فرآش باد صبا (باد صبا مانند فرآش است) / دایه ابر بهاری (ابر بهاری مانند دایه ای است) / بنات نبات (نبات مانند بنات هستند) / مهد زمین (زمین مانند مهدی است که تکان می خورد و حرکت می کند) / استعاره: فرش زمردین استعاره از گل ها و سبزه ها (گل ها و سبزه ها مانند فرشی هستند) / جناس ناهمسان: بنات، نبات / تشخیص: به باد صبا دستور بدهد، به ابر بهاری دستور بدهد. / تلمیح: مهد زمین به آیه ی «الم نجعل الارض مهادا»: آیا زمین را گهواره ای نگردانیدیم (نبا/۶) اشاره دارد. / سجع: بگسترد و بپرورد

قلمرو فکری: به باد بهاری دستور داده است تا سبزه ها را که همانند فرشی سبز رنگ هستند، برویاند و به ابر بهاری دستور داده است تا گیاهان را که همانند دخترانی هستند در زمین که همانند گهواره ای است بپروراند.

مفهوم: تمام هستی تحت امر خداست.

*** درختان را به خلعت نوروژی قبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده.**

قلمرو زبانی: رای فک اضافه / در بر درختان گرفته / خلعت: جامه دوخته که بزرگی به کسی بخشد. به خلعت نوروژی: به رسم لباس نوروژی / قبا: نوعی لباس بلند مردانه / ورق: برگ / در بر گرفته: بر تن پوشانده / شاخ: شاخه / قدوم: آمدن، قدم نهادن / موسم: زمان، فصل / ربیع: بهار / اطفال شاخ را...: رای فک اضافه، بر سر اطفال شاخ

قلمرو ادبی: تشخیص (درختان قبا داشته باشند). / تشبیه: قبای سبز ورق (ورق «برگ» مانند قبا هستند) / اطفال شاخ (شاخه ها مانند اطفال هستند) / کلاه شکوفه (شکوفه ها مانند کلاهی هستند) / تناسب (مراعات نظیر): درخت، برگ، شاخه / برگ، شاخه، ربیع، شکوفه

قلمرو فکری: خداوند به عنوان هدیه عید نوروژ بر تن درختان لباسی از برگ های سبز پوشانده و بر سر شاخه های کوچک که مانند کودکان و اطفال هستند به میمنت فرارسیدن بهار، شکوفه ها را که مانند کلاهی هستند نهاده است. **مفهوم:** آفرینش تمام آفریده ها به امر خداوند است.

*** عصاره تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته. قلمرو زبانی:** عصاره: شیر، آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند / تاک: درخت انگور / شهد: شیرینی، عسل، در اصل عسلی که از موم جدا نکرده باشند / فایق: برتر، برگزیده / تربیت: پروردن / ش: مضاف الیه / باسق: بلند

قلمرو ادبی: تناسب: عصاره، شهد / خرما، نخل، باسق / عصاره، شهد و تاک: تناسب معنایی / تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته: تلمیح به: «والنخل باسقات» سوره ق / ۱۰ / شهد فایق: استعاره از انگور

قلمرو فکری: شیره انگوری، به قدرت خداوند به شیرینی برتر و هسته خرمایی با تربیت و پرورش او (خداوند) به نخلی بلند تبدیل شده است.

*** ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند** **تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری**
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار **شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری**

قلمرو زبانی: غفلت: بی خبری / از بهر: برای، برای تو / سرگشته: حیران / فرمانبردار: در فرمان تو هستنند، صفت فاعلی مرکب مرخّم / شرط انصاف نباشد: دور از انصاف است. / بیت اول: مصراع اول جمله هسته / تا: پیوند وابسته ساز، مصراع دوم: جمله وابسته / بیت دوم: که: پیوند وابسته ساز

قلمرو ادبی: تناسب: ابر، باد، مه، خورشید، فلک / نان به کف آوردن: کنایه از کسب روزی / ابر و باد و مه و خورشید و فلک: مجاز از همه عالم / نان: مجاز از رزق و روزی / کف: مجاز از دست / تشخیص: ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کاری باشند. / تلمیح به آیات متعددی از قرآن از جمله آیه ۱۲ سوره النحل: وَ سَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ و... / ترجمه: و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید و ستارگان به فرمان او مسخّر شده اند / و یا آیه ی ۱۳ سوره ی الجاشیة: وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَ مَا فِی الْأَرْضِ و...
 ترجمه: آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد همه از اوست. فرمان بردن: کنایه از اطاعت کردن

قلمرو فکری: تمامی آفریده های خداوند در کار هستند تا تو روزی و رزقی به دست آوری و آن را در بی خبری نخوری. تمام هستی در خدمت تو هستند و دور از انصاف است که تو از خدا اطاعت نکنی.
مفهوم: تمام آفریده ها در تسخیر و خدمت انسان هستند / تاکید بر اطاعت و بندگی انسان

*** در خیر است از سرور کاینات و مَفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه دور زمان محمد مصطفی ، صلی الله وعلیه و آله و سلم،**

قلمرو زبانی: خبر: سخنی از پیامبر، حدیث / نهاد فعل « است »: عبارت های بعد از « هر گه ... » / کاینات: جمع کاینه، موجودات جهان / مَفخر: آن چه بدان فخر کنند، مایه فخر / رحمت عالمیان: مایه بخشش جهانیان / صَفُوت: برگزیده، خالص از هر چیز / تَمَمّه: باقی مانده؛ تتمه دور زمان: مایه تمامی و کمال گردش روزگار ، مایه تمامی و کمال دور زمان رسالت / دور زمان: روزگار / محمد مصطفی... نقش تبعی بدل

قلمرو ادبی: تلمیح: رحمت عالمیان تلمیح به آیه شریفه: « و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین » انبیاء / ۷)

قلمرو فکری: در حدیثی از سرور و فخر موجودات عالم، رحمت عالمیان و برگزیده انسان ها و به جای مانده روزگار حضرت محمد مصطفی ، درود خداوند بر او و خاندان پاکش باد، آمده است.
 مفهوم: پیامبر (ص) سرور آفریدگان، مایه افتخار مسلمانان است.

قسیمُ جسیمُ نسیمُ وسیمُ

شَفیعُ مُطاعُ نبیُّ کریمُ

حسنتُ جمیعُ خِصالِهِ ، صَلُّوا عَلَیْهِ وَ آلِهِ

بَلَّغِ الْعُلَیَّ بِکَمالِهِ ، کَشَفِ الدُّجَى بِجَمالِهِ

چه غم دیوارامت را که دارد چون تو پشتیبان / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟

قلمرو زبانی: شفیع: شفاعت کننده. (خواهشگر)/مطاع: فرمانروا (اسم مفعول از اطاعت) / نَبی : پیام آور/کریم : بخشنده / قسیم: صاحب جمال. / جسیم: خوش اندام / نسیم: خوش بو / وسیم: دارای نشان پیامبری / بلغ : رسید / کَشَفَ : کنار زد / الدُّجی: تاریکی / حَسُنَتْ : زیباست / خِصال : خصلت ها و خوی ها.

قلمرو ادبی: دیوار اَمّت: تشبیه (اَمّت مانند دیواری محکم است)

تلمیح : به داستان حضرت نوح / صَلُّوا عَلَيْهِ وَ آلِهِ: تلمیح به إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ ۝ / اسلوب معادله) مصراع دوم(چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟) مثالی است برای مصراع اول (چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان) / جناس: جمال و کمال /سجع: کمال , جمال , خصال / موج بحر:استعاره از ناملایمات و دشواری ها

قلمرو فکری: او پیامبری است که شفاعت کننده (خواهشگر)، فرمانروا ، پیام آور، بخشنده، صاحب جمال، خوش اندام، خوش بو، دارای نشان پیامبری می باشد. به واسطه کمال خود به مرتبه بلند رسید و با جمال نورانی خود تاریکی ها را بر طرف کرد؛ همه خوی ها و صفات او زیباست؛ بر او و خاندانش درود بفرستید. امت و پیروان تو غمی ندارند زیرا حامی و پشتیبانی چون تو دارند همان گونه که سرنشینان کشتی نوح ترسی از موج و غرق شدن ندارند چرا که ناخدا و کشتیبانی چون نوح دارند.

* هر گاه که یکی از بندگان گنهگار پریشان روزگار ، دست انابت به امید اجابت به درگاه حق – جل و علا – بردارد ، ایزد تعالی در او نظر نکند . بازش بخواند ؛ باز اعراض فرماید . بار دیگرش به تضرع و زاری بخواند .

قلمرو زبانی: پریشان روزگار: بدبخت / انابت : توبه ، بازگشت به سوی خدا. دست انابت: اضافه اقترائی / بازش : باز او را («ش» مفعول است) / اعراض : روی برگرداندن / دیگرش : «ش» مفعول است / تضرع : زاری کردن ، التماس **قلمرو ادبی:** جناس: انابت، اجابت / دراو نظر نکند: کنایه از به او توجه نکند

قلمرو فکری: هر گاه یکی از بندگان گناهکار پریشان احوال به امید برآورده شدن توبه، به درگاه او توبه کند، خداوند بلند مرتبه به او توجهی نمی کند. بنده گنهگار دوباره خداوند را می خواند. دو باره خداوند روی بر می - گرداند. دوباره، خداوند را با زاری و التماس می خواند.

مفهوم: اجابت دعا حتمی است. از رحمت خدا نباید ناامید بود

* حق – سبحانه و تعالی – فرماید: یا مَلَائِكَتِي قَدْ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ عَبْدِي وَ لَيْسَ لَهُ غَيْرِي فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ. دعوتش را اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

قلمرو زبانی: سبحان: پاک و منزّه / دعوتش: دعا، «ش» مضاف الیه، دعوت او / امیدش: «ش» مضاف الیه

قلمرو ادبی: تضمین : عین حدیث قدسی را در متن آورده است

قلمرو فکری: خداوند پاک و بلند مرتبه می فرماید: ای فرشتگانم، من از بنده خودم شرم دارم و او جز من پناهی ندارد؛ پس او را آمرزیدم. خواسته اش را برآورده کردم و آرزویش را برآوردم. چرا که از زیادی دعا و زاری بنده خود شرم دارم.

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده است و او شرمسار

قلمرو زبانی: کرم : بخشش / حذف فعل های بین، است: به قرینه لفظی

قلمرو ادبی: تلمیح به : یا مَلَأْتُكَ قَدْ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ عَبْدِ... / کرم بین حس آمیزی

قلمرو فکری: کرم و لطف خداوند را ببین که بنده ای خطا کرده است و او شرمسار می شود.

*** عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عَبْدَنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ ، و واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که: ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ.**

قلمرو زبانی: عاکف : کسی که در مدت معینی در مسجد بماند و به عبادت پردازد. / جلال: بزرگی / تقصیر: کوتاهی

در عبادت ، گناه/ معترف: اعتراف کننده/ واصفان :ج واصف، وصف کنندگان ، ستایش کنندگان /حلیه : زینت ، زیور/ جمال : زیبایی/ تحیر : حیرت ، سرگردانی/ منسوب : نسبت داده شده/ جلالش :ش مضاف الیه

قلمرو ادبی : تشبیه : کعبه جلال (جلال او مانند کعبه است)، حلیه جمال / جناس: جلال ، جمال / تضمین: (ما عَبْدَنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ ، ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ.)

قلمرو فکری : عبادت کنندگان عظمت و بزرگی او به کوتاهی خود در عبادت اقرار می کنند و می گویند : تو را چنان که شایسته توست پرستش نکردیم و ستاینندگان جمال خداوندی در حیرت و سرگردانی اند و اقرار می کنند که : تو را چنان که شایسته شناسایی توست، نشناختیم. مفهوم: بنده از عبادت و توصیف خداوند ناتوان است.

قرابت: هیچ نقاش نمی بیند که نقشی بر کند / وان که دید از حیرتش کلک از بنان افکنده ای

گر کسی وصف او ز من پرسد / بی دل از بی نشان چه گوید باز؟

عاشقان کشتگان معشوق اند / بر نیاید ز کشتگان آواز

قلمرو زبانی: او: خداوند/ بی دل: انسان عاشق خداوند/ بی نشان : خداوند.

قلمرو ادبی: بیت اول: تلمیح به «ان الله لا یوصف و لا یدرک»/بیت اول و دوم: تلمیح به حدیث « مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانَهُ » (جامع الصغیر) : کسی که خدا را شناخت زبانش گنگ می شود و نمی تواند چیزی بگوید

قلمرو فکری : اگر کسی وصف خداوند را از من پرسد من که دل از دست داده ام(در وجود معشوق غرق شده ام) چگونه می توانم از وجود بی نشان خبر بدهم.عاشق در وجود معشوق فانی می شود و از خود حرکت و آوازی ندارد.پس چگونه این عاشق فانی شده می تواند از معشوق خود(خداوند)خبر بدهد؟

مفهوم: کمال عشق، فناء در عشق است./عاشق حقیقی بی ادعا است.

قرابت: هر که اسرار حق آموختند/ مَهر کردند و دهانش دوختند

*** یکی از صاحب دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده ؛ آن که که از این معاملات باز آمد یکی از یاران به طریق انبساط گفت : « از این بوستان که بودی ، ما را چه تحفه کرامت کردی؟ »**

قلمرو زبانی : صاحب دل: عارف / جیب : یقه، گریبان / مراقبه: در اصطلاح عرفانی نگاهداری دل از خیال غیر خدا. / مراقبه: (حالت عارفانه) قلب خود را از هر چه غیر خدا حفظ کردن / بحر : دریا / مکاشفت : کشف کردن و آشکار

ساختن و در اصطلاح عرفانی پی بردن به حقایق است / مستغرق: غرق شده / ز این بوستان: حالت مکاشفه / تحفه: هدیه

ما را: برای ما / به طریق انبساط: خودمانی شدن، شوخی

قلمرو ادبی: کنایه: سر به جیب مراقبه فرو بردن - در بحر مکاشفه مستغرق بودن / استعاره و تشخیص: مراقبه جیب داشته باشد / تشبیه: بحر مکاشفت (مکاشفه مانند دریایی است) / استعاره: معامله (استعاره از اعمال عبادی) / بوستان: استعاره از مرحله مکاشفه و مراقبه

قلمرو فکری: یکی از عارفان که در حالت تأمل و تفکر عارفانه قلب خود را از خیال هر چه غیر خدا حفظ کرده بود و در صدد آشکار ساختن و پی بردن به حقایق بود؛ وقتی از این اعمال عبادی فارغ شد، یکی از یاران به او گفت: «از این حالت مکاشفه و معرفت، برای ما چه هدیه ای آورده ای؟»

* **گفت:** «به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پر کنم هدیه اصحاب را. چون رسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.»

قلمرو زبانی: خاطر: دل، یاد / درخت گل: معارف حقایق الهی، جمال معشوق / «م» در گلم: مفعول / ضمیر «م» در دامنم از دست برفت: مضاف الیه دست

قلمرو ادبی: استعاره: درخت گل (حقایق الهی مانند درخت گلی بود) / بوی گل «لذت تجلیات» (دامن از دست دادن: کنایه از اختیارم را از دست دادم).

قلمرو فکری: گفت: در نظر داشتم که وقتی به معارف حقایق الهی رسیدم برای هدیه به دوستان چیزی بیاورم وقتی به حقایق الهی رسیدم به واسطه گل (جمال الهی) آن چنان از خود بی خود شدم که اختیارم از دست رفت و در وجود حق فانی شدم.

* **ای مرغ سحر، عشق ز پروانه بیاموز** **کان سوخته را جان شد و آواز نیامد**

این مدعیان در طلبش بی خبران اند **کان را که خبر شد، خبری باز نیامد**

قلمرو زبانی: را: فک اضافه / جان آن پروانه سوخته شد: / سوخته: عاشق صادق / شد در معنی رفت. جان شدن: مردن / مدعیان: ادعا کنندگان شناخت خداوند / طلب: شناخت خدا.

قلمرو ادبی: استعاره و تشخیص: مرغ سحر مورد خطاب قرار گرفت - مرغ سحر: نماد عاشقی غیر واقعی یا عاشقی که ادعای عاشقی دارد / پروانه: نماد عاشق واقعی / جان شد: کنایه از مردن / تلمیح: من عرف الله کل لسانه / تکرار

قلمرو فکری: ای عاشق، عشق واقعی را از پروانه بیاموز که جانش را در آتش (عشق) از دست می دهد ولی اعتراضی نمی کند. این کسانی که ادعای شناخت خدا را می کنند از وجود او بی خبرند آن کسی که از خدا نشان می یابد زبانش بریده می شود و سکوت اختیار می کند. **مفهوم:** ویژگی عاشق: صبر و سکوت

قرابت: شمع این مسئله را بر همه کس روشن کرد / که تواند همه شب گریه بی شیون کرد

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- جدول زیر را به کمک متن درس کامل کنید:

معنا	واژه معادل
دارای نشان پیامبری	وسیم
شادی بخش	مفرح
به خدای تعالی باز گشتن	انابت
قطع کردن مقرری	بریدن وظیفه

- ۲- سه واژه در متن درس بیابید که هم آوای آنها در زبان فارسی وجود دارد. (قربت : نزدیکی - غربت : دوری) / (حیات: زندگی - حیاط: محوطه) / (منسوب: نسبت داده شده. - منصوب : گماشته)
- ۳- از متن درس برای کاربرد هر یک از حروف زیر ، سه واژه مهم املایی بیابید و بنویسید.
ح (تحیر - فاحش - مفرح) / ق (مستغرق - مراقبت - قربت) / ع (خلعت - ربیع - عصاره)
- ۴- در عبارت زیر ، نقش دستوری ضمائر پیوسته را مشخص کنید
« بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت » بوی گل مرا (مفعول) دامن از دست من (مضاف الیه)
- ۵- در متن درس ، نمونه ای برای کاربرد هر یک از انواع حذف بیابید.
حذف لفظی : طاعتش موجب قربت است و به شکراندرش مزید نعمت [است]
حذف معنوی : بنده همان به زتقصیر خویش... [همان بهتر است]

قلمرو ادبی :

- ۱- واژه های مشخص شده ، نماد چه مفاهیمی هستند؟
ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
مرغ سحر: کسانی که فقط ادعای عشق می کند پروانه : عاشق حقیقی
- ۲- با توجه به عبارت های زیر به پرسش ها پاسخ دهید:
باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده.
فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایه ابری بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بیورود.
الف) آرایه مشترک دو عبارت را بنویسید. سجع (کشیده ، رسیده - بگسترد ، بیورود) تشبیه (بارن رحمت - خوان نعمت - فراش باد صبا - دایه ابر بهاری - بنات نبات)
ب) قسمت مشخص شده بیانگر کدام آرایه ادبی است ؟ استعاره (گل ها و سبزه ها مانند فرش زمردین هستند)

قلمرو فکری :

- ۱- معنی و مفهوم عبارت های زیر را به نثر روان بنویسید:
عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که : ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ .
یکی از صاحب دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده.
۲- مفهوم کلی مصراع های مشخص شده را بنویسید:

ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند
 همه برای زندگی تو تلاش می کنند تا تو در غفلت و بی خبری نمایی
 چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان
 چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟
 وقتی تو پشتیبان امت هستی ، پس غمی نیست.
 گر کسی وصف او ز من پرسد
 بی دل از بی نشان چه گوید باز؟
 انسان عاشق وقتی به مرحله فنا فی الله می رسد دهانش دوخته می شود.
 ۳- از کدام سطر درس ، مفهوم بیت زیر قابل استنباط است ؟
 هیچ نقاشی نمی بیند که نقشی بر کشد
 وان که دید از حیرتش کلک از بنان افکنده ای
 سعدی
 گر کسی وصف او ز من پرسد
 بی دل از بی نشان چه گوید باز؟
 عاشقان کشتگان معشوق اند
 برنیاید ز کشتگان آواز

کنج حکمت

گمان

گویند که بطنی در آب روشنایی می دید. پنداشت که ماهی است. قصدی می کرد تا بگیرد و هیچ نمی یافت.
 چون بارها بیازمود و حاصلی ندید، فرو گذاشت. دیگر روز هر گاه که ماهی بدیدی، گمان بردی که همان
 روشنایی است؛ قصدی نپیوستی، و ثمرت این تجربت آن بود که همه روز گرسنه بماند.

کلیله و دمنه، ترجمه نصرالله منشی

قلمرو زبانی: بطن: مرغابی / پنداشت: تصور می کرد / قصدی می کرد: تلاش می کرد / آزمودن: امتحان کردن

حاصلی ندید: نتیجه ای نگرفت / فرو گذاشتن: رها کردن، صرف نظر کردن / بدیدی: می دید

گمان بردی: فکر می کرد، خیال می کرد / قصدی نپیوستی: اقدام نمی کرد / ثمرت: نتیجه

قلمرو ادبی: جناس: گمان. همان

قلمرو فکری: تجربه ناقص یا نتیجه نادرست گرفتن از تجربه های روزگار مایه شکست و ناکامی است. / هر تجربه ای

مفید نیست.

مفهوم: پیروی کردن از تجربه نادرست و نکوهش آن، پرهیز از قیاس نابجا

درس دوم

مست و هشیار

قالب شعر: قطعه / محتوا: ترسیم فساد و تزویر اجتماع عصر شاعر / شعر مست و هشیار از پروین اعتصامی که نمونه
 خوب فن مناظره است.

۱- محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت
 مست گفت: «ای دوست، این پیراهن است افسار نیست»

قلمرو زبانی: محتسب: ماموری که کار وی نظارت بر اجرای احکام دین بود / مرجع ضمیر «ش»: مست؛ نقش مضاف الیه / دوست: منظور محتسب، لحن طنز. چون رفتار محتسب دوستانه نیست. / افسار: تسمه ورسمانی که به سر و گردن اسب والاغ می بندند. لگام، زمام، دهنه

قلمرو ادبی: تناسب: گریبان و پیراهن / تضاد: است و نیست؛ محتسب و مست / جناس: مست و است /

گریبان کسی را گرفتن: کنایه از اعتراض کردن / پیراهن مجاز از یقه / تکرار: مست

قلمرو فکری: محتسب (مامور) در راه مستی را دید و گریبانش را گرفت مست گفت: ای دوست این پیراهن است که آن را گرفته ای افسار نیست .

مفهوم: بیان طنز آمیز و اعتراض به برخورد تحقیرآمیز مأموران حکومتی است با متهم.

۲- **گفت:** «مستی، زان سبب افتان و خیزان می روی» **گفت:** «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»

قلمرو زبانی: مستی: مست هستی / افتان و خیزان: (قید) حالت راه رفتن فرد مست، تلو تلو خوران

قلمرو ادبی: کنایه: افتان و خیزان می روی: کنایه از عدم تعادل / کنایه: هموار نبودن راه، کنایه از گستردگی فساد در جامعه / تناسب: می روی، راه رفتن / تضاد: افتان و خیزان / حسن تعلیل

قلمرو فکری: (محتسب) گفت تو مست هستی به همین دلیل تلو تلو خوران راه می روی. (مست) گفت: «جرم راه رفتن من نیست، جامعه پراز فساد و خلاف است.»

۳- **گفت:** «می باید تو را تا خانه قاضی برم» **گفت:** «رو، صبح آی قاضی نیمه شب بیدار نیست»

قلمرو زبانی: رو و آی: فعل امر برو و بیا / می باید: لازم است / برم: ببرم، مضارع التزامی

قلمرو ادبی: ایهام: بیدار (الف) مقابل خواب (ب) هشیار نباشد / تضاد: صبح و شب / تضاد در افعال / تکرار: قاضی

قلمرو فکری: (محتسب) گفت باید تو را به خانه ی قاضی ببرم. پاسخ داد که برو و صبح بیا چرا که قاضی نیمه شب بیدار نیست (خود قاضی الان مست و ناهشیار است) / مفهوم: مسئولان به فکر آسایش و خوشی خود هستند نه در فکر و اندیشه ی مردم

۴- **گفت:** «نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم» **گفت:** «والی از کجا در خانه خمار نیست»

قلمرو زبانی: سرا: خانه؛ منزل / والی: حاکم، فرمانروا؛ والی در مصراع اول مضاف الیه و در مصراع دوم نهاد است / را: فک اضافه (سرای والی) شویم: برویم، فعل ناگذر / والی از کجا در خانه خمار نیست: از کجا معلوم که والی، خود در میخانه نباشد / خمار: می فروش (خانه خمار. میخانه) / نیست: غیر اسنادی / جمله

قلمرو ادبی: / مصرع دوم: کنایه از آلوده بودن والی / تکرار: والی / تناسب: خانه، سرا

قلمرو فکری: گفت: خانه حاکم نزدیک است به آن جا برویم. مست جواب داد: از کجا معلوم که خود والی الان در میخانه نباشد؟ / **مفهوم:** اشاره به فاسد بودن و عیاشی مسئولان جامعه.

۵- **گفت:** «تا داروغه را گوئیم، در مسجد بخواب» **گفت:** «مسجد خوابگاه مردم بد کار نیست»

قلمرو زبانی: داروغه: نگهبان، متمم / را: به حرف اضافه

قلمرو ادبی: تکرار: مسجد، گفت / اشتقاق: بخواب، خوابگاه (مختص رشته انسانی)

قلمرو فکری: گفت تا نگهبان را باخبر کنم برو و درمسجد بخواب. مست گفت: «مسجد جای افراد بدکار نیست.» مفهوم: تناقض گویی محتسب و ناآگاهی او نسبت به احکام الهی و هوشیاری مست به احکام الهی

۶- گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان» **گفت:** «کار شرع، کار درهم و دینار نیست»

قلمرو زبانی: دینار: سکه طلا / وارهان: خلاص کن. نجات بده / شرع: دین. شریعت. مذهب / درهم: سکه نقره .

قلمرو ادبی: درهم و دینار: مجازا رشوه - تناسب: درهم و دینار / تکرار: دینار

قلمرو فکری: (محتسب) گفت: « به من پنهانی رشوه بده و خود را خلاص کن.» گفت: « رشوه در دین جایگاهی ندارد. » (کار خوبی نیست) **مفهوم:** اشاره به « رواج رشوه خواری در جامعه »

۷- گفت: « از بهر غرامت، جامه ات بیرون کنم » **گفت:** « پوسیده است، جز نقشی ز پود و تار نیست »

قلمرو زبانی: از بهر: حرف اضافه، برای / غرامت: چیزیکه تاوان آن لازم باشد؛ جبران خسارت مالی / جامه ات: پود: رشته های افقی لباس / تار: رشته های عمودی لباس

قلمرو ادبی: تناسب: جامه، پود، تار / کنایه: (جامه) نقشی زپود نیست: کنایه از "نخ نما بودن و فرسودگی جامه)

قلمرو فکری: گفت: برای خسارت، لباس را از تنت بیرون می آورم. جواب داد: لباس من پوسیده و نخ نما است.

مفهوم: ۱- رشوه خواری ۲- نشانه فقر و تهی دستی افراد جامعه

قرابت: گفت مست: ای محتسب بگذار و رو / از برهنه کی توان بردن گرو

۸- گفت: « آگه نیستی گز سر در افتادت کلاه » **گفت:** « در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست!»

قلمرو زبانی: آگه: مخفف «آگاه» / ت (افتادت): جابه جایی ضمیر شخصی؛ کلاه از سرتو در افتاد / گزسر در افتادت

کلاه - توضیحات (۲) جز معنای ظاهری تعادل نداشتن مست را می رساند. ضمناً "در قدیم بدون کلاه و دستار در بین مردم ظاهر شدن نوعی ننگ و بی ادبی تلقی می شد. / عار: ننگ. رسوایی، بدنامی

قلمرو ادبی: مصراع اول کنایه از مستی و عدم تعادل. / جناس: سر، در / تکرار: سر

قلمرو فکری: گفت: « با خبر نیستی که کلاه از سرت افتاده است» (و تعادل نداری) جواب داد: « در سر عقل باید

باشد کلاه نداشتن عیب و ننگ به شمار نمی آید.» **مفهوم:** سطحی نگری محتسب و توجه به امور ظاهری

قرابت: خرد باید اندر سر مرد و مغز / نباید مرا چون تو دستار نغز (سعدی)

از بی هنران شعله ادارک مجوید / این طایفه را طره دستار بلندست. (صائب تبریزی)

۹- گفت: « می بسیار خوردی، زان چنین بی خود شدی » **گفت:** « ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست!»

قلمرو زبانی: بسیار: در مصراع اول قید، در مصراع دوم معطوف به مضاف الیه / بیهوده گو: صفت فاعلی مرکب

مرخم (بیهوده گوینده) / بی خود: مسند / بیت شش جمله

قلمرو ادبی: / مجاز: حرف مجاز از سخن / بیهوده گو: کنایه از محتسب / بی خود شدن: کنایه از مستی

بسیار

قلمرو فکری: گفت: « شراب زیاد نوشیده ای به همین دلیل مست واز خود بی خود گشته ای.» گفت: ای فرد بیهوده

گوینده، بحث کم و زیاد نوشیدن نیست (حرام، حرام است).

مفهوم: نفس خطا و حرام بودن عمل مهم است نه میزان (مقدار) انجام آن.

قربان: عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است / کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم. (حافظ)

۱۰- **گفت:** «باید حد زند هشیار مردم، مست را» **گفت:** «هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست»

قلمرو زبانی: حد: مجازات شرعی / هشیار مردم: ترکیب وصفی مقلوب (مردم هشیار) هشیار مخفف «هوشیار»

است / مردم: انسان / تضاد: هشیار و مست / «ی» در هشیاری: ی وحدت

قلمرو ادبی: تضاد: مست وهشیار / تکرار: هشیار / بیت دارای طنز است / ایهام: هشیاردر مصرع دوم: آگاه،

مقابل مست / کنایه: اینجا کسی هشیار نیست کنایه از غفلت و آلوده بودن جامعه

قلمرو فکری: (محتسب) گفت: «باید مردم هوشیار، افراد مست را مجازات کنند» پاسخ داد: «یک انسان هشیار را در

این جامعه نشان بده؛ در این جامعه؛ کسی هشیار و سالم نیست.»

مفهوم: در اجتماع، فساد گسترده و فراگیر شده است دیگر کسی سالم نیست.

ارتباط معنایی دارد با:

«گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنچه (هرآنکه) هست گیرند» پروین اعتصامی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- معنای واژه های مشخص شده را بنویسید.

- گر بدین حال تو را محتسب اندر بازار ببند، بگیرد و حد زند. سیاست نامه، خواجه نظام الملک توسی

محتسب: مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود / حد:

مجازات شرعی

- از بهر تو صد بار ملامت بکشم گر بشکنم این عهد، غرامت بکشم مولوی

غرامت: تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن.

۲- فعل های مشخص شده را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

- گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم» / گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست؟»

شویم: برویم نیست: وجود نداشتن

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست / در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست حافظ

آگاه نیست: آگاه نمی باشد اکراه نیست: اکراهی وجود ندارد، غیر اسنادی

- ریشه های ما به آب / شاخه های ما به آفتاب می رسد / ما دوباره سبز می شویم قیصر امین پور

می شویم: می گردیم.

قلمرو ادبی:

مناظره خسرو با فرهاد و اینکه ارزش عشق پاک فرهاد، برتر از ملک و دارایی خسرو است.

۱- نخستین بار گفتش: «کز کجایی؟» بگفت: «از دار مُلک آشنایمی»

نخستین : صفت شمارشی / اش : متمم « به او گفت » / دار مُلک : پایتخت / آشنایی: عشق / تشبیه : آشنایی مانند پایتخت است

بگفت: « آن جا به صنعت در چه کوشند؟ » بگفت: « اندوه خرنند و جان فروشدند »

صنعت : کار ، پیشه / انده خریدن : کنایه از تحمّل کردن غم و اندوه / جان فروختن : کنایه از جان فشانی کردن / استعاره : اندوه و جان مانند کالایی هستند که خرید و فروش می شوند.

بگفتا: « جان فروشی در ادب نیست . » بگفت: « از عشق بازان این عجب نیست »

« ۱ » در « بگفتا » الف پاسخ یا مناظره

بگفت: « از دل شدی عاشق بدین سان؟ » بگفت: « از دل تو می گویی، من از جان »

از دل : از صمیم دل / جناس : سان ، جان

بگفتا: « دل ز مهرش کی کنی پاک؟ » بگفت: « آن گه که باشم خفته در خاک »

دل از مهر کسی پاک کردن : کنایه از فراموش کردن / در خاک خفتن : کنایه از مردن / باشم: مضارع التزامی

بگفت: « او آن من شد زو مکن یاد » بگفت: « این ، کی کند بیچاره فرهاد؟ »

استفهام انکاری

چو عاجز گشت خسرو در جوابش نیامد بیش پرسیدن صوابش

کلمات هم آوا: (صواب: درست / ثواب: پاداش نیکو) جناس: جواب، صواب

به یاران گفت کز خاکی و آبی ندیدم کس بدین حاضر جوابی نظامی

« ی » در خاکی و آبی ، ی نسبت است / « ی » در حاضر « جوابی » ، مصدری است.

پاسخ :

هر دو گفت و گو و سوال و جواب است . دومی محتوای عاشقانه دارد و متن درس محتوایی اجتماعی دارد . - مناظره

۲- متن درس از نظر شیوه بیان (جد- طنز) با این سروده حافظ چه وجه اشتراکی دارد؟

با مُحْتَسِبِمْ عیب مگوئید که او نیز پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است

هر دو یک موضوع اجتماعی را بیان می کنند. و از طریق مناظره سعی می کنند به زبان ساده مطلب را تفهیم کنند.

قلمرو فکری :

۱- هر یک از مصراع های زیر ، به کدام پدیده اجتماعی زمان شاعر اشاره دارد؟

- گفت: « دیناری بده پهنان و خود را وارهان » (رشوه خواری)

- گفت: « جرم راه رفتن نیست ، ره هموار نیست. » (اوضاع نامساعد جامعه)

۲- در هر یک از بیت های « هشتم » و « نهم » بر چه موضوعی تأکید شده است؟

بیت هشتم: عدم توجه به ظاهر

بیت نهم: مهم خود عمل است که نباید انجام بگیرد.

۳- درباره ارتباط موضوعی متن درس با هر یک از بیت های زیر توضیح دهید.

حافظ

دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم

گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم» گفت: «والی از کجا درخانه خمار نیست»
 همه نیرنگ باز هستید و من فریب نیرنگ های شما را دیگر نمی خورم
 گفت مست «ای محتسب بگذار و رو» از برهنه کی توان بردن گرو؟ مولوی
 گفت: «از بهر غرامت، جامه ات بیرون کنم» گفت: «پوسیده است، جز نقشی ز پود و تار نیست»
 از افراد فقیر جامعه نمی توان رشوه گرفت چرا که دیگر برای آنها چیزی نمانده است.

در مکتب حقایق

شعر خوانی

۱- ای بی خبر، بکوش که صاحب خبر شوی تا راهرو نباشی کی راهبر شوی؟

قلمرو زبانی: بی خبر: ناآگاه / بکوش: تلاش کن / صاحب خبر: دل آگاه / راهرو: رونده راه / کی: قید/راهبر: پختگی
 مرحله عشق.

قلمرو ادبی: تضاد: راهرو (کسی که تازه راه عشق را شروع می کند) راهبر (کسی که راه عشق را به پایان رسانده است).

قلمرو فکری: ای کسی که از اسرار عالم خبر نداری کوشش کن که خبری به دست آوری؛ تا رونده راه نباشی، کی می توانی به مرحله رهبری برسی. **مفهوم:** در صورت سالک نبودن به مقام ارشاد و دستگیری نخواهی رسید

۲- در مکتب حقایق پیش ادیب عشق هان ای پسر، بکوش که روزی پدر شوی

قلمرو زبانی: ادیب: معلم، آموزگار / هان: شبه جمله، آگاه باش / حذف فعل (هان ای پسر [باتوهستم]) به قرینه
 معنوی / بیت چهارجمله

قلمرو ادبی: تشبیه: مکتب حقایق (حقایق مانند مکتبی است) - ادیب عشق (عشق مانند آموزگار است) - جناس:
 پدر، پسر

استعاره: پسر: استعاره از سالک و راهرو بی تجربه بی خبر / پدر: استعاره از رهبر و مرشد صاحب خبر
 کنایه: «پسر بودن» کنایه از بی تجربه بودن؛ «پدر شدن» کنایه از با تجربه شدن

قلمرو فکری: ای پسر هوشیار باش، بکوش که در مکتب حقیقت جهان، نزد آموزگار عشق درس بیاموزی و روزی به
 ولایت برسی.

۳- دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق یابی و زر شوی

قلمرو زبانی: چو: مثل و مانند. حرف اضافه / ره: راه عشق / کیمیا: علمی که می تواند ماهیت اشیا را تغییر دهد و آنها
 را ارزشمند سازد. مفعول / بیت سه جمله

قلمرو ادبی: کل بیت چهارتشبیه: ۱- مس وجود (وجود و جسم مانند مس کم ارزش هستند) ۲- چو مردان ره (تو
 مانند مردان راه از همه چیز دست بشوی ۳- کیمیای عشق (عشق مانند کیمیا است) ۴- تشبیه: زر شوی، تو مانند
 زر بشوی / کنایه: دست شستن (ترک تعلقات) / کنایه: زر شدن: ارزشمند شدن / تناسب: مس، زر

قلمرو فکری: مثل مردان طریقت، وجود مادی خود را (که مثل مس کم ارزش است) رها کن تا به کیمیای عشق برسی و مانند طلا با ارزش بشوی. **مفهوم:** کمال عشق در ترک تعلقات است.

قرباب: گویند روی سرخ تو سعدی! که زرد کرد / اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم

۴- خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد آن گه رسی به خویش که بی خواب و خور شوی

قلمرو زبانی: خور: خوردن، خوراک / خواب و خور: زندگی مادی / ت: مفعول / مرتبه: مقام اصلی

قلمرو ادبی: مجاز: «خواب و خور» مجاز از امور و لذت های مادی / کنایه: به خویش رسیدن: به مقام والای انسانی رسیدن / «بی خواب و خور شدن» کنایه از «به امور مادی توجه نکردن» / واج آرای: حرف خ

قلمرو فکری: خواب و خوراک تو را از جایگاه اصلی تو دور کرد وقتی می توانی به مقام اصلی خودت برسی که کارهای مادی را ترک کرده باشی. (تقابل عشق و آسایش) **مفهوم:** دوری از مادیات و تعلقات دنیایی

۵- گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد بالله کز آفتاب فلک خوب تر شوی

قلمرو زبانی: بالله: به خدا قسم / فعل یاد می کنم حذف به قرینه معنوی / فلک: آسمان / از آفتاب خوب تر شدن: کنایه از رسیدن به جایی که زیباترین و درخشانده ترین جزء این عالم مادی به نظر انسان نیاید.

قلمرو ادبی: تشبیه: نور عشق حق (عشق حق مانند نوری است) - تشبیه: تو از آفتاب خوب تر شوی / تناسب: دل، جان و آفتاب، فلک / مجاز: دل و جان: کل وجود

قلمرو فکری: اگر نور محبت خدا به دل و جانت بیفتد؛ به خدا قسم که از آفتاب آسمان زیباتر و بهتر می شوی. مفهوم: در صورت عنایت حق، از همه موجودات روی زمین برتر و والاتر می شوی.

۶- یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی

قلمرو زبانی: یک دم: لحظه ای / بحر: دریا، یم / بحر خدا: معرفت / گمان مبر: شک نکن / هفت بحر: در قدیم در روی زمین هفت دریا تصور می کردند

قلمرو ادبی: مجاز: موی، دم (لحظه) / تناسب: بحر، تر / استعاره: بحر خدا استعاره از «معرفت» / تناقض: غرق بشود و یک موی تر نشود / مجاز: هفت بحر: مجازا کل جهان / تر شدن: کنایه از آسیب دیدن

قلمرو فکری: اگر عاشق حق باشی و غرق دریای معرفت الهی گردی، شک نکن، زیرا که یک موی تو آلوده این دنیا نخواهد شد.

۷- از پای تا سرت همه نور خدا شود در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی

قلمرو زبانی: از پای تا سرت: تمام وجود، نهاد / همه: قید / ذوالجلال: صاحب جلال و بزرگی / چو: وقتی که، زمانی که / ت: مضاف الیه (سر تو) / بی پا و سر: مسند

قلمرو ادبی: کنایه: «بی پا و سر شدن» کنایه از «ترک تعلقات مادی» - تلمیح مصرع اول: الله نور السموات و الارض - تلمیح مصرع دوم: الله ذوالجلال و الاکرام / تکرار: سر

قلمرو فکری: اگر در راه خدا دست از وجود مادی خود بشویی (ترک تعلقات مادی کنی)؛ تمام وجودت از سرتا پا به نور خدا بی تبدیل می شود. **مفهوم:** اگر خود را فراموش کردی به مقام قرب الهی می رسی.

۸- وجه خدا اگر شودت منظر نظر زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی

قلمرو زبانی: وجه خدا: ذات حق / ت: مضاف الیه (منظر نظر تو) / منظر: جای نگرستن / نماند: فعل ماضی در معنی مضارع (نمی ماند) صاحب نظر: آن که عالم معنا را درک می کند.

قلمرو ادبی: تناسب: وجه (چهره)، منظر، نظر / جناس اشتقاق: منظر، نظر / ایهام: صاحب نظر: ۱- عالی نظر وزیبا ۲- با بصیرت / تلمیح: فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ (بقره/۱۵) / کنایه: منظر نظر شدن: مورد توجه قرار گرفتن
قلمرو فکری: رضا و خشنودی خدا اگر مورد نظرت باشد؛ دیگر شکی باقی نمی ماند که صاحب نظر می شوی.
مفهوم: خشنودی خدا موجب بصیرت و آگاهی می شود.

۹- بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی

قلمرو زبانی: بنیاد هستی تو: بنیاد خود پرستی تو (دل بستگی های تو) / زیر و زبر: دچار تغییر
قلمرو ادبی: استعاره: هستی تو مانند ساختمانی است که بنیاد دارد. / تضاد: زیر و زبر / تکرار: زیر و زبر / کنایه: در دل مدار کنایه از نگران و ناراحت مباش
قلمرو فکری: وقتی همه وجود نور خدا شد و وجود مادی تو دگرگون شد از این دگرگونی نگرانی به خود راه نده زیرا در روح و اصل هستی تو هیچ گونه تغییر و دگرگونی راه نمی یابد.
مفهوم: ترک خودپرستی موجب بقای بالله می شود.

۱۰- گر در سرت هوای وصال است حافظا باید که خاک درگاه اهل هنر شوی

قلمرو زبانی: هوا: آرزو، میل / وصال: رسیدن / حافظا: ای حافظ / درگاه: بارگاه / اهل هنر: عارف واصل، اهل فضیلت که ورای این هستی مادی را می شناسند. / ت: مضاف الیه
قلمرو ادبی: مجاز: سر مجاز از اندیشه / ایهام تناسب: هوا (آرزو، هوا که با خاک تناسب دارد و در این بیت مد نظر نمی باشد) / تشبیه: تو مانند خاک درگاه شوی / کنایه: خاک درگاه شدن: کنایه از تواضع و فروتنی
قلمرو فکری: ای حافظ، اگر آرزوی وصال در سرت هست؛ باید خاک درگاه مردمی شوی که اهل فضل و هنر هستند.

مفهوم: برای وصال به معشوق باید تواضع و فروتنی پیشه کرد.

قربان: قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن / ظلمات است بترس از خطر گمراهی (حافظ)
درک و دریافت:

۱- برای خوانش این شعر، چه نوع آهنگ و لحنی را بر می گزینید؟ دلیل خود را بنویسید.

لحن تعلیمی: زیرا این شعر نوعی تعلیم و اندرز به خواننده است

۲- مفهوم مشترک هر یک از گروه بیت های زیر را بیان کنید:

الف) بیت های سوم و پنجم باید تعلقات مادی را کنار گذاشت تا به حقایق الهی دست یافت. (ترک تعلقات مادی موجب کمال انسان است)

ب) بیت های ششم و نهم نور خدا در دل انسان بتابد، انسان به مقامات بالا دست پیدا می کند و هیچ چیز نمی تواند به او آسیب برساند. (تاکید بر اعتماد و توکل بر خداوند)

۱- ناله مرغ اسیر این همه بهر وطن است مسلک مرغ گرفتارِ قفس، هم چو من است

قلمرو زبانی: ناله: شعر / بهر: برای / مسلک: روش، رفتار / گرفتار: گرفتار شده «گرفت + ار» / بیت دو جمله اسنادی است. / (مسلک مرغ گرفتار قفس: مسلک: هسته / مرغ: مضاف الیه / گرفتار: صفت / قفس: مضاف الیه مضاف الیه)

قلمرو ادبی: «مرغ اسیر» استعاره از شاعر یا آزادی خواه / تناسب: اسیر، قفس، گرفتار / تشبیه (مسلک پرندۀ گرفتار مانند من است) / واج آرایبی / تکرار

قلمرو فکری: سروده های من، فقط به خاطر میهن است. من و پرندۀ گرفتار در قفس، همانند هم هستیم و به خاطر محروم شدن از آزادی است که می نالیم. **مفهوم:** وطن دوستی

۲- همت از باد سحر می طلبم گر ببرد خبر از من به رفیقی که به طرف چمن است

قلمرو زبانی: همت: الف - بلند نظری ب - اراده قصد و عزم / همت، در بیت به معنی «یاری و کمک» است / طرف: کناره، کنار / رفیق: آزادی خواهان / گر: پیوند وابسته ساز.

قلمرو ادبی: تشخیص: از باد سحر کمک طلبیدن / باد سحر نماد خبررسانی / «چمن» استعاره از ایران / آزادی (سرزمین آزاد مانند چمن سرسبز هستند) / همت طلبیدن: کنایه از یاری خواستن / جناس: من، چمن / به طرف چمن بودن: کنایه از آزاد بودن /

قلمرو فکری: از نسیم سحری که آزاد است یاری می خواهم تا ناله های درد آلوده مرا به کسانی که آزاده و آزادیخواه هستند برساند. **مفهوم:** انتظار داشتن از دوستان جهت یاری وی از زندان

۳- فکری ای هم وطنان، در ره آزادی خویش بنمایید که هر کس نکند، مثل من است

قلمرو زبانی: هم وطنان: منادا / هر کس: ترکیب وصفی / هر کس [فکری برای آزادی خویش]: حذف به قرینه لفظی **قلمرو ادبی:** تشبیه: هر کس «فکری به حال خود نکند» مثل من اسیر می شود.

قلمرو فکری: ای هم وطنان برای آزادی وطن از تسلط بیگانگان و حکومت ستمگرانه باید بکوشید که اگر چنین نکنید، همیشه به همین صورت مثل من در اسارت خواهید بود. **مفهوم:** توصیه به قیام و حرکت و مبارزه برای آزادی

۴- خانه ای کاو شود از دست اجانب آباد ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است

قلمرو زبانی: او: مرجع ضمیر «خانه» است / خانه: سرزمین، ایران / اجانب: ج اجنبی: بیگانگان / ش: مفعول (آن خانه را ویران کن) / بیت الحزن: خانه غم، ماتمکده. / بیت الاحزان: خانه غم ها، جای بسیار غم انگیز

قلمرو ادبی: استعاره: «خانه» استعاره از ایران / اغراق (با اشک سرزمینی را ویران کردن) / تشبیه: آن خانه مانند بیت الحزن است / تلمیح: بیت الاحزان: طبق روایات نام کلبه ای است که حضرت یعقوب در آن در غم فراق یوسف گریه می کرده است. / تضاد: آباد، ویران / تکرار: خانه / اغراق: با اشک ویران کردن / دست مجازا قدرت، توانایی /

قلمرو فکری: سرزمینی که به دست بیگانگان آباد شود؛ با اشک آن سرزمین را ویران کن زیرا که آن وطن، خانهٔ غم و ماتم است. **مفهوم:** بیگانه ستیزی

۵- جامه ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است

قلمرو زبانی: جامه: لباس / بدر: پاره کن / ننگ: رسوایی / کم از: بی ارزش تر از / کاو: مخفف "که او"
قلمرو ادبی: تناسب: جامه غرقه به خون، کفن / کنایه: کم از کفن بودن کنایه از بی ارزش بودن / غرقه به خون بودن: شهید شدن / کفن: نماد کم ارزشی

قلمرو فکری: کسی که خود را در راه آزادی و استقلال میهنش فدا نکند، از مرده بدتر است و لباسی را که به تن دارد، از کفن هم بی ارزش تر است. **مفهوم:** وطن پرستی، جان فشانی برای وطن

۶- آن کسی را که در این ملک، سلیمان کردیم ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است

قلمرو زبانی: آن کس: محمد علی شاه / ملک: سرزمین / سلیمان کردیم: پادشاه ساختیم / اهرمن: شیطان / سلیمان، یقین: مسند

قلمرو ادبی: تلمیح: داستان حضرت سلیمان. / تشبیه: او (محمد علی شاه) مانند شیطان است. / تضاد: اهریمن، سلیمان / سلیمان: نماد فرمانروایی و عدالت گستری. / اهرمن: نماد خباثت و بدی

قلمرو فکری: آن کسی را که پادشاه این سرزمین کردیم تا سرزمین ما را آباد کند: ملت ایران اکنون به این حقیقت پی برده است که محمد علی شاه شیطانی است که در اندیشهٔ ویران کردن این سرزمین است.

مفهوم: اشاره به سلطهٔ بیگانگان و ظلم و ستم محمد علی شاه قاجار

دیوان اشعار، ابولقاسم عارف قزوینی

دفتر زمانه

۱- هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت آری نداشت غم که غم بیش و کم نداشت

قلمرو زبانی: هرگز: قید / کم و بیش: نیازهای مادی، وابستگی‌ها / غم نداشت: غم نمی خورد / آری: قید / نهاد محذوف دو جمله مصراع دوم: دلم

قلمرو ادبی: تشخیص: دل مانند انسان غم دارد / تکرار: غم، بیش و کم / عکس: کم و بیش، بیش و کم. / مجاز: کم و بیش مجاز از وابستگی‌ها / جناس: کم، غم / تضاد: بیش، کم

قلمرو فکری: هرگز دلم غصهٔ کم و زیاد داشتن را نمی خورد؛ به همین دلیل هیچگاه غمگین نبود و غمی نداشت. (آزاد از تعلقات مادی است) **مفهوم:** عدم تعلق خاطر به مادیات دنیا

۲- در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت

قلمرو زبانی: از قلم افتادن: فراموش شدن، به حساب نیامدن / نام: آوازه، شهرت / صاحب قلم: اندیشمند، هنرمند / ملت: اسم جمع

قلمرو ادبی: تشبیه: دفتر زمانه (روزگار مانند دفتر است) / تناسب: دفتر، قلم / مجاز: قلم مجاز از «اندیشه» / نام از قلم فتد: کنایه از نادیده گرفته می شود / صاحب قلم: کنایه از نویسنده.

قلمرو فکری: هر ملتی که اندیشمند نداشته باشد خیلی زود نام و آوازه اش از روزگار محو خواهد شد.
مفهوم: ستایش علم و خرد و دانش نویسنده/دوام هر ملتی با وجود انسان های فرهیخته است.

۳- در پیشگاه اهل خرد نیست محترم هر کس که فکر جامعه را محترم نداشت

قلمرو زبانی: اهل خرد: خردمندان / خرد: مضاف الیه مضاف الیه / محترم: مسند/هرکس: نهاد / فکر جامعه: آرای اکثریت جامعه، مفعول

قلمرو ادبی: پیشگاه: مجاز از دیدگاه و نظر / جامعه: مجاز از «مردم جامعه»

قلمرو فکری: هر کسی که به فکر مردم جامعه احترام نگذارد، خودش نزد خردمندان محترم نیست.
مفهوم: احترام گذاشتن به عقاید مردم

۴- با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت

قلمرو زبانی: تهی: خالی / را: حرف اضافه «برای ما» / فراغت: آسودگی، آسایش / فراغ با کلمه فراق هم آوا است / جمشید: نام پادشاه معروف / جم: پادشاه بزرگ / است در مصراع دوم: غیر اسنادی

قلمرو ادبی: لف و نشر: جیب «لف ۱»، جام «لف ۲» / مال «نشر ۱» می «نشر ۲» (مختص انسانی) / تلمیح به پادشاهی جمشید و پادشاهان بزرگ / جناس: جم، جام - ما، مال / کنایه: جام تهی بودن: بدون خوشی بودن / تناسب: جیب، مال

قلمرو فکری: با آن که از نظر مادی چیزی ندارم؛ اما آسودگی من به گونه ای است که پادشاهان بزرگ هم آسایشی مثل من را ندارند. **مفهوم:** رهایی از تعلقات دنیوی موجب آرامش می شود.

۵- انصاف و عدل داشت موافق بسی ولی چون فرّخی، موافق ثابت قدم نداشت

قلمرو زبانی: انصاف: برابر داشتن که بر هیچ طرف زیادی نشود / عدل: انصاف، امری بین افراط و تفریط / فرّخی: نام شاعر، متمم / بسی: قید / موافق: همراه

قلمرو ادبی: تخلص: آوردن نام شاعر در شعر / تشخیص: عدل و انصاف موافق داشت.

قلمرو فکری: عدالت و انصاف موافقان زیادی داشت اما هیچ کس در راه وفاداری به عدالت و انصاف مثل فرّخی، پابرجا و استوار نبود. **مفهوم:** فرّخی در در عدالت خواهی ثابت قدم است

دیوان اشعار، فرّخی یزدی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- معنای واژه «همت» را در بیت های زیر بررسی کنید.

الف) همت اگر سلسله جنبان شود / مور تواند که سلیمان شود / وحشی بافقی
 عزم، اراده.

ب) همت بدرقه راه کن ای طایر قدس / که دراز است ره مقصد و من نو سفرم / حافظ

اصطلاح عرفانی ، دعا، آرزو

۲- در کدام بیت ها، یکی از ارکان جمله حذف شده است؟ نوع حذف را مشخص کنید.

- ۱- فکری ای هم وطنان در ره آزادی خویش / بنمایید که هر کس نکند مثل من است (فکری) حذف به قرینه لفظی
- ۲- خانه ای کاو شود از دست اجانب آباد / ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است (حذف تو در جمله ویران کنش) حذف به قرینه لفظی
- ۳- جامه ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن / بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است (که آن جامه) حذف به قرینه لفظی

قلمرو ادبی :

۱- کدام یک از ترکیب ها و واژه های مشخص شده، مفهوم مجازی دارند؟ دلایل خود را بنویسید.

الف) ناله مرغ اسیر این همه بهر وطن است مسلک مرغ گرفتار قفس، هم چو من است.

مرغ اسیر : مجاز و استعاره از شاعر مرغ گرفتار : معنای واقعی

ب) نشاط غربت از دل کی برد حبّ وطن بیرون به تخت مصرم اما جای در بیت الحزن دارم صائب تبریزی

مجاز وطن و زادگاه شاعر

پ) در بیت الاحزان درآمد و نالید؛ چنانچه هر پرنده بر بالای سر یعقوب بود، بنالید. قصص الانبیاء

حقیقت

۲- با توجه به بیت های زیر ، به پرسش ها پاسخ دهید:

- با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است ما را فراغتی است که جمشید و جم نداشت

- در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملتتی که مردم صاحب قلم نداشت

الف) در باره تلمیح به کار رفته در بیت اول توضیح دهید. جمشید، نام پادشاه معروف و بزرگ است . مدت سلطنت وی حدود هفت صد سال بود. نخستین کسی است که جاده ها در کوه ها و صحرا ها ساخت. در اواخر سلطنت ادعای خدایی کرد و ضحاک بر او چیره شد و با اَرّه او را به دو نیم کرد. جمشید جامی داشت منسوب به « جام جم » که با نگاه کردن به آن نادیده ها را می دید.

ب) مصراع های مشخص شده را با توجه به آرایه « کنایه » بررسی کنید.

با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است : کنایه از فقیر بودن و خوشی نداشتن

در دفتر زمانه فتد نامش از قلم : روزگار نامش را از یاد خواهد برد و به فراموشی خواهد سپرد.

قلمرو فکری :

۱- شعر « آزادی » نمونه ای از اشعار وطنی عارف قزوینی است که به سلطه بیگانگان و بیدادگری محمد علی شاه

اشاره دارد؛ با توجه به این نکته معنی و مفهوم بیت های زیر را بنویسید:

الف) آن کسی را که در این مُلک، سلیمان کردیم ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است

ب) خانه ای کاو شود از دست اجانب آباد ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است

۲- در متن درس ، مقصود از موارد زیر چیست؟

الف) رفیقی که به طرف چمن است: کسانی که در آزادی روزگار را سپری می کنند.

ب) مردم صاحب قلم: انسان های صاحب اندیشه و هنر،

۳- به غزل هایی که محتوای آنها بیشتر مسائل سیاسی و اجتماعی است، غزل اجتماعی می گویند؛ در عصر مشروطه با توجه به دگرگونی های سیاسی و اجتماعی، این نوع غزل رواج یافت؛ در سروده های شاعرانی چون محمد تقی بهار، عارف قزوینی و فرخی یزدی می توان نمونه های آن را یافت.
از این دیدگاه، متن درس را تحلیل و بررسی کنید.

شعر، به موضوعاتی چون آزادی، بیگانگی ستیزی، وجود حاکمان ستم گر و زورگو می پردازد و مردم را به تلاش بیشتر برای پیشرفت جامعه تشویق می کند.

۴- فرخی یزدی، در بیت آخر، خود را با کدام ویژگی معرفی می کند؟ ثابت قدم بودن برای به دست آوردن انصاف و عدل و آزادی خواه و متعهد

۵- با توجه به ادبیات پایداری، مضمون مشترک ابیات زیر را بنویسید.

الف) جامه ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن بدّر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است

عارف قزوینی

ب) فرخی ز جان و دل می کند در این محفل دل نثار استقلال، جان فدای آزادی

فرخی یزدی

برای آبادانی و استقلال وطن باید از جان و تن گذشت. جامعه برای پیشرفت نیاز به انسان های از خود گذشته دارد.

کنج حکمت

خاکریز

* در لحظات اول عملیات که خطوط دشمن شکسته شد

قلمرو زبانی: کله قندی: ارتفاعات کله قندی در شمال دشت استان ایلام قرار دارد که در عملیات والفجر ۳، آزاد گردید. / خاکریز: به خاک های انباشته شده ای که به صورت طولی در روی سطح زمین قرار گرفته باشند، خاکریز می گویند / خاکریز دوجداره: ترکیب وصفی، به دو ردیف خاکریز که به موازات یکدیگر در یک امتداد قرار گرفته باشند / خاکریز دوجداره می گویند / شهید: شاخص

قلمرو ادبی: خطوط دشمن شکسته شد: کنایه از شکست دشمن

* عملیات احداث خاکریز شروع

قلمرو زبانی: در راس آنها: مهم تر از بقیه

قلمرو ادبی: زیر آتش گرفتن کنایه از: کشتار و نابود کردن / روایت سنگسازان ۲، عیسی سلمانی لطف آبادی

درس پنجم

دماوندیه

در این درس دماوند استعاره از خود شاعر (یا نمادی از روشنفکران جامعه است) است که با بیان سمبلیک به بیان احوال درونی خود و نابه سامانی های اوضاع اجتماعی عصر خویش پرداخته است

۱- ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند

قلمرو زبانی: دیو سپید: آخرین مرحله از هفت خوان رستم (مرحله ۱: رخس، شیر را می کشد ۲- غلبه تشنگی بسیار بر رستم و رفع تشنگی ۳- رستم، ازدها را می کشد. ۴- کشته شدن زن جادوگر به دست رستم ۵- گرفتاری اولاد دیو به دست رستم ۶- جنگ با ارژنگ دیو ۷- دیو سپید به دست رستم کشته می شود.) / پای در بند: گرفتار/ گنبد: عمارت مدور

قلمرو ادبی: استعاره و تشخیص: ای دیو سپید، ای گنبد گیتی، ای دماوند (هر موجودی غیر از انسان مورد خطاب قرار بگیرد، تشخیص است) / کنایه: پای در بند بودن کنایه از «زندانی بودن» / استعاره: دیو سپید، گنبد گیتی (گیتی مانند عمارتی است که گنبد دارد) در بیت هفت استعاره وجود دارد / تلمیح: به جنگ رستم با دیو سپید. / اغراق: دماوند گنبد گیتی باشد (اغراق در بلند بودن) / گنبد گیتی بودن: کنایه از بلند و برافراشته بودن

قلمرو فکری: ای دماوند که همانند دیو سفید گرفتار هستی و همانند بام جهان بلندی.

مفهوم: برفی و بلند بودن کوه

۲- از سیم به سر یکی کله خود ز آهن به میان یکی کمر بند

قلمرو زبانی: سیم: نقره / کله خود: کلاه جنگی / آهن: سنگ ها و صخره ها / میان: کمرکش، وسط / در مصرع اول «نهاده ای» و در مصرع دوم «بسته ای» به قرینه معنوی حذف شده اند

قلمرو ادبی: استعاره: سیم (برف ها مانند نقره سفید هستند)، کمر بند آهنی: سنگ ها و صخره های تیره رنگ میان کوه / تشبیه: سیم مانند کلاه خود است. / تناسب: سر، کلاه خود / سیم، آهن - میان، کمر بند / ایهام: میان الف) کمر ب) میان کوه

قلمرو فکری: برف بر قله ات همانند کلاه جنگی مرد جنگجو نشسته است. سنگ ها و صخره ها همانند کمر بندی آهنینی هستند که به کمر بسته ای (کلاه جنگی از نقره بر سرداری و یک کمر بند آهنی نیز به کمر داری).
مفهوم: آماده رزم بودن آزاری خواهان / توصیف سفیدی برف قله و میانه پر از سنگ و تیره رنگ کوه

۳- تا چشم بشر نبیند روی بنهفته به ابر، چهر دل بند

قلمرو زبانی: تا: به دلیل این که، حرف ربط / ت: مضاف الیه (روی تو) / بنهفته: ماضی نقلی «بنهفته ای» / چهر: چهره / دل بند: زیبا، دلربا

قلمرو ادبی: حُسن تعلیل: دلیل بلندی کوه دماوند را این می داند که چشم بشر چهره او را نبیند. / تناسب: چشم، چهره، روی / روی استعاره از قله / تشخیص: نسبت دادن روی به دماوند

قلمرو فکری: به دلیل این که انسان ها چهره دلربای تو را نبینند چهره زیبای خود را در میان ابرها پنهان کرده ای.
مفهوم: شکایت و خطاب شاعر به روشنفکران که گوشه گیری اختیار کرده اند.

۴- تا واره‌ی از دم ستوران وین مردم نحسی دیو مانند

قلمرو زبانی: وارهی: رها بشوی / دم: سخن / ستوران: چهارپایان / نحس: شوم، نامبارک / دیو مانند: مانند دیو
قلمرو ادبی: دم مجاز از سخن / استعاره: ستوران (انسان های نادان مانند ستور هستند) / تشبیه: مردم مانند دیو
 شوم هستند. / ایهام: دم الف) سخن و بانگ ب) کنار و پهلو

قلمرو فکری: برای این که از هم صحبتی با انسان های حیوان صفت و مردم دیو مانند رها شوی...

۵- با شیر سپهر بسته پیمان با اختر سعد کرده پیوند

قلمرو زبانی: سپهر: آسمان / شیر سپهر: خورشید / اختر سعد: ستاره نیک، سیاره مشتری، سعد اکبر است / اختر
 نحس: سیاره «زحل» است. / حذف فعل کمکی «ای» پیمان بسته ای

قلمرو ادبی: تشخیص: با خورشید پیمان ببندد / کنایه: پیمان بستن، پیوند کردن / اغراق: با خورشید پیمان بستن

و با سیاره مشتری پیوند بستن / حُسن تعلیل (دلیل ارتفاع دماوند پیمان بستن با خورشید و اختر بیان شده است)

قلمرو فکری: با خورشید عهد و پیمان دوستی بسته ای و با سیاره مشتری آشنایی برقرار کرده ای.

مفهوم: گوشه گیری و انزوی آزادی خواهان

۶- چون گشت زمین ز جور گردون سرد و سیه و خموش و آوند،

قلمرو زبانی: چون: وقتی / جور: ظلم و ستم / گردون: آسمان / آوند: آونگ، آویزان، آویخته (این بیت با بیت
 بعدی موقوف المعانی است) / کل بیت یک جمله سه جزئی گذرا به مسند

قلمرو ادبی: تشخیص: آسمان به زمین ستم بکند. خفه و خاموش شدن زمین / تضاد: زمین و گردون

قلمرو فکری: وقتی زمین از ظلم و ستم آسمان این گونه سرد و سیاه ساکت و معلق شد...

۷- بناوخت ز خشم بر فلک مشت آن مشت تویی تو ای دماوند

قلمرو زبانی: بناوخت: زد، تفاوت معنایی در واژه نواختن / فلک: آسمان /

قلمرو ادبی: تشخیص: زمین از روی خشم مشت بنوازد، ای دماوند / تشبیه: دماوند مانند مشت است / تناسب:

بناوخت، / مشت: نماد خشم و قیام و اعتراض / تکرار: تو، مشت

قلمرو فکری: زمین از شدت خشم مشت به سوی آسمان کوبید، ای کوه دماوند آن مشت تو هستی.

مفهوم: بلندی دماوند / اعتراض به ظلم

۸- تو مشت درشت روزگاری از گردش قرن ها پس افکند

قلمرو زبانی: مشت درشت: مشت گره کرده / پس افکند: پس افکنده: میراث (صفت مفعولی مرخم) / روزگار: دو

تلفظی / «ی» در «روزگاری»، مخفف فعل هستی / گردش قرن ها: گذشت صدها سال

قلمرو ادبی: تشبیه: تو مانند مشت هستی / تشخیص: روزگار مشت گره کرده داشته باشد « / مشت روزگار اضافه

استعاری / روزگار: مجاز از مردم روزگار /

قلمرو فکری: ای کوه دماوند تو مشت گره کرده روزگار هستی که میراث قرن های گذشته هستی /

مفهوم: قدمت مبارزه با ظلم

۹- ای مشت زمین بر آسمان شو بر وی بناواز ضربتی چند

قلمرو زبانی: شو: برو / ضربتی چند: چند ضربه، ترکیب وصفی مقلوب «چند: صفت مبهم»/ وی: آسمان
قلمرو ادبی: تشخیص: ای مشت زمین / مجاز: زمین: اهالی زمین / دماوند به عنوان مشت، نماد مردم زمین
 است/تناسب و تضاد: زمین و آسمان، مشت و بنوازد.

قلمرو فکری: ای کوه دماوند به سوی آسمان برو و چند ضربه ی سخت بر آسمان بزن (چون بر زمین ستم کرده
 است)

مفهوم: بلندی کوه، دردمندی آزادی خواهان

۱۰- نی نی تو نه مشت روزگاری ای کوه نی ام ز گفته خرسند

قلمرو زبانی: نی نی: قید نفی و تکرار برای تأکید/ نی ام: نیستم/خرسند: راضی / گفته: سخن

قلمرو ادبی: استعاره و تشخیص: ای کوه/ استعاره و تشخیص: روزگار که مشت دارد

قلمرو فکری: نه نه، تو مشت روزگار نیستی، از این سخن خود راضی نیستم. (چون مشت نماد جنبش و اعتراض و
 کوه نماد سکون هست.) **مفهوم:** ناخرسندی شاعر از ستایش کوه

۱۱- تو قلب فسرده زمینی از درد، ورم نموده یک چند

قلمرو زبانی: (قلب فسرده زمین: قلب: هسته / فسرده: صفت / زمین: مضاف الیه) فسرده: یخ زده، منجمد / ورم:
 برآمده / یک چند: مدتی

قلمرو ادبی: تشبیه: تو مانند قلب هستی / تشخیص: زمین قلب داشته باشد / ایهام: فسرده: (الف) یخ زده (ب)
 افسرده / قلب زمین اضافه استعاری / استعاره: ورم استعاره از برآمدگی / حسن تعلیل: علت برآمدگی دماوند به خاطر
 دردمندی زمین

قلمرو فکری: ای دماوند تو قلب یخ زده مردم زمین هستی که از شدت درد، برجسته شده ای.

مفهوم: بلندی کوه، دردمندی آزادیخواهان

۱۲- تا درد و ورم فرو نشیند کافور بر آن ضماذ کردند

قلمرو زبانی: تا: به دلیل آن که / کافور: نوعی ماده معطر سفید رنگ که در قدیم به عنوان مرهم و دارو روی زخم می
 مالیدند / ضماذ: مرهم، دارو که بر جراحت نهند. ضماذ کردن: بستن چیزی بر زخم، مرهم نهادن

قلمرو ادبی: استعاره: کافور (برف ها مانند کافور هستند) ورم: استعاره از برآمدگی کوه / حسن تعلیل

قلمرو فکری: برای این که درد و ورم تو از بین برود، مرهمی از کافور بر روی آن گذاشته اند.

مفهوم: خفقان حاکم بر جامعه مانع قیام آزادیخواهان شده است. اشاره به برف دائمی دماوند.

۱۳- شو منفجر ای دل زمانه وان آتش خود نهفته مپسند

قلمرو زبانی: منفجر شو: قیام کن (شو: فعل اسنادی) / آتش: اینجا یعنی خشم

قلمرو ادبی: تشخیص: ای دل زمانه، زمانه دل داشته باشد. / آتش استعاره از خشم و نفرت درونی: (خشم مانند آتش

است) / مجاز: زمانه مجاز از مردم زمانه / دل زمانه اضافه استعاری / پنهان کردن آتش کنایه از سکوت

قلمرو فکری: ای کوه دماوند، قیام کن و آن آتش خشم درون خود پنهان نکن.

مفهوم: دعوت خود و آزادیخواهان به قیام و مبارزه

۱۴- خاموش منشین ، سخن همی گوی افسرده مباش ، خوش همی خند

قلمرو زبانی: تناسب: خاموش افسرده / منشین: فعل نهی / همی خند: بخند: فعل امر

قلمرو ادبی: تشخیص: سخن گفتن و خندیدن کوه / خوش خندیدن کنایه از شاد بودن / تضاد: افسرده ، خوش -

خاموش ننشستن کنایه از سخن گفتن / خاموش ایهام: ۱- ساکت ۲- غیرفعال بودن آتشفشان

قلمرو فکری: ساکت نباش و اعتراض کن، غمگین مباش و شادمان باش. (آوردن همی بر سر افعال امر همی خند و

همی گوی ویژگی سبکی است) **مفهوم:** توصیه به سخن گفتن و اعتراض کردن ، دعوت به نشاط و امید

۱۵- پنهان مکن آتش درون را زین سوخته جان ، شنویکی پند

قلمرو زبانی: سوخته جان: صفت جانشین اسم ، شاعر جان سوخته / یکی پند: ترکیب وصفی نقش مفعول

قلمرو ادبی: آتش: استعاره: خشم درون و غم / سوخته جان: کنایه از شاعر رنجدیده

قلمرو فکری: آتش خشم خود را پنهان نکن ، از این شاعر دل سوخته ، پندی بشنو.

مفهوم: دعوت به مبارزه ، دعوت به نصیحت پذیری

۱۶- گر آتش دل نهفته داری سوزد جانت ، به جانت سوگند

قلمرو زبانی: آتش دل: خشم و اعتراض / داری: مضارع التزامی / سوزد: مضارع اخباری «می سوزاند» / جانت:

مفعول / به جانت: متمم / ت: مضاف الیه / فعل به قرینه معنوی حذف شده است: به جانت سوگند می خورم ...

قلمرو ادبی: کنایه: جانت می سوزد «نابود می شوی» استعاره: آتش استعاره از خشم / جان اول مجاز

قلمرو فکری: اگر آتش خشم خود را پنهان نگه داری ، به جانت سوگند می خورم که نابود خواهی شد.

مفهوم: سفارش به قیام و اعتراض، هشدار به عاقبت سکوت بی موقع

۱۷- ای مادر سر سپید ، بشنو این پند سیاه بخت فرزند

قلمرو زبانی: سرسپید: برف های قلّه کوه / سیاه بخت فرزند: فرزند بخت سیاه «شاعر خود را فرزند بخت سیاه

دماوند می داند» / این پند سیاه بخت فرزند: این: صفت اشاره، پند: هسته، سیاه بخت: صفت مضاف الیه /

فرزند: مضاف الیه

قلمرو ادبی: استعاره: مادر (کوه دماوند مانند مادر است) / سر مجاز از «مو» / سرسپید: استعاره از برف / سیاه بخت:

کنایه از بدبخت و حس آمیزی

قلمرو فکری: ای کوه دماوند، پند این فرزند سیاه بخت را بشنو. **مفهوم:** پند پذیری

۱۸- برکش ز سر این سپید معجر بنشین به یکی کبود اورند

قلمرو زبانی: برکش: بردار / معجر: روسری ، سر پوش / اورند: اورنگ ، تخت ، سریر

قلمرو ادبی: استعاره: سپید معجر «برف» / معجر از سر کشیدن: کنایه از ترک درمانگی و سستی / بر اورند نشستن

: کنایه از به دست گرفتن قدرت // استعاره: کبود اورند استعاره از آسمان / مجاز: اورند: مجاز از قدرت و حکومت

قلمرو فکری: آن روسری سفید خود را از سرت بردار (قیام کن) و بر تخت فرمانروایی بنشین.

مفهوم: ترک گوشه نشینی و توصیه به قدرت نمایی کردن

۱۹- بگرای چو ازدهای گرزه بخروش چو شرزه شیر ارغند

قلمرو زبانی: بگرای: فعل امر از مصدر گراییدن: حمله کن، آهنگ کن / گرزه: ویژگی نوعی مار سمّی و خطرناک / شرزه: خشمگین و خطرناک / شرزه شیر: ترکیب وصفی مقلوب / ارغند: خشمگین و قهرآلود، دلیر («صفت» «شیر» است)

قلمرو ادبی: تشبیه: تو مانند ازدها حمله کن / چون شیر بخروش / جناس: گرزه، شرزه
قلمرو فکری: حمله کن همانند ازدهایی زهر آلوده و همچون شیری خشمگین بخروش (دعوت به مبارزه با استبداد حاکم) **مفهوم:** توصیه به قیام و اعتراض و تاکید بر مبارزه با ظلم

۲۰- بگن ز پی این اساس تزویر بگسل ز هم این نژاد و پیوند

قلمرو زبانی: پی: پایه و اساس / تزویر: ریا، دورویی / بگسل: پاره کن، جدا کن / نژاد و پیوند: حاکمان ستمگر
قلمرو ادبی: استعاره: تزویر مانند بنایی است که پایه و اساس دارد / از پی افکندن: کنایه از نابودی / از پی گسستن: کنایه از نابود کردن

قلمرو فکری: این بنای دو رویی را از بیخ و بن برکن (حکومت شاهنشاهی) و این نسل و تبار را ویران کن.

۲۱- بر کن زبن این بنا که باید از ریشه، بنای ظلم برکند

قلمرو زبانی: برکن: نابود کن
قلمرو ادبی: بنا استعاره: از ظلم/تشبیه: بنای ظلم (ظلم مانند بنایی است) / از بن برکندن و از ریشه کندن: کنایه از نابود کردن

قلمرو فکری: اساس بنای ظلم را از بین ببر که حق است ریشه ظلم کنده شود.

مفهوم: دعوت به ظلم ستیزی و نابودی حکومت جور و بیداد

۲۲- زین بی خردان سفله بستان داد دل مردم خردمند

قلمرو زبانی: بی خردان: افراد بی خرد / سفله: پست و فرومایه / بی خردان سفله: ترکیب وصفی / داد: حق و عدالت

دادِ دلِ مردمِ خردمند (داد: هسته / دل: مضاف الیه / مردم: مضاف الیه مضاف الیه / خردمند: صفت مضاف الیه)

قلمرو ادبی: تضاد: بیخردان. خردمند / واج آرای: مصوت / ایهام تناسب: داد ۱. حق ۲. فعل داد که با بستان تناسب دارد

قلمرو فکری: حق مردمان خردمند ستم دیده را از این ستمگران بی خرد بگیر (نابودشان کن) دردمندی آزادی خواهان

مفهوم: دادخواهی از ظالمان، توجه به خردمند و نکوهش بی خرد.

قلمرو زبانی :

۱- معادل معنایی واژه های مشخص شده را در متن درس بیابید.

سریر مُلک عطا داد کردگار تو را به جای خویش دهد هر چه کردگار دهد ظهیرالدین فاریابی
اورند

دردناک است که در دام شغال افتد شیر یا که محتاج فرومایه شود مرد کریم شهریار
سفله

۲- از متن درس، چهار ترکیب وصفی که اهمیت املائی داشته باشند، بیابید و بنویسید.

بی خردان سفله - این اساس - مردم نحس - قلب فسرده

۳- در بیت های زیر، ترکیب های اضافی را مشخص کنید:

الف) تو مشت درشت روزگاری از گردش قرن ها پس افکند

ب) زین بی خردان سفله بستان داد دل مردم خردمند

مشت روزگار - گردش قرن ها - داد دل - دل مردم

قلمرو ادبی :

۱- در کدام بیت آرایه «حسن تعلیل» به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید. بیت های سوم - پنجم - هفتم
در بیت سوم شاعر دلیل پشت ابر ماندن دماوند را دوری از چشم مردم دانسته ، بیت پنجم دلیل ارتفاع گرفتن
دماوند را پیمان بستن با خورشیدو ستاره پنداشته و در بیت هفتم دلیل به وجود آمدن دماوند مشت زدن زمین به
آسمان ذکر شده است (هرسه دلیل غیر واقعی اما ادبی و هنری می باشد)

۲- در بیت های زیر، استعاره ها را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

الف) از سیم به سر یکی گله خود ز آهن به میان یکی کمر بند سیم : برف / آهن: سنگ ها و صخره ها

ب) پنهان مکن آتش درون را زین سوخته جان شنو یکی پند آتش : خشم

۳- شعر های «دماوندیه» و «مست و هشیار» را از نظر قالب مقایسه کنید. شعر « دماوندیه » در قالب قصیده سروده
شده است و شعر « مست و هشیار » در قالب قطعه. هر دو شعر، نمادین است و محتوای آنها ، ترسیم و به تصویر
کشیدن وضع موجود و فساد و تزویر در عصر شاعر است.

قلمرو فکری :

۱- الف) مقصود شاعر از «دماوند» و «سوخته جان» چیست؟

دماوند : جامعه و سرزمین ایران است سوخته جان : خود شاعر

ب) چرا شاعر خطاب به « دماوند » چنین می گوید «تو قلب فسرده زمینی / از درد، ورم نموده یک چند»؟

تو قلب غمگین ایران زمین هستی که از غم و غصه این مردم ، ورم کرده ای

۲- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

بفکن ز پی این اساس تزویر بگسل ز هم این نژاد و پیوند

(در توضیحات متن درس آمده)

۳- مفهوم مشترک سروده های زیر را بنویسید:

الف) شو منفجر ای دل زمانه وان آتش خود نهفته میسند بهار
 ب) دلا خموشی چرا؟ چو خم نجوشی چرا؟ برون شد از پرده راز، تو پرده پوشی چرا؟ عارف قزوینی
 قیام کردن و سکوت را کنار گذاشتن

جاسوسی که الاغ بود!

روان خوانی

* میگوییم: «حاجی! شما هر چه دستور بدهید.....»

قلمرو زبانی: پانزده تا مین: «تا» ممیز است / حذف فعل می پذیرم در عبارت (به دیده منت) به قرینه معنوی
قلمرو ادبی: به دیده منت: کنایه از با میل و علاقه کاری را انجام دادن / از دیوار راست بالا رفتن: کنایه از کار
 دشواری را انجام دادن / چاه کندن: در اینجا کار غیر ممکن انجام دادن

* حاجی از حرف هایم خنده اش می گیرد، تا با آب یک دریاچه دوغ درست کنیم.

قلمرو زبانی: عن قریب: به زودی / عامل تخریب: گروهی که وظیفه خنثی کردن مین را به عهده داشتند. / چه بسا:
 قید / کاجی به از هیچی: فعل اسنادی «است» به قرینه معنوی حذف شده است.

قلمرو ادبی: گل و گلاب: کنایه از عزیز و دوست داشتنی / کاجی به از هیچی: (ضرب المثل) در هر موقعیتی، حرف
 زدن و انجام دادن کار بهتر از هیچی نگفتن و انجام ندادن آن است؛ یعنی، کم هر چیز بهتر از نبود آن است. / کار
 بگذارید: کنایه از مین گذاری / یک کاسه ماست، با آب یک دریاچه دوغ درست کنیم: کنایه از کار غیر ممکن
 کردن

* حاجی آن قدر مهربان و دوست داشتی تا جای مین کار می گذارم!

قلمرو زبانی: من به جان مادرم: «قسم می خورم» فعلی که به قرینه معنوی حذف شده است. به دنبال: حرف اضافه
 مرکب / نخودسیاه یک واژه در نقش متمم

قلمرو ادبی: سرکار گذاشتن: کنایه از به سُخره گرفتن و معطل گذاشتن طرف مقابل / بالا غیرتا!: از روی غیرت و
 تعصب (اصطلاح است) / به دنبال نخود سیاه فرستادن: کنایه از فرستادن دنبال کاری که طول بکشد / کار می
 گذارم: کنایه از عملی می کنم

* حاجی جلو می آید. پیشانی ام را می بوس ... تا خرید و فروش خر کنیم

قلمرو زبانی: بدل: احمد رضا / زُل: با چشمی ثابت و بی حرکت به چیزی نگاه کردن. / چموش: اسب و خر لگد زن /
 شرارت: بدی

قلمرو ادبی: از چمشانش شرارت و حيله گری می بارد: شرور و حيله باز است / استعاره مکنیه: شرارت مانند بارانی
 است که می بارد

*** مین ها را که کاشتیم، تا ... و دوباره راه می افتد.**

قلمرو زبانی: سلّانه سلّانه: آرام آرام کنایه از «بی حال و آویزان» است که از زبان ترکی وارد زبان فارسی شده است. / پوزه: دهان حیوان

*** نزدیک تر که می شویم، تا ... سر و صورت احمد رضا می گوید.**

قلمرو زبانی: افسار: ریسمانی که به وسیله آن چهارپا را می بندند، لگام
قلمرو ادبی: تشبیه: مثل بچه خر روی زمین بنشیند / خیلی تابلو هستی: کنایه از در دید هستی، آشکار هستی
*** دو نفری سعی می کنیم تا ... بی موقع باز شود.**

قلمرو زبانی: شبه جمله: ای لعنت! / دل توی دلمان نیست: نیست: فعل غیر اسنادی

قلمرو ادبی: انگار مگسی توی گوشش رفته: ناآرامی و بی قراری خر / زبان آدمیزاد حالیش نیست: کنایه از زبان نفهم / این جای کار را دیگر نخوانده بودیم: کنایه از پیش بینی نکردن عملی در موقعیتی خاص / دهانی که بی موقع باز شود: کنایه از در جایی که نباید حرف زد، حرف زده بشود.

*** از اول تا آخر آوازش ... تا حریف یک الاغ نشدیم؟**

قلمرو زبانی: جفتک: چهار پایی با هر دو پا از عقب لگد بزند. / چهار نعل: نوعی دویدن سریع در حیوانات / لو برویم: شناسایی بشویم / مواضع: جمع موضع، جایگاه، مکان
قلمرو ادبی: دل توی دلمان نیست: کنایه از شادمانی و انتظار برای تحقق امری خوشایند / کنایه: در برویم: فرار کنیم

*** حاجی خودش به استقبال ما می آید؛ تا ... به الاغ زد، اضافی بود!**

قلمرو زبانی: مو به مو: بسیار دقیق و مفصل امری را شرح دادن / کوتاهی نکردید: سستی نکردید / شاخص: «خان» در گروه اسمی «احمد رضا خان»

قلمرو ادبی: کنایه: مو به مو: کامل و دقیق / کنایه: به باد دادید: تلف کردید، از بین بردید. / کنایه: کوتاهی نکردید: کامل و درست انجام دادید

*** روزهای سخت ما خیلی زود می رسد. تا ... از ته دل خندیدیم ...**

قلمرو زبانی: بچه های شناسایی: از اصطلاحات نظامی است که کارشان شناسایی مقرر و ادوات و در کل امکانات دشمن است / بعثی: منسوب به حزب «بعث»

قلمرو ادبی: کنایه: شاخ در آوردن: تعجب فراوان / مجاز: دل: وجود

درک و دریافت:

۱- درباره شیوه بیان نویسنده توضیح دهید.

داستان به شیوه طنز بیان شده است این را می توان از گفت و گوهای میان افراد متوجه شد.

۲- درباره فضا و حس و حال حاکم بر این متن به اختصار بنویسید.

فضای داستان صمیمی است و عاطفی و طنز حاکم بر این فضا صمیمیت را افزوده است.

۱- بشنو این نی چون شکایت می‌کند از جدایی‌ها حکایت می‌کند

قلمرو زبانی: چون: آن گاه که، زمانی که / جدایی: جدایی انسان از عالم معنا / حکایت، شکایت: مفعول
قلمرو ادبی: استعاره: «نی» استعاره از مولانا و نماد انسان آگاه و آشنا با عالم معنا/ جناس: حکایت، شکایت
قلمرو فکری: به صدای نی آن گاه که حکایت می‌کند گوش بده. نی از جدایی‌های ما از عالم حقیقت حکایت می‌کند. **مفهوم:** شکایت از جدایی و هجران

۲- کز نیستان تا مرا ببریده‌اند در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

قلمرو زبانی: نیستان: نیزار در اینجا عالم معنا / تا: از لحظه‌ای که / نفیر: فریاد و زاری به آواز بلند / ببریده‌اند، نالیده‌اند: ماضی نقلی(آمدن ب بر سر فعل ماضی از مختصات سبکی است)
قلمرو ادبی: نیستان استعاره از عالم معنا / «مرد و زن» مجاز از همه هستی یا همه انسان‌ها، تضاد
قلمرو فکری: نی می‌گوید: از آن روزی که مرا از عالم معنا جدا کرده‌اند، همه مردم از فریاد و زاری من نالان و گریان هستند. **مفهوم:** دردمندی و ناله انسان‌ها از درد جدایی از مبدأ هستی

۳- سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

قلمرو زبانی: سینه: انسان سینه سوخته و درد عشق کشیده و جدایی دیده / شرحه شرحه: پاره پاره «شرحه: گوشتی که از درازا بریده باشند»، صفت / شرح: باز کردن، توضیح دادن / فراق: دوری / اشتیاق: میل قلب به دیدار محبوب؛ در این مصراع، کشش روح انسان خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی
قلمرو ادبی: «سینه» مجاز از انسان آگاه و عاشق، سینه سوخته / جناس: شرحه، شرح/ تکرار: شرحه
قلمرو فکری: برای بیان درد اشتیاق، شنونده‌ای می‌خواهم که دوری از حق را ادراک کرده باشد و دلش از درد و داغ فراق سوخته باشد. **مفهوم:** تنها انسان درد آشنا درد اشتیاق می‌فهمد.

۴- هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

قلمرو زبانی: وصل: رسیدن / روزگار: دوتلفظی(روزگار، روزگار)/ ماند: فعل اسنادی: شد/ باز جوید: مضارع اخباری
قلمرو ادبی: تضاد: دور، وصل / جناس: اصل، وصل / تلمیح: به حدیث: کُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ وَ تَلْمِيحٌ بِهٖ آيَةُ: «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ»/ تکرار: خویش

قلمرو فکری: هر کسی از اصل خود(بازگشت به سوی خدا) دور و جدا مانده باشد سرانجام به اصل و مبدأ خود باز می‌گردد. **مفهوم:** طلب و شوق انسان برای بازگشت به وطن اصلی

۵- من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بد حالان و خوش حالان شدم

قلمرو زبانی: نالان : بن مضارع « نال » + علامت صفت فاعلی « ان » / جفت : همدم / بدحالان : کسانی که سیر و سلوک آنها به سوی حق ، گُند است / خوش حالان : رهروان راه حق که از سیر و سلوک به سوی حق شادمان هستند

قلمرو ادبی: مجاز: « خوش حالان و بد حالان » مجاز از همهٔ مردم - تضاد

قلمرو فکری: من با همهٔ مردم خواه آنان که در سیر و سلوک خود موفق بوده اند و خواه آنان که نا موفق بوده اند ، نالهٔ خود را سر داده ام و راز دل خویش را در این ناله ها باز گفته ام.

مفهوم: نوای نی فراگیر است و نشانگر انعطاف مولانا در برابر همهٔ طبقات فکری جامعه است .

۶- هر کسی از ظنّ خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

قلمرو زبانی: ظن: گمان ، پندار / ظنّ خود: مناسب احوال قلبی خود/ اسرار: رازها، راز بازگشت به عالم ملکوت

قلمرو ادبی: تمثیل

قلمرو فکری: هر کسی در حد فهم خود ، با من همراه و یار شد اما حقیقت حال مرا در نیافت.

مفهوم: تفاوت در نگرش انسان ها و برداشت سطحی ما از اسرار عشق

۷- سرّ من از نالهٔ من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست

قلمرو زبانی: نیست در مصراع اول: فعل اسنادی، در مصراع دوم: فعل غیر اسنادی / لیک: اما (حرف پیوند هم پایه

ساز) / «را» حرف اضافه: برای، تغییر فعل یا مالکیت /

قلمرو ادبی: جناس: دور، نور/ نیست و نیست جناس همسان / بیت ذوقافیتین دارد / مجاز: « چشم و گوش » مجاز

از کل حواس / استعاره: نور استعاره از معرفت و بصیرت / کنایه: نور نداشتن چشم و گوش: درک نکردن

قلمرو فکری: اسرار من در ناله های من نهفته است اما چشم و گوش ظاهری نمی تواند راز و حقیقت این ناله را

دریابد. **مفهوم:** ناتوانی حواس ظاهری از ادراک اسرار معنوی.

۸- تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کسی را دید جان دستور نیست

قلمرو زبانی: مستور: پوشیده ، پنهان (مستور با واژه مسطور هم آوا است) / دید: دیدن « مصدر مرخّم » /

دستور: اجازه، راهنما، وزیر/ را: حرف اضافه به معنی « برای » / نقش دستوری جان در بیت به ترتیب متمم ، نهاد و

مضاف الیه می باشد

قلمرو ادبی: تکرار: جان / عکس: تن ز جان و جان ز تن / جناس: دستور و مستور

قلمرو فکری: گر چه جان ، تن را ادراک می کند و تن از جان آگاهی دارد و هیچ یک از دیگری پوشیده نیست اما

توانایی دیدن جان به هیچ چشمی داده نشده است. **مفهوم:** ناتوانی حواسّ مادی برای ادراک جان

۹- آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد، نیست باد

قلمرو زبانی: بانگ: فریاد / نای: نی / نیست در مصراع اول: فعل منفی اسنادی / نیست باد: جریان هوا نیست، با آتش

تناسب دارد. / نیست باد: نابود باد « بشود » (فعل دعایی) /

قلمرو ادبی: تشبیه: بانگ نای به آتش / استعاره: « نای » استعاره از « مولانا یا انسان آگاه به عالم معنا » است / استعاره: « آتش » در مصراع دوم استعاره از « عشق » / آتش در مصرع اول نماد سوزندگی و تاثیر گذاری / جناس همسان (تام): نیست باد ، نیست باد / (بیت ذوقافیتین است) / ایهام تناسب : باد در مصراع دوم / تضاد: است، نیست **قلمرو فکری:** ناله نی فقط دمیدن نفس و باد در آن نیست بلکه آتش هجران و شوق وصال عامل این صدا است و هر کسی از این عشق و شوق بیگانه است باید نابود شود.

۱۰- آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد

قلمرو زبانی: کاندر: که اندر / کاربرد اندر به جای در (دستور تاریخی) / فتاد: افتاد **قلمرو ادبی:** تشبیه: آتش عشق «عشق مانند آتش است» / استعاره: « جوشش عشق » عشق مانند آبی است که می جوشد / نی: استعاره از مواوی یا هر انسان آگاه / تکرار: عشق / آرایه ترصیع (مختص رشته انسانی) / جناس: می ، نی / حسن تعلیل: دلیل جوشیدن می را جوشش عشق بیان می کند. **قلمرو فکری:** عامل ناله نی و به جوش آمدن و صاف شدن می ، وجود عشق است. **مفهوم:** عشق موجب تحرک و کمال موجودات است.

۱۱- نی، حریف هر که از یاری برید پرده‌های پرده‌های ما درید

قلمرو زبانی: حریف: همدم ، هم صحبت / هر که: هر انسان عاشق / یار: معشوق / برید: جدا شد / « پرده اول »: نغمه ، نوا. و « پرده دوم »: حجاب و ستر / پرده دریدن: راز را آشکار کردن. / ما: عاشقان **قلمرو ادبی:** تشخیص: نی همدم کسی باشد / کنایه: « پرده دریدن » کنایه از رسوا کردن-کنایه از افشای راز / جناس همسان « تام »: پرده ، پرده / بریدن از کسی کنایه از: جدایی / ایهام: پرده های ما درید: ۱- ما را رسوا کرد ۲- راز ما را آشکار کرد.

قلمرو فکری: نی با کسانی که از محبوب خود جدا مانده اند همراه و همدم است و نوا های آن سبب فاش شدن راز های عاشقان می گردد. **مفهوم:** نی یاریگر عاشقان برای دیدار حق و افشاگر راز عاشقان است.

۱۲- همچو نی زهری و تریاقی که دید؟ همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

قلمرو زبانی: تریاق: پادزهر، ضد زهر / که: ضمیر پرسشی / دمساز: مونس، همراه ، درد آشنا / مشتاق: عاشق مهجور **قلمرو ادبی:** پارادوکس « تناقض »: اینکه نی هم زهر باشد و هم پادزهر / تضاد: زهر و تریاق / تشبیه: همچون نی / هر دو مصراع استفهام انکاری است.

قلمرو فکری: نی هم زهر است و هم پاد زهر. در عین درد آفرینی ، درمان بخش نیز هست. (به ظرفیت وجودی افراد بستگی دارد). **مفهوم:** تفاوت ظرفیت وجودی افراد در برخورداری از معرفت

۱۳- نی حدیث راه پر خون می کند قصه های عشق مجنون می کند

قلمرو زبانی: حدیث: سخن / راه پر خون: راه عشق **قلمرو ادبی:** تشخیص: نی سخن بگوید / استعاره: « راه پر خون » استعاره از عشق « عشق مانند راهی پراز خون است » / تلمیح: داستان لیلی و مجنون

قلمرو فکری: نی، داستان راه خونین عشق را بیان می کند و از قصه های عشق عاشقانی چون مجنون سخن به میان می آورد. **مفهوم:** دشواری راه عشق

۱۴- محرم این هوش جز بی هوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست

قلمرو زبانی: محرم: راز دار، معتمد، همدم / هوش: عشق / بی هوش: عاشق / مر: از حروف تأکید است که در متن های قدیمی همراه «را» می آید. / را: فک اضافه «مشتری زبان» (هر گاه «را» میان مضاف و مضاف الیه بیاید: فک اضافه است)

قلمرو ادبی: پارادوکس «تناقض»: بی هوش محرم هوش باشد / مجاز: «زبان» مجاز از سخن / جناس: گوش، هوش / تشخیص: گوش مشتری زبان باشد / اسلوب معادله: مصراع دوم مثالی برای مصراع اول است / هوش مجازا عشق و اسرار آن / کنایه: بی هوش عاشق واقعی (کسی که از عشق و حقیقت بی هوش و سرمست است)

قلمرو فکری: حقیقت عشق را هر کسی درک نمی کند؛ تنها عاشق (بی هوش) محرم است، همان گونه که «گوش» برای ادراک سخنان زبان، ابزاری مناسب است.

مفهوم: تنها عاشق محرم اسرار عشق و درک حقیقت آن است

۱۵- در غم ما روزها بی گاه شد روزها با سوزها همراه شد

قلمرو زبانی: بی گاه شدن: روزهای زندگی سپری شد، بی وقت، به پایان رسیدن (هنگام غروب)

قلمرو ادبی: جناس: روز، سوز / کنایه: «روزها بی گاه شد» کنایه از «سپری شدن روزهای زندگی» روزها مجاز از عمر **قلمرو فکری:** روزها و ایام عمر من با سوز و گداز در غم محبوب به شب رسید و به سر آمد.

مفهوم: دیرینه بودن عشق مولانا، در سوز و گداز بودن زندگی عاشق

۱۶- روزها گر رفت، گو رو، باک نیست تو بمان، ای آن که جز تو پاک نیست

قلمرو زبانی: بیت هفت جمله دارد روزها گر رفت، گو، رو، باک نیست، تو بمان؛ ای آنکه، جز تو پاک نیست / ای آن که: (ای آن کسی): منادا و شبه جمله / مرجع ضمیر تو: معشوق، خدا / نیست در هر دو مصراع: غیر اسنادی **قلمرو ادبی:** تشخیص: به روزها بگو / رفتن روزها: تشخیص / جناس: پاک، باک / تضاد: رو، بمان / روزها: مجاز از عمر کنایه: گو رو: بی اهمیت بودن عمر

قلمرو فکری: اگر روزهای عمرم سپری شد اهمیتی ندارد، تنها تو با من بمان چرا که تو (معشوق، خدا) برای من مهم هستی نه چیزی دیگر (پیام: آرزوی جاودانگی عشق الهی)

مفهوم: بی اهمیتی بودن هر چیزی جز معشوق برای عاشق

۱۷- هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد هر که بی روزی است، روزش دیر شد

قلمرو زبانی: بی روزی: بی نوا، درویش / سیر شدن: بی میل شدن / روزش دیر شد: خسته شد

قلمرو ادبی: استعاره: «ماهی» استعاره از عاشق / آب: استعاره از عشق و معرفت الهی / جناس: سیر، دیر / کنایه: «روزش دیر شد» کنایه از «خسته شدن»

قلمرو فکری: تنها ماهی دریای حق (عشق) است که از غوطه خوردن در آب عشق و معرفت سیر نمی شود. هر کس از عشق بی بهره باشد، ملول و خسته می شود. (روزگارش تباہ و بیهوده می شود)

مفهوم : اشتیاق پایان ناپذیر عاشق واقعی در رسیدن به معشوق

۱۸- در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید، والسلام

قلمرو زبانی: پخته: انسان عاشق و واصل (نقش مضاف الیه) / خام: انسان بی تجربه در راه عشق (نهاد) / والسلام: شبه

جمله

قلمرو ادبی: تضاد: پخته، خام / پخته: کنایه از عاشق و عارف واصل، / خام: کنایه از انسان بی بهره از عشق / کوتاه کردن سخن: کنایه از سخن نگفتن و سکوت / ایهام: هیچ در هر دو معنی اصلا (قید) و هیچ (صفت پیشین خام) به کار رفته است.

قلمرو فکری: آن که راه عشق نسپرده است، از حال عارف واصل بی خبر است. بنابراین بیش از این سخن را ادامه نمی دهد و آن را تمام می کند. مثنوی معنوی، مولوی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی: ۱- معنای واژه «دستور» را در بیت های زیر مشخص کنید:

الف) چه نیکو گفت با جمشید دستور که با نادان نه شیون باد و نه سور اسعد گرگانی وزیر

ب) گر ایدونک دستور باشد کنون بگویم سخن پیشت ای رهنمون فردوسی فرمان، اجازه

۲- با توجه به دو بیت زیر از مولوی، آیا می توان «دیر شدن روز» و «بی گاه شدن» را معادل معنایی یکدیگر دانست؟ دلیل خود را بنویسید.

دیر شدن و بی گاه شدن هر دو به معنی سپری شدن زمان است.

۳. نقش دستوری گروه های اسمی مشخص شده در بیت را بنویسید.

هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

(یار من : مسند) (اسرار من : مفعول)

قلمرو ادبی:

۱- بیت های زیر را از نظر کاربرد آرایه «جناس تام (همسان)» بررسی کنید.

الف) آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

مصراع اول: «نیست باد» یعنی «جریان هوا نیست» مصراع دوم: «نیست باد» یعنی «نابود بشود»

ب) نی، حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید

«پرده» اول یعنی نوا و آهنگ «پرده» دوم یعنی «ستر، حجاب»

۲- در کدام بیت درس، شاعر از «اسلوب معادله» بهره گرفته است؟ دلیل خود را بنویسید. بیت ۱۴، چون مصراع

دوم یک مثال عینی است برای مصراع اول که یک موضوع ذهنی را بیان می کند.

قلمرو فکری:

۱- مقصود مولوی، از «نی» و «نیستان» چیست؟

نی : مولوی ، انسان آگاه و عارف نیستان: عالم معنا، جوار خداوندی

۲- کدام بیت، به این سخن مشهور: « کلّ شیءٍ یَرِجِعُ الی اصله » (هر چیزی سرانجام به اصل خود باز می گردد) اشاره دارد؟ بیت چهارم

۳- حافظ، در هر یک از بیت های زیر، بر چه مفهومی تأکید دارد؟ بیت های معادل این مفاهیم را از متن درس بیابید .
الف) در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد
(بی گمان کسی در طریق عشق به مبدأ هستی واقف اسرار نگشت؛ هر رهروی بر اندازه اندیشه و دریافت خود از عشق و معرفت تصویری دارد.) بیت ششم.

ب) زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر بگو بسوز که بر من به برگ گاهی نیست
(اگر روزگار خرمن زندگانی مرا به آتش کشد ، بگذار بسوزد که نزد من این حیات دو روزه از پر گاهی بی ارزش تر است.) بیت شانزدهم.

۴- هر یک از مفاهیم جدول زیر ، از کدام بیت درس دریافت می شود؟

مفهوم	شماره بیت
دشوار و پر خطر بودن راه عشق	۱۳
اشتیاقِ پایان ناپذیر عاشق	۱۷
نقش ظرفیت وجودی افراد در تأثیرپذیری از عشق	۱۲

کنج حکمت

آفتاب جمال حق

پادشاهی به درویشی گفت که مرا آن لحظه که تو رابه

قلمرو زبانی: مرا آن لحظه یاد کن : « را » حرف اضافه است . به معنی « از » / تجلی : آشکار شدن ، جلوه کردن . نمودار شدن / قُرب: نزدیکی ، متضاد «بُعد»/ حضرت : پیشگاه الهی / تاب: درخشش ، نور/ بر من زند: بتابد / مرا از خود یاد نیاید: از خود یادم نمی آید. « م » مضاف الیه است/ مستغرق : آنکه سخت سرگرم امری و مساله ای است . در اصطلاح عرفانی ، اینکه عارف خویشتن خویش را فراموش نماید و محو جمال معشوق گردد و به هر چه نگردد او را بیند و در حقیقت به مقام فنا دست یابد.

قلمرو ادبی: تشبیه : آفتاب جمال « زیبایی همانند آفتابی است که می درخشد » / کنایه : دامن کسی را گرفتن کنایه از متوسل شدن

درسی هفتم

در حقیقت عشق

مفهوم کلی: شناخت مقدمه محبت / محبت مقدمه عشق / عشق بالاترین درجه است.

« در حقیقت عشق » نام دیگر رساله « مونس العشاق » شیخ شهاب الدین سهروردی است. در مکتب سهروردی « عرفان » و « فلسفه » مکمل یکدیگرند و عشق بالاترین درجه محبت است. او عشق مجازی را وسیله ای برای رسیدن به عشق حقیقی می داند.

*** بدان که از جمله نام های حُسن ... به هر دیده ، روی ننماید.**

قلمرو زبانی: حُسن : در لغت یعنی زیبایی و نیکویی در اصطلاح تصوّف یعنی « کمال ذات احدیّت » / نام های حُسن : اسماء الحسنی / جمال : زیبایی ، زیبایی ازلی خداوند / کمال : کامل بودن ، کامل ترین و بهترین صورت و حالت هر چیز ، سرآمد بودن در داشتن صفت های خوب / هر چه موجودند : تمام موجودات / روحانی و جسمانی : بدل / روحانی : منسوب به روح ، معنوی ، ملکوتی ، آنچه از مقوله روح و جان باشد. / جسمانی : منسوب به جسم ، مقابل روحانی / طالب : خواهان / میل : علاقه / نیک اندیشه کنی : خوب بیندیشی / مطلوب : خواسته / وصول : رسیدن / اِلّا : به جز / ماوا : مکان / روی ننماید : چهر نشان نمی دهد. / او را به جمال میلی نباشد. «را»: مالکیت یا تغییر فعل

قلمرو ادبی: تشخیص: عشق هر کسی را به خود راه ندهد / به هر دیده روی ننماید / تضاد : جسمانی و روحانی / مجاز : « دیده » مجاز از « انسان » / سجع : کاربرد واژه های هماهنگ و مسجع در پایان جملات (جمال، کمال) (ندهد، نکند ننماید) / استعاره (تشخیص) راه ندادن عشق ، ماوا نکردن ، روی ننمودن عشق / جمال و کمال : جناس ناهمسان

قلمرو فکری: و هر چه موجودند از روحانی و جسمانی طالب کمال اند: همه موجودات در مسیر تکامل گام بر می دارند و می خواهند به تکامل خود دست یابند. این امر ذاتی است و در فطرت هر موجودی ، « کمال جویی » است. / وصول به حُسن ممکن نشود؛ الاّ به واسطه عشق : رسیدن به خدا ممکن نیست مگر به یاری عشق

*** محبت چون به غایت رسد، از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد.**

فی حقیقه العشق، شهاب الدین سهروردی

قلمرو زبانی: غایت : نهایت / آن را عشق خوانند : « عشق » مسند است / معرفت : شناخت / سیّم : سوم / اول پایه، دوم پایه ، سوم پایه : ترکیب وصفی مقلوب

قلمرو ادبی: تشبیه : معرفت و محبت مانند دو پایه نردبان باشند. - عالم عشق

سودای عشق

*** در عشق قدم نهادن ... و به رنگ خود گردانند..**

در عشق کسی قدم نهد کس جان نیست با جان بودن به عشق در سامان نیست

قلمرو زبانی: کسی را مسلّم شود: قطعی شود ، مشخص شود. « را » حرف اضافه است / با خود نباشد : به فکر خود نباشد / ترک خود بکند: هواهای نفسانی را رها بکند و غرور را کنار بگذارد / ایثار : دیگری را بر خود برگزیدن /

رخت نهادن : اقامت کردن ، ماندن / دیگری: شخصِ دیگر / سوزد : می سوزاند (از جملهٔ افعالی است که گاهی با مفعول همراه است و گاهی بدون مفعول. در این عبارت نیاز به مفعول دارد) / قدم نهادن : وارد شدن / در عشق قدم نهادن : گروه نهادی / کِش جان نیست : که جان برای او نیست / با جان بودن : به فکر جان بودن / در سامان نیست : در خور نیست ، میسّر نیست ، امکان ندارد. / به رنگ خود گرداندن : یک رنگی و یکی شدن / بیت سه جمله دارد / نقش دستوری بیت : در مصرع اول : جان ، با جان بودن (نهاد و گروه نهادی) / درسامان : مسند / قدم:مفعول / عشق،عشق:متمم / «ش» : متمم

قلمرو ادبی: تشبیه : عشق آتش است . / کنایه : باخودنبودن ، ترک خود کردن، رخت نهادن ، به رنگ خود گرداندن. / تشخیص: عشق جای اقامت کند و رخت بنهد / تشبیه : عشق به میدانی تشبیه شده است که در آن قدم می گذارند و وارد آن می شوند.

قلمرو فکری: کسی می تواند در میدان عشق قدم بگذارد که به فکر خودِ مادی نباشد و تعلّقات را ترک بکند. عشق مانند آتش است. هر جا که عشق اقامت کند هیچ موجودی دیگر نمی تواند وارد آن جا شود. عشق مانند آتش سوزنده است و هر جا باشد جز خود به هیچ کس اجازهٔ اقامت نمی دهد و به هر کجا که برسد آنجا را می سوزاند. مفهوم: لزوم ترک تعلقات درعشق ، ترجیح عشق بر نفس، اتحاد عشق و عاشق معنی بیت: در راه عشق کسی می تواند قدم بگذارد که جانش را نادیده بگیرد؛ نمی توان هم با جان خود بود و هم عاشق بود.

* ای عزیز، به خدا رسی مَمات بی عشق می یاب.

قلمرو زبانی: فرض : لازم ، ضروری ، آنچه خداوند بر بندگانش واجب کرده است / لابد : ناچار / طالبان : طلب کنندگان ، خواستاران / از بهر : برای ، به این خاطر / چگونه زندگانی کند: امکان ندارد بتواند زندگی بکند / مَمات : مرگ ، مُردن **قلمرو ادبی:** تشخیص: عشق انسان را به جایی برساند. راه : مجاز از راه عرفان ، حیات و مَمات: تضاد(تقابل) **قلمرو فکری:** ای انسان عزیز، رسیدن به خدا واجب است و به ناچار نزد عاشقان ، هر چیزی که بتواند انسان را به خدا نزدیک کند در این راه واجب است. عشق بنده را به خدا می رساند. پس عشق به این خاطر ، واجب است . کار عاشقان آن است که فقط عشق را جويا باشند. وجود عاشق وابسته به عشق است. انسان عاشق هرگز نمی تواند بدون عشق زندگی کند.

* سودای عشق از زیرکی ... و بی رای باشد....

در عالم پیر، هر کجا برنایی است عاشق بادا که عشق خوش سودایی است
قلمرو زبانی: سودا : خیال ، دیوانگی ، معامله ، اشتیاق ، در اینجا مجاز از « دیوانگی » است / زیرکی : هوشیاری، باهوش بودن / خود بین : کسی که فقط خود را می بیند / پرکین: پرازکینه / خودرای: مغرور / بی خودی : بی هوشی ، حالت از خود رستگی و به معشوق پیوستن / بی رای: بی توجه به رای خود / بادا: فعل دعایی است / برنا : جوان / بیت سه جمله ، کجا : قید / خوش سودایی : ترکیب وصفی مقلوب / است اول : غیر اسنادی - است دوم : اسنادی

قلمرو ادبی: تضاد: پیر، برنا / خودبین کنایه از مغرور / بی خودی کنایه از رهایی از غرور و خودخواهی / سودا (مصرع دوم) ایهام ۱- معامله ۲- دیوانگی / عاشق و عشق: اشتقاق- جناس ناهمسان / عالم پیر: استعاره (تشخیص)

قلمرو فکری: دیوانگی عشق از هوشیاری این جهان بیشتر می آرزد و دیوانگی عشق بر همه عقل ها، برتری می جوید. هر کسی که عاشق نیست خودبین و مغرور است. عاشق حقیقی کسی است که از خود رسته باشد و به معشوق رسیده باشد.

بیت: « در این دنیای کهن هر کجا که جوانی هست؛ الهی که همیشه عاشق باشد چرا که عشق بهترین کالایی می تواند باشد که از بازار دنیا باید خرید »

*** ای عزیز، پروانه، ... همه خود آتش است. و این حدیث را گوش دار ... [چه بخواهی و چه نخواهی].**

قلمرو زبانی: قوت: خوراک، رمق، نیرو / نداند: نمی تواند / مُحِب: دوستدار، عاشق / حبیب: دوست، دوستدار

قلمرو ادبی: تناسب: پروانه، آتش - قوت، خوردن. تشبیه: آتش عشق (عشق مانند آتش است) / همه جهان آتش بیند (همه جهان مانند آتش بیند) / عشق خود آتش است / تضمین: آوردن عین حدیث. / آتش: استعاره از عشق / پروانه: نماد عاشق

قلمرو فکری: ای انسان عزیز، پروانه نیروی خودش را از آتش می گیرد. بدون آتش آرام و قرار ندارد و وقتی در میان آتش می رود از وجود خود خبر ندارد، تا زمانی که آتش عشق چنان کاری با او می کند که تمام جهان را فقط آتش می بیند، و خودش را وارد آتش می کند تا بسوزد. اصلاً در چنین زمانی پروانه نمی تواند تفاوتی میان آتش و غیر آتش قابل شود؛ چرا؟ چون که عشق تماماً خودش آتش است.

این حدیث پیامبر _ که درود خدا بر او باد - که گفت: « هنگامی که خدا بنده ای را دوست دارد، عاشق او می شود و او را عاشق خود می کند؛ پس به او می گوید: « بنده من، تو عاشق من هستی و دوستدار من، و من عاشق تو شده ام و تو را دوست دارم، چه بخواهی چه نخواهی. / تاکید بر عشق دو سویه بنده و خدا

تمهیدات، عین القضاة همدانی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی: ۱- از متن درس، معادل معنایی برای قسمت های مشخص شده بیابید. - شیدایی: سودا - ناگزیرم: لابد

۲- واژه های مهم آملایی را در متن درس بیابید و بنویسید.

طالب، واسطه، مأوا، غایت، خاص تر، معرفت، فرض، دیوانگی. از بهر. حیات و ممات. عین القضاة

۳- اکنون از متن درس برای هر یک از الگوهای زیر نمونه ای بیابید و بنویسید.

الف) نهاد + مسند + فعل

(به خدا رسیدن فرض است)

ب) نهاد + مفعول + مسند + فعل

(او همه جهان را آتش بیند / آن را عشق خوانند / برخی عاشق را دیوانه می پندارند.)

قلمرو ادبی:

۱- کاربرد نمادین «پروانه» را در متن درس و سروده زیر بررسی و مقایسه کنید.

در هر دو ، پروانه در میان آتش می سوزد. در تمام موارد «پروانه نماد عاشق است.»
در متن درس پروانه خودش را به آتش می زند چون به آن نیاز دارد. در شعر عطار ، ابتدا شمع نوری نشان می دهد
بعد پروانه خودش را به آتش می زند

۲- برای هر یک از آرایه های زیر، نمونه ای از متن درس بیابید.

کنایه: در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق کند.
تشبیه: عالم عشق ، تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد. سودای عشق ، عشق آتش است.

سجع: بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد (قرار ، وجود ، سجع «متوازن» چون فقط وزن آنها یکسان است»
ق / رار / و / جود) ، جمله نام های حُسن یکی جمال است و یکی کمال.

قلمرو فکری :

۱- سهروردی، شرط دست یابی به عالم عشق را چه می داند؟ به عالم نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه
نردبان نسازد.

۲- درک و دریافت خود را از عبارت های زیر بنویسید.

الف) برتری عشق بر عقل / ارزشمندی دیوانگی عاشق بر عاقل

ب) رسیدن به خدا واجب است . / عشق انسان را به خدا می رساند.

۳- درباره ارتباط معنایی هر بیت زیر با متن درس توضیح دهید.

الف) پروانه، قوت از عشق آتش خورد، بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد تا آنگاه که آتش عشق او را چنان
گرداند که همه جهان آتش بیند

ب) در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق کند.

پ) وجود عاشق از عشق است؛ بی عشق چگونه زندگانی کند؟! حیات از عشق می شناس و مَمات بی عشق می یاب.

ت) همه طالب حُسن اند و در آن می کوشند که خود را به حُسن رسانند و به حُسن - که مطلوب همه است

صبح ستاره باران

شعر خوانی

۱- ای مهربان تر از برگ در بوسه های باران بیداری ستاره ، در چشم جویباران

قلمرو زبانی : مهربان : واژه دو تلفظی / بوسه : وندی

قلمرو ادبی : برگ نماد مهربانی است / تشخیص : برگ مهربان - بوسه های باران - ستاره بیدار چشم جویباران /
استعاره : چشم جویباران (جویبار مانند موجودی است که چشم دارد) / تشبیه : تو مثل برگ هستی و از آن مهربان
تر

قلمرو فکری : ای کسی که مهربان تر از برگ ها هستی در هنگام بارش باران ؛ و اشک ها مانند ستارگان بیداری
هستند که از چشم همچون جویبار عاشقانت پدیدار شده است. (عشق تو ، چشمان عاشقان را اشک بار کرده
است.)

۲- آئینه نگاهت ، پیوندِ صبح و ساحل لبخند گاه‌گاهت ، صبحِ ستاره باران

قلمرو زبانی: ت: مضاف الیه (نگاهِ تو - لبخندِ تو) حذف فعل است به قرینه معنوی

قلمرو ادبی: تشبیه: آئینه نگاه؛ تشبیه: لبخند به صبح / تکرار: صبح / استعاره: ستاره (دندان های تو مثل ستاره ای هست که با لبخند تو آشکار می شوند) / تناقض صبح ستاره باران / نمادها: آئینه نماد پاکی ، صبح نماد امید و روشنایی

قلمرو فکری: نگاه تو مثل آئینه‌ای است که صبح و ساحل را به هم پیوند می‌دهد؛ لبخند تو مثل صبح روشنی بخش است

۳- باز آ که در هوایت خاموشی جنونم فریادها برانگیخت از سنگ کوهساران

قلمرو زبانی: باز آ: فعل پیشوندی / هوا: آرزو / جنون: دیوانگی / م: مضاف الیه (جنونِ من) / شیوه بلاغی / سنگ نماد سکوت

قلمرو ادبی: تناقض: خاموشی فریاد برانگیزد / تشخیص: سنگ‌ها فریاد برآورد / اغراق: خاموشی از سنگ‌ها فریادها برانگیزد / کنایه: فریادها برانگیخت: دردمند ساخت

قلمرو فکری: برگرد چرا که در آرزوی دیدار تو ، دیوانگیِ سکوت‌م از سنگ‌های کوهساران فریاد برانگیخته است.

۴- ای جویبارِ جاری ! زین سایه برگ مگریز کاین گونه فرصت از کف دادند بی‌شماران

قلمرو زبانی: جویبار جاری: ترکیب وصفی / مگریز: فرار مکن / بی‌شماران: افراد بی‌شمار / سه جمله

قلمرو ادبی: تشخیص: جویبار مورد خطاب قرار گرفته است / مجاز: کف (منظور « دست » است) / جویبار استعاره از یار و معشوق / سایه برگ استعاره از عاشق یا خود شاعر / از کف دادن: کنایه از محروم شدن، فرصت از کف دادن: زمان را بیهوده سپری کردن /

قلمرو فکری: ای کسی که مثل جویبار جاری هستی ، از این سایه برگ گریزان مشو ؛ چرا که انسان‌های بسیاری این فرصت‌ها را از دست داده‌اند (تو این فرصت را از دست نده)

۵- گفتمی: « به روزگاران مهری نشسته » گفتم: « بیرون نمی‌توان کردحتی به روزگاران »

قلمرو زبانی: گفتمی: فعل ماضی ساده / روزگاران: دو تلفظی / به روزگاران: در طول روزگار. « ان » زمان است / نشسته: نشسته است « ماضی نقلی » / بیت چهارجمله است

قلمرو ادبی: آوردن قسمتی از شعر سعدی «تضمین» / تکرار: به روزگاران / مهری نشسته بر دل: کنایه از عاشق شدن

قلمرو فکری: گفتمی: « در طول زمان ، مهر و محبتی در دل نشسته است » گفتم: « این مهر و محبت را نمی‌توان بیرون کرد حتی در طول زمان‌های بسیار. » سعدی می‌گوید: فراموشی عشق با گذشت زمان میسر هست . ولی دکتر شفیع کدکنی می‌گوید: فراموشی عشق ممکن نیست.

۶- پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند دیوارِ زندگی را زین گونه یادگاران

قلمرو زبانی : بسیار : افراد بسیار / نقش بستند: تصویر کردند ، نقاشی کردند، نوشتند/ بودند : غیراسنادی/ بسیار:قید

قلمرو ادبی : دیوار زندگی :اضافه تشبیهی / مراعات نظیر: نقش ، دیوار/ یادگاران استعاره از عشق ها
قلمرو فکری : پیش از این ، عشق نقش خورده بود و دیوار زندگی با عشاق بسیاری به یادگار مانده است. (فراگیری عشق)

۷- وین نغمهٔ محبت ، بعد از من و تو ماند تا در زمانه باقی است آواز باد و باران

قلمرو زبانی : نغمه : آهنگ ، نوا / تا در زمانه باقی است آواز باد و باران : همیشه / مصرع دوم شیوه بلاغی
قلمرو ادبی : تشبیه : نغمهٔ محبت / کنایه : تا در زمانه باقی است آواز باد و باران / تناسب: باد ، باران / تشخیص : باد و باران آواز بخوانند.

قلمرو فکری : تنها مهر و محبت است که همیشه در دنیا باقی می ماند.(عشق همیشه جاری است)
مثل درخت ، در شب باران ، محمدرضا شفیعی کدکنی (م. سرشک)

درک و دریافت :

۱- این شعر را با متن درس ششم ، از نظر لحن و آهنگ خوانش مقایسه کنید.
لحن این شعر تغزلی است و سرشار از احساسات و عواطف عاشقانه . درد فراق در آن موج می زند . کلام لحنی آرام و حزین و عاشقانه به خود می گیرد. از نظر لحن و آهنگ با درس ششم ، وضعیت یکسان دارد . اما چون مثنوی (درس ششم) لحنی عرفانی است لحن و آهنگ آن اندکی محکم تر و حماسی تر ادا می شود.
۲- شفیعی کدکنی ، در کدام بیت ، از شاعری پیشین تأثیر گرفته است ؟ توضیح دهید. بیت پنجم ، از شعر سعدی « سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل / بیرون نمی توان کرد الا به روزگاران » این بیت تضمینی است با اندکی تغییر .

از پاریز تا پاریس

درسی هشتم

بند اول : پاریز کلاس ششم ابتدایی نداشت. ... ده فرسنگ راه را دوازده ساعته می رفتیم.

قلمرو زبانی : پاریز : نام بخشی در شهرستان سیرجان در استان کرمان / الاغ تور : به طنز « با الاغ حرکت کردیم » / فرسخ: فرسنگ ، حدود شش کیلومتر / سه فرسخ کوهستانی ، ده فرسخ راه : فرسخ وابستهٔ وابسته (ممیز) / کران : نام روستایی در بخش پاریز / چریغ آفتاب: تلفظ محلی « چراغ » نزد مردم سیرجان : طلوع آفتاب ، صبح زود / اتراق : توقف چند روزه در سفر به جایی ، موقتاً در جایی اقامت گزیدن
قلمرو فکری : مفهوم : کمبودامکانات ، سفر برای دانش ، سختی سفر

بند دوم : از کلاس سوم دبیرستان ناچار می بایست ... و این، مخارج قریب شش ماه من بود.

قلمرو زبانی : دانشسرای مقدماتی : مرکز تربیت معلم قدیم / تداعی: یادآوری ، به یاد آوردن / قریب : نزدیک

بند سوم : وقتی از پاریز به رفسنجان آمدم، به من سفارش شد ... و نه ثبت و نمره؛ هیچ و هیچ...

قلمرو زبانی: رفسنجان: شهری در کرمان / مُحصّل: دانش آموز / تجارت خانه: جایی که در آن عهد داد و ستد متمرکز می گردد. مکانی که بازرگانی در آن صورت می گیرد. / حواله: نوشته ای که به موجب آن دریافت کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخص دیگری است / دهاتی: روستایی / کازیه: جا کاغذی، جعبه چوبی یا فلزی رو باز که برای قرار دادن کاغذ، پرونده یا نامه ها روی میز قرار می دهند / تحریر- ثبت: نوشتن / (سیصدتوان پول: سیصد: صفت شمارشی، تومان: ممیز، پول: هسته)

قلمرو فکری: مفهوم: ناامنی / نظام اجتماعی سنتی / خجالت رودر بایستی

بند چهارم: نخستین روزی که از پاریز خارج شدم در صورتی که دنیا بی پایان است.

قلمرو زبانی: استبعاد: دور دانستن، بعید شمردن چیزی؛ استبعاد داشتن: بعید و دور بودن از تحقق و وقوع امری / غایت القصوا: حدّ نهایی چیزی، کمال مطلوب

قلمرو ادبی: تشبیه: سیرجان مانند آخر دنیا بود / اروپا را مانند دنیا دانسته است

قلمرو فکری: اما چه استبعادی دارد که..... اما بعید نیست که عمری داشته باشم که به کره ماه سفر کنم و خاطرات آن را بنویسم.

بند پنجم: عبور هواپیما از روی دریای مدیترانه بر طیلسان آبی مدیترانه دوخته شده است.

قلمرو زبانی: امان: پایتخت کشور اردن / آتن: پایتخت کشور یونان. که نام آن را از «آتنا» ایزدبانوی خرد و جنگ و الهه نگهبان این شهر گرفته اند / سرپر: توقف کوتاه، هرگاه مرغی از اوج، یک لحظه بر زمین بنشیند و دوباره برخیزد، این توقف کوتاه را «سرپرزدن» می گویند. / طیلسان: نوعی بالا پوش (ردا) ضخیم و بدون آستین که تار آن ابریشم و پودش پنبه بود و بالا ی بدن، کتف ها و پشت را می پوشاند. / تغییر زمین آشکار شد: تغییر اقلیم و آب و هوا

قلمرو ادبی: تشبیه: تصوّرات تاریخی مانند دریایی است / جزیره های کوچک و بزرگ، مدیترانه مثل طیلسان آبی رنگارنگ دوخته شده است. / طیلسان مدیترانه: اضافه استعاری (تشخیص)

بند ششم: فرودگاه آتن، نوساز و مربوط به دوران به مار غاشیه حکومت سرهنگ ها پناه ببرد.

قلمرو زبانی: نوساز: نوساخته شده / مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده اند: به طنز یعنی «چیزی ندیده اند» / مهد: گهواره / دموکراسی: حکومتی که در آن حاکمیت در دست مردم است و کارهای آن به وسیله نمایندگانی که عموم مردم انتخاب می کنند انجام می شود / جرّاره: ویژگی نوعی عقرب زرد بسیار سمّی که دُمش روی زمین کشیده می شود / مار غاشیه: ماری بسیار خطرناک در دوزخ؛ غاشیه: سوره ای از قرآن، یکی از نام های قیامت / از عقرب جرّار به مار غاشیه پناه بردن: ضرب المثل است. در مفهوم بدتر شدن اوضاع و از بدتر به بد پناه بردن «از چنگ گرگ رها شدن و در چنگ قصاب افتادن» یا «از چاله برون آمدن و در چاه افتادن»

قلمرو ادبی: عبارت «مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده اند.» به طنز بیان شده است / تشخیص: شوخی روزگار / کنایه: «برای آب خوردن» کنایه از «کوچک ترین کار» / تشبیه: آتن مانند مهدی است / دموکراسی قرن بیستم را به عقرب جرّار تشبیه کرده است. / حکومت سرهنگ ها مانند مار غاشیه هستند

قلمرو فکری: شوخی روزگار: بازی های زمانه است که کشوری که شیوه حکومت دموکراسی و انتخابی از آن جا آغاز شده برای کوچکترین تصمیم ها انتخابات برگزار می کردند از ترس دموکراسی خطرناک امروزی که مانند عقرب گزنده است به حکومت نظامیان کودتاگر پناه بردند که مانند مار وحشتناکی است.

مفهوم: پناه بردن از خطری به خطر بزرگتر ، بازی روزگار

بند هفتم: رم ، پایتخت ایتالیا، شهری معمولا از سوءهاضمه می میرند.

قلمرو زبانی: پایتخت ایتالیا : بدل / قطور : ضخیم ، کلفت / بارو : قلعه / دود خورده : قدیمی / فراز : بالا / کرانه : طرف ، جانب ، ساحل / تمبر: رودی در ایتالیا / اما دنیا همیشه به یک رو نمی ماند: اوضاع دائم به یک حال نمی ماند / حبشه : سرزمینی قدیمی در شرق آفریقا که شامل کشورهای کنونی اتیوپی ، اریتره ، جیبوتی و سومالی است. در هنگام ظهور اسلام ، حبشه یکی از ممالک بزرگ و قدرتمند جهان به شمار می آمد و سرزمین وسیعی را در برداشت / مستعجل : زودگذر ، شتابنده / سوءهاضمه : بدگواری ، اختلال هضم

قلمرو ادبی: تشخیص: دیوارهای بارو ها چیزی را بازگو کنند / مجاز : کشورهای اطراف سواحل دریای سیاه و کرانه های قُرّات از رم که رود تمبر در آنجاست فرمان می بردند / استعاره : دنیا همیشه به یک رو نمی ماند (دنیا مانند چیزی است که چهره داشته باشد) / تشبیه : آخرین چراغ امپراتوری : امپراتوری روم « مشبه » مانند چراغی (مشبه به) بود / امپراتوری های بزرگ هم مانند آدم های ثروتمند، معمولا از سوءهاضمه می میرند ؛ یعنی از افراط در کارها از بین می روند. همانطور که ثروتمندان از پرخوری می میرند (خودشان عامل مرگ خودشان هستند) امپراتوری های بزرگ ، دائم به فکر گسترش قلمرو خود هستند و از درون مملکت خودشان بی خبر می مانند ، از این رو ، نابسامانی درون مملکت خودشان آنها را از بین می برد ؛ یعنی عامل مرگ انسان های بزرگ خودشان هستند / تلمیح به بیتی از حافظ:

«راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود»

بند هشتم: دیوارهای کهن شعر معروف خودمان را تکرار کنیم. (گویا از حاج میرزا حبیب خراسانی است):

قلمرو زبانی: طاق : سقف خمیده و محدّب ، سقف قوسی شکل که با آجر بر روی اطاق یا جایی دیگر سازند ؛ طاق ضربی : سقف ضربداری روی دیوار / یک روز : زمانی / چشم داشت : انتظار داشت ، امید داشت / از آن چشم می زد : از آن فرمان می برد ؛ بیم داشت ، هراس داشت

قلمرو ادبی: تشخیص: دیوارهای کهن حکایت داشته باشند/چشم داشتن کنایه:از انتظار داشتن/چشم زدن کنایه از رسیدن

قلمرو فکری: معنی یک روز دنیایی.. : در روزگاران گذشته مردم جهان به روم امید بسته بودند و از قدرت آن در هراس بودند ولی امروزه به جای آن قدرت و شکوه ، اعتصاب کارگران فقیر ماهیگیر و کشتی ساز ، ضعف آن را نشان می دهد.

مفهوم : عبرت گرفتن از اوج و فرود قدرت ها در اثر گذر زمان

کاووس کیانی که کی اش نام نهاده اند کی بود؟ کجا بود ؟ کی اش نام نهادند؟

قلمرو زبانی: کاووس: نام یکی از پادشاهان کیانی / کیانی: کیانی: منسوب به کیان، کیان: کی ها، هر یک از پادشاهان داستانی ایران از کی قباد تا دارا / کی: کاووس کیانی پادشاه، هر یک از پادشاهان سلسله کیان / مصرع اول جمله چهار جزیی گذرا به مفعول و مسند است / کی در مصرع اول: مسند / ش: مفعول / در مصرع دوم مسند محذوف است.

قلمرو ادبی: تلمیح: به حکومت پادشاهی کاووس / جناس همسان: کی (پادشاه)؟، کی (چه موقع) و قافیه ی شعر
قلمرو فکری: که او را پادشاه نامیده اند؛ چه وقت و کجا پادشاهی می کرد که به این نام نامیده شد؟ چه موقع او را پادشاه نامیدند؟

خاکی است که رنگین شده از خون ضعیفان این ملک که بغداد و ری اش نام نهادند

قلمرو زبانی: مُلک: سرزمین، قلمرو، آنچه در تصرف باشد / بغداد: نام شهر / ری: نام شهر / نامش: «ش» مفعول فعل نام نهادند / بغداد و ری: مسند
قلمرو ادبی: مجاز: خاک (منظور شهر و کشور است) / کنایه: «رنگین شدن از خون: جان باختن و شهادت» از / تناسب: بغداد، ری (که نام شهر هستند)
قلمرو فکری: این سرزمینی که آن را بغداد و ری می نامند (بیهوده به دست نیامده): چه بسیار بیچارگانی که جانشان را در این راه از دست داده اند.

صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند

قلمرو زبانی: تیغ: شمشیر / جفا: ستم / چوب: مجاز از درخت نی / تهی: خالی
قلمرو ادبی: تشبیه: تیغ جفا (جفا مانند تیغ است) / تشخیص: به چوب جفا کنند و بر سر و تنش بکوبند / حسن تعلیل: شاعر دلیل تهی بودن نی و نام نی داشتن را به خاطر تیغ جفا می داند / مجاز: سر و تن مجاز از کل وجود / اغراق: صد (منظور عدد نیست بلکه بسیار است) / تهی شدن از خویش کنایه از: سختی کشیدن و خودسازی
قلمرو فکری: معنی: یک چوب، ظلم و ستم های بسیاری را دید تا توانست از خود تهی بشود و نام نی را بپذیرد. مفهوم: ریاضت و تحمل موجب کمال

دل گرمی و دم سردی ما بود که گاهی مرداد مه و گاه دی اش نام نهادند

قلمرو زبانی: دل گرمی: شادی و خوشی / دم سردی: ناراحتی
قلمرو ادبی: تضاد: دل گرمی، دم سردی / مرداد ماه، دی ماه / کنایه: دل گرم بودن (تاثیرگذاری و امیدواری)، دم سرد بودن (بی تاثیری سخن و ناامیدی) / مجاز: مرداد ماه، دی ماه مجاز از تابستان و زمستان / حسن تعلیل: ماه مرداد، گرمی اش را از دل گرمی ما گرفته است - دی ماه، سردی خودش را از دل سردی ما گرفته است.
قلمرو فکری: اگر ماه ها نام خاصی به خود گرفتند و مرداد و دی شدند به این دلیل بودن که ماه مرداد، گرما و رشد و زایش خود را از نفس گرم (امیدواری) ما دارد و ماه سرد دی، سردی و افسردگی خود را از یأس و ناامیدی ما.

آیین طریق از نفس پیر مغان یافت آن خضر که فرخنده پی اش نام نهادند

قلمرو زبانی: آیین: روش / طریق: راه / نفس: سخن، همراهی / مغان: موبدان زرتشتی؛ در ادبیات عرفانی، عارف کامل و مرشد را گویند. / خضر: نام پیامبری است، تا روز قیامت زنده است و مسافران در خشکی را یاری می دهد.

معروف است که خضر آب حیات (آب حیوان) را خورده است و همیشه زنده است. / فرخنده : مبارک / پی: اثر، نشان، اثر پا بر زمین، / فرخنده پی: خوش یمن

قلمرو ادبی: مجاز: «نفس» مجاز از سخن، دعا / تلمیح: پیر مغان - حضرت خضر / نماد: خضر، نماد راهنمای کامل
قلمرو فکری: خضر پیامبر که او را خضر فرخنده نامیدند به مبارک قدمی شهرت دارد به واسطه دعای پیر مغان بوده است.

بند نهم و دهم: با راه آهن به بروکسل پایتخت بلژیک می رفتیم. تا ما به بالای آن برویم و محوطه میدان را تماشا کنیم.

قلمرو زبانی: سپاه نازی: «نازی» نام حزب سیاسی که در آلمان فعالیت داشت. / ناپلئون: نخستین امپراتور فرانسه در قرن ۱۶

قلمرو ادبی: مجاز: دنیا (مردم دنیا) / خط درشت و بسیار روشن: وابسته وابسته / فراموشکار بودن دنیا: تشخیص و استعاره

بند دهم تا آخر : علاوه بر آن، یک «پانوراما» در اینجا ساخته شده و نه سخنرانی های دو گل.

قلمرو زبانی: پانوراما: معادل فارسی آن «سراسر نما» است. هرگونه دورنمای سراسری نام گرفت که نبرد در دشت واترلو در کشور بلژیک امروزی رخ داد. / طبق: سینی / محوطه: هر جای محصور و محدود / فاتحه ای برای این نویسنده از یک فضا را پانوراما گویند. / واترلو: نام آخرین نبرد ناپلئون بناپارت بود. بین سپاه فرانسه و سپاه ائتلاف جنگ. فاتحه ای برای این نویسنده بزرگ طلب کنم: دعای خیر برای مرده (خواندن سوره حمد و توحید برای مرده) / شارلمانی: کارل بزرگ یا شارلمانی به عنوان مؤسس امپراتوری مقدس روم شناخته شد و از نظر اروپایی ها، پدر کشورهای فرانسه و آلمان است. / دوگل: ژنرال مارشال دوگل، رئیس جمهور فرانسه بود که در جنگ جهانی دوم فرماندهی نیروهای آزاد فرانسوی را بر عهده داشت. / در پاریس بودم فعل غیراسنادی
قلمرو ادبی: قلم مجاز از نوشته، اثر / پاریز و پاریس: جناس ناهمسان

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- واژه «طاق» در هر بیت، به چه معناست؟

الف) فرد متضاد «جفت، به معنی: یکتا و بی نظیر» ب) عمارت، ایوان پ) آنچه خمیده باشد از بناها مجازاً خمیدگی ابرو، کمان ابرو

۲- پنج گروه کلمه مهم آملایی از متن درس بیابید و بنویسید.

دولت مستعجل - سوء هاضمه - مارغاشیه - طاق ضربی - غایت القصوای مقصود

۳- از متن درس، برای هر یک از انواع «وابسته های وابسته» نمونه ای مناسب بیابید. ممیز: ده فرسنگ راه / مضاف الیه مضاف الیه: غایت القصوای مقصود خود / صفت مضاف الیه: اعتصاب کارگران فقیر ماهیگیر

قلمرو ادبی:

۱- عبارت و بیت های زیر را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.

الف) مجاز: « دنیا » مجاز از مردم دنیا / کنایه: « چشم داشتن »: انتظار داشتن - « چشم می زد »: می ترسید
 ب) تلمیح: پادشاهی کاووس / کنایه: کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند: کنایه از به سرعت سپری شدن ایام
 عمر / کی (پادشاه) - کی (چه وقت) جناس تام / واج آرایه صامت «ک-ن» / بود: تکرار / مراعات نظیر
 پ) تضاد: دل گرمی، دم سردی / مرداد ماه، دی ماه / کنایه: دل گرم بودن، دم سرد بودن / مراعات نظیر
 حسن تعلیل: ماه مرداد، گرمی اش را از دل گرمی ما گرفته است - دی ماه، سردی خودش را از دل سردی ما گرفته
 است

۲- عبارت زیر، یادآور کدام مثل است؟

از عقرب جرّار به مار غاشیه پناه بردن: ضرب المثل است. بدتر شدن پیوسته اوضاع و از بدتر به بد پناه بردن. « از چنگ گرگ رها شدن و در چنگ قصاب افتادن »؛ « از چاله به چاه افتادن »

قلمرو فکری:

۱- مقصود نویسنده از عبارت زیر چیست؟ حرص و طمع زیاد (زیاده خواهی)

۲- مفهوم کلی هر بیت را مقابل آن در جدول بنویسید.

بیت	مفهوم کلی
با خاک عجین آمد و از تاک عیان شد خون دل شاهان که می اش نام نهادند	راحتی امروز بشر دستخوش سختی و رنج گذشتگان است.
آیین طریق از نفس پیرمغان یافت آن خضر که فرخنده پی اش نام نهادند	باید از پیر طریقت، پیروی کرد تا سعادتمند شد مقام بسیار بلند پیر

۳- با توجه به متن درس، « دولت مستعجل » یادآور کدام بیت از حافظ است؟ دریافت خود را از آن بنویسید.

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی / خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

کنج حکمت سه مرکب زندگی

*نقل است که از او [ابراهیم ادهم] پرسیدند

قلمرو زبانی: مرکب: هر آنچه بران سوار شوند، اغلب منظور «اسب» است / ابراهیم ادهم: از عارفان مشهور و بزرگ

قرن دوم هجری / باز بسته (باز داشته) : رام شده، فرمانبردار / اخلاص: پاک داشتن دل، ارادت صادق

قلمرو ادبی: تشبیه: مرکب زندگی - مرکب شکر - مرکب صبر / مرکب اخلاص / بر مرکب صبر نشینم: کنایه از صبور باشم / بر مرکب شکر نشینم: کنایه از شکرگزار باشم / بر مرکب اخلاص نشینم: کنایه از مخلص باشم عبادت کردن، بی ریا بودن

قلمرو فکری: روایت کرده اند که از عارف بزرگ، ابراهیم ادهم، پرسیدند که چگونه زندگی می کنی ابراهیم می گوید: سه مرکب دارم، فرمانبردار. اگر خداوند به من نعمتی دهد بر اسب شکرگزاری می نشینم و جلو می روم؛ یعنی قدردان و سپاسگزار نعمت های خدا هستم و این سپاسگزاری بدین گونه است که از آن نعمت ها درست و در جای خود بهره بگیرم. / بر مرکب صبر نشینم؛ شکایت و ناله و زاری نمی کنم بلکه به خدا پناه می برم. در اصطلاح عرفانی « ترک شکایت کردن از بلاهاست و انتظار فرج و گشایش از حق داشتن. »

وقتی به نعمت و رفاه می رسم، بر مرکب شکر، سوار می شوم (شکرگزاری می کنم) و این شکر مرا به درگاه خدا می رساند (به خدا نزدیک می کند) وقتی بلایی پیش می آید بر آن صبر می کنم و با صبر پیش می روم؛ و چون فرصت طاعت و بندگی پیش می آید، دل از هر چه غیر اوست پاک می کنم و تنها به حق می پردازم و به پیش می روم. پیام: شکرگزاری بر نعمت، صبر بر بلا و اخلاص در عبادت

کویر

درس نهم

*** چشمه آبی سرد که در تموز سوزان کویر، ... هنوز بر همان مهر و نشان است که بود... ***

قلمرو زبانی: تموز: ماه دهم از سال رومیان، تقریباً مطابق با تیر ماه سال شمسی؛ ماه گرم / ارگ: قلعه ای کوچکی که در میان قلعه ای بزرگ سازند، قلعه، حصار / سر برداشتن: سر بلند کردن / انگاره: طرح، نقشه / مزینان: روستایی است از توابع بخش مرکزی شهرستان داورزن در استان خراسان رضوی ایران / مشایعت: هم قدم شدن با کسی، از پی مسافر رفتن، همراهی با مهمان برای خداحافظی / هم بر انگاره عشق آبادش ساخته اند: اندازه یا نقشه ساختارش مانند عشق آباد است. / ضرب المثلی برگرفته از این بیت حافظ:

گوهر مخزن اسرار همان است که بود حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود

قلمرو ادبی: تموز: مجاز از گرما / کنایه: ازدل چیزی بیرون آمدن کنایه از « جوشیدن » / تضاد: سرد، سوزان / تشخیص: سینه کویر - درختان کهن سر بر شانه هم بگذارند / شبیه: کویر به عشق آباد تشبیه شده است. تلمیح: به بیت حافظ « گوهر مخزن اسرار همان است که بود / حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود »

*** تاریخ بیهق از شاعران و دانشمندان و مردان فقه و حکمت بل به نیروی ارادت و کشش ایمان.**

قلمرو زبانی: تاریخ بیهق: نام کتابی است که در قرن پنجم نوشته شد / بیهق: نام قدیم سبزوار / غرفه: اتاق، بالاخانه، هر یک از اتاق های کوچکی که بالای اطراف سالن یا یک محوطه می سازند که مشرف بر محوطه است / مدرس: جای تدریس

قلمرو ادبی: استعاره: باب علم (علم مانند قلعه ای است که در دارد) / تاریخ بیهق مجاز از نویسندگان تاریخ بیهق / سرسپردن کنایه از پذیرفتن - نیروی اراده (ارده مانند موجودی است که نیرو دارد) کشش ایمان (ایمان مانند

چیزی است که کشش دارد) / تشبیه: شاگرد هم چون تشنه ای می گشت/ تضاد: غنی و فقیر - روستایی و شهری - حاضر و غایب

*** صحبت مزینان بود. که هرگز در انتظار آمدن چون او کسی نبود.**

قلمرو ادبی: کنایه: چشم ها به او بود، کنایه از « منتظر بودن » / میوه دادن کنایه از نتیجه دادن / چشم مجاز از نگاه / جوانی مجاز از عمر و دوره / بهار مجاز از زمان و آغاز / درخت استعاره از علم و فلسفه / حوزه: ناحیه، طرف / گرم و روشن نگاه داشتن: کنایه از « رونق بخشیدن » تشبیه: چراغ علم / بهار حیات علمی / استعاره: درخت (استعاره از علم و فلسفه و کلام) / تشخیص: ده منتظر کسی باشد. / جوانی را به پای چیزی ریختن کنایه از صرف کردن عمر

*** وی جد پدر من بود. من نیم قرن پیش از آمدنم به این جهان به سوی کویر پیشی گرفتم و به مزینان بازگشتم.**

قلمرو زبانی: اسلاف: گذشتگان، جمع سَلَف / اخلاف: جانشینان جمع خَلَف، فرزند صالح که بعد از مرگ پدر خود به صلاحیت مانده باشد.

قلمرو ادبی: کنایه: خود را در او احساس می کردم، کنایه از « مثل او می اندیشم » / بر شیوه کسی رفتن کنایه از پیروی کردن

قلمرو فکری: در روزگاری است که زندگی سخت آلوده است و انسان ماندن، سخت دشوار: در دورانی که زندگی دنیایی سخت پایبندی کند، ترک آن و دل نبستن به آن بسیار دشوار است.

*** آن اوایل سال های کودکی، ... و دامن گسترمان، کویر می برد؛ نه، باز می گرداند.**

قلمرو زبانی: پامان به ده باز بود: به ده رفت و آمد داشتیم / غربت: دور از وطن، تنهایی

قلمرو ادبی: دست و پاگیر شدن کنایه از مزاحم و مانع / باز بودن پا کنایه از رفت و آمد / دامن گستر کنایه از وسیع / ایهام: « دم ۱- هنگام ۲- نفس » - « گرم ۱- صمیمی ۲- دارای دمای زیاد » / تشبیه: تابستان وصال / تشبیه: غربت زندان شهر « شهر را به زندانی تشبیه کرده است » / تشبیه: کویر مانند میهن آزاد است / تشخیص: تابستان گرم و مهربان و نوازشگر بیاید

*** در کویر، گویی به مرز عالم دیگر نزدیکیم ... عطر الهام را در فضای اسرار آمیز آن استشمام کرده است.**

قلمرو زبانی: ماورا: فراسو، آن سو، ماسوا، برتر / ماوراء الطبیعه: آن چه فراتر از عالم طبیعت و ماده باشد مانند خداوند، روح و مانند آنها / در کویر خدا حضور دارد: در کویر معنویت وجود دارد / الهام: در دل انداختن، افکندن خدا در دل کسی امری را که وی را به فعل یا ترک چیزی وادارد / استشمام: بوییدن

قلمرو ادبی: تشخیص: فلسفه از چیزی سخن بگوید / مذهب به چیزی بخواند / در کویر خدا حضور دارد: / درخت و غار و ..: چیزی را بر لب داشته باشد / حس آمیزی: اینکه بتوانیم ماوراء الطبیعه را ببینیم / تشبیه: عطر الهام (الهام مانند عطری است) فلسفه مجاز از فیلسوفان / مذهب مجاز از اهل مذهب / ایهام: آواز پر جبرئیل: ۱- اثری از سهروردی ۲- صدای بال فرشته وحی / تلمیح، استعاره، تشخیص: درختش، غارش، تلمیح به یسبح لله ما فی السموات و الارض..... / تشبیه: غرفه بلند آسمان

***...آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پرمهتابی ... در آن لحظه که یک مرد می‌گرید! ... چه فاجعه‌ای! ...**

قلمرو زبانی: آن روح دردمند: حضرت علی (ع) / این شیعه گمنام: دکتر شریعتی / آن مدینه پلید: شهر کوفه / نقش تبعی تکرار: چه فاجعه‌ای دوم/ بدل: نخلستان خاموش؛ نخلستان پرمهتاب؛ بدل از آسمان کویر

قلمرو ادبی: تشبیه: آسمان کویر را به نخلستان تشبیه کرده است / قلب را به مشت تشبیه کرده است / باران‌های غیبی سکوت / ناله‌های گریه‌آلود آن امام را همچون این شیعه دانسته است / استعاره: قلب کویر / حلقوم چاه (چاه مانند موجودی است که حلقوم دارد)

تشخیص: نگاه اسیر، / تناقض: نخلستان خاموش و پرمهتابی / روح: مجاز از انسان (حضرت علی) / منظور از امام راستین: حضرت علی / شیعه گمنام: منظور دکتر علی شریعتی / مدینه پلید: منظور کوفه، استعاره تشخیص

*** نیمه شب آرام تابستان بود و ... و تنها گردشگاه آزاد و آباد کویر.**

قلمرو زبانی: گله: اسم جمع / تماشا: معنای قدیم (با هم راه رفتن) خود را از دست داد و معنای جدید گرفت (نظاره کردن)

قلمرو ادبی: تشبیه: آسمان مانند تفرجگاه و گردشگاه مردم است

*** آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم ... در این تلقی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید.**

قلمرو زبانی: آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم: آن شب من نیز از وجود مادی خود چشم پوشیدم و غرق در عالم معنویت شدم و به تماشای آسمانی نشستم که معنویت الهام می‌کرد / نظاره: تماشا کردن، نگاه، نگریستن / گرم تماشا و غرق بودن: سخت مشغول نگاه کردن بودن / معلق: آویزان، آویخته / دریای سبز معلق: آسمان / قندیل: مشعل، چراغدان / سر می‌زدند: آشکار می‌شدند، می‌تابیدند / آن جاده روشن و خیال انگیز: کهکشان / تلالؤ: درخشندگی / قندیل: چراغ، چراغدان / تلقی: دریافت، نگرش، تعبیر / لوکس: کالای تجملی و اشرافی / من خود را: خود: مفعول

قلمرو ادبی: خود در جمله اول مجاز از جسم کنایه: من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم / استعاره: دریای سبز معلق (آسمان) / مرغان الماس پر: ستارگان مانند مرغان الماس پر هستند / گل‌های الماس شکفت (استعاره از ستارگان) (تشبیه درون واژه‌ای) / آن جاده روشن و خیال انگیز: استعاره از «کهکشان» / نگاه‌های لوکس مردم آسفالت نشین: استعاره (نگاه مردم به کالایی لوکس تشبیه شده است) / واج آرایه مصوت / تشبیه: پروین به قندیل تشبیه شده است / تشخیص: تلقی و تعبیر مانند انسانی است که روح دارد / من خود را: خود: مجاز از وجود و جسم / حسن تعلیل: کهکشان، شاه راه علی (علت سفیدی آسمان (کهکشان) وجود سیاره هاست)

قلمرو فکری: کلمات را کنارزنید و در زیر آن، روحی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید: نویسنده بین نگاه‌های تجملی مردم شهری و نگاه ساده مردم روستایی تفاوت قائل می‌شود و واژه‌ها را برای رساندن معنا کافی نمی‌داند و برای رسیدن به معنویات آنها را ناتوان می‌داند و معتقد است باز نمودن امور معنوی در عالم معانی صورت می‌گیرد

*** چنین بود که هر سال که یک کلاس بالاتر می‌رفتم آن «اسرا» در بستر خویش به خواب رفتم.**

علی شریعتی، کویر (با تلخیص)

قلمرو زبانی: همه چشم در زمین: نگاه مادی شد / نشئه: حالت سرخوشی و مستی / قدس: پاکی، صفا، قداست. /

سرا: خانه / سموم: باد بسیار گرم و زیان رساننده / اهورایی: ایزدی، خدایی، منسوب به اهورا / پر از خدا: مسند

قلمرو ادبی: چهره‌ها: مجاز از مردم / ماورا: مجاز از معنویت / سر به آسمان برنکردن و چشم به زمین داشتن: کنایه از

نگاه مادی و علمی داشتن / چند حلقه چاه عمیق زدن و چغندر کاری کنایه از دید مادی داشتن / عالم پرشگفتی و

راز استعاره از آسمان / تشخیص: سرا بی روح باشد / استعاره: عقل بی درد (عقل مانند انسانی است که درد داشته

باشد و بی دل باشد) / استعاره: علم عدد بین باشد و مصلحت اندیش / تشبیه: شعر، خیال، الهام و احساس مانند

باغی پر از گل / تشبیه: گردشگاه آسمان / تشبیه: کویر به تماشاخانه تشبیه شده است / سموم سرد این عقل:

اضافه تشبیهی / تناقض: سموم سرد / ایهام: اسرا: ۱: سیر در شب ۲- نام هفدهمین سوره قرآن کریم / پر از خدا: کنایه

از سرشار از معنویت / سرد و بی روح بودن: کنایه از دلپذیر نبودن / آن باغ: استعاره از آسمان

قلمرو فکری: مفهوم: علم زدگی و تغییر نگرش معنوی به مادی / سودجویی از طبیعت

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- از متن درس، برای هر یک از معانی زیر، واژه های معادل بیابید.

الف) باد گرم مهلک (سموم) ب) تماشا (نظاره) ج) آویزان (معلق) د) نگرش (تلقی)

۲- چهار گروه اسمی که اهمیت املایی داشته باشند، از متن درس بیابید و بنویسید. معلق، اهورا، تالو، ماوراء

طبیعت

۳- در کدام گروه های اسمی زیر، «وابسته وابسته» به کار رفته است؟ نوع هر یک را بنویسید.

۱) تموز سوزان کویر ۲) سه دست لباس ایرانی (ممیز) ۳) قلب آن کویر (صفت مضاف الیه)

۴) این معمار خوش ذوق ۵) هوای نسبتاً پاک (قید صفت) ۶) شاگرد حوزه ادبی (صفت مضاف الیه)

۴- عبارت زیر را با توجه به موارد «الف» و «ب» بررسی کنید:

آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظاره آسمان رفته بودم.

الف) گروه های اسمی

آن شب (گروه قیدی) نیز (قید) خود را (گروه مفعولی) بر روی بام خانه (گروه متممی) گذاشته بودم (گروه

فعلی) نظاره آسمان (گروه متممی) آسمان (مضاف الیه متمم) رفته بودم (گروه فعلی)

ب) نقش دستوری واژه های مشخص شده

نیز (قید) به نظاره آسمان (گروه متمم) آسمان (مضاف الیه)

قلمرو ادبی:

۱- آرایه های ادبی را در بند «نهم» درس مشخص کنید.

مجاز: فلسفه، مجاز از فیلسوف / تشبیه: عطر الهام

۲- دو نمونه «تلمیح» در متن درس بیابید و توضیح دهید.

سر در چاه کردن حضرت علی (ع) و گریه کردن او در میان چاه / اشاره به شعر حافظ «مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو» در «این مزرع سبز آن دوست شاعرم» / اشاره به «بر لب داشتن وحی در درخت، غار، کوه، هر صخره سنگ و سنگریزه کویر تلمیح به تسبیح کائنات (یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض)»

آواز پر جبرئیل همواره زیر غرفه بلند آسمانش به گوش می رسد: تلمیح دارد به، جبرئیل که پیام وحی را به حضرت پیامبر (ص) می رساند.

۳- متن درس، بخشی از «سفرنامه» محسوب می شود یا «حسب حال»؟ دلیل خود را بنویسید. حسب حال یا زندگی نامه است. زیرا نویسنده با ثبت خاطرات و گزارشی از احوال خویش و دیگران و رخدادهای روزگار، اطلاعاتی اثرگذار ارائه داده است. گرچه اشاره ای به سفرهای خود به کویر دارد اما چون هیچ اشاره ای به رخدادهای طول سفر ندارد و مقصد همواره روستای مزینان است، سفرنامه محسوب نمی شود.

قلمرو فکری:

۱- در متن درس، چه کسی به «جوینده ای تشنه» مانند شده است؟ چرا؟ منظور شاگردان هستند که شدیداً به تحصیل علوم، احساس نیاز می کردند و در طلب دانش و معرفت، آزادانه استاد خود را یافته، خود را تسلیم او می کردند. زیرا چیزی که آن ها را به سوی درس و استادی کشاند، کشش ایمان و نیروی ارادت قلبی بود و نه چیز دیگر.

۲- نویسنده با مقایسه زندگی روستایی و زندگی شهری، به چه تفاوت هایی اشاره دارد؟ نگرش مردم شهرنشین، نسبت به پدیده های هستی، لوکس و مادی و خالی از معنویت و حسابگرانه است. اما نگاه مردم روستایی، ساده و بی آرایش و آمیخته با معنویت است.

۳- مضمون کلی هر سروده زیر، از سهراب سپهری، با کدام بخش از متن درس، ارتباط دارد؟

الف) در کف ها کاسه زیبایی، / بر لب ها تلخی دانایی / شهر تو در جای دیگر / ره می بر با پای دگر. (تقابل احساس با عقل و تفکر مادی)

ب) من نماز مرا وقتی می خوانم / که اذانش را باد گفته باشد سرگلدسته سرو / من نماز مرا پی تکبیره الاحرام علف می خوانم / پی قد قامت موج (تمامی پدیده ها زبان گویای خداوند هستند.)

سهراب سپهری

الف) مضمون: توجه قلبی و حضور قلب داشتن و با بصیرت و معنویت به پدیده های عالم نگریستن (مرتبط با بند آخر: درس چنین بود که هر سال که یک کلاس)(تقابل احساس با عقل و نکوهش دیدگاه علمی صرف داشتن)

ب) مضمون: همه پدیده های عالم خداوند را تسبیح می گویند. (مرتبط با بند هفت: در کویر گویی به مزرع دیگر نزدیکیم ...)

***من زندگانی را در چادر با تیر تفنگ و شیهه اسب آغاز کردم... به دست حضرات دولتی و ملّتی به یغما رفت.**

قلمرو زبانی: شیهه: صدا و آواز اسب / قاش: قاچ، قسمت برآمده جلوی زین؛ کوهه زین / تفنگ خفیف: تفنگ سبک آموزشی / باد و باران خورده: کهنه و غیر بهداشتی / مزه زیر دندان داشتن: مزه را به یاد داشتن، مزه را احساس کردن / قند در دلم آب می شد: بسیار خوشحال بودم / تفنگ مشقی: تفنگ تمرینی، تفنگ اسباب بازی چوبی / دار و ندار: کل دارایی / حضرات دولتی: مقامات دولتی، بزرگان دولتی (به طنز) / یغما: غارت، تاراج، به یغما رفتن: غارت شدن

قلمرو ادبی: بو: ایهام: الف) عطر و رایحه ب) امید و آرزو / جناس: بو و مو/کنایه: به سرنبردن(نماندن) زیر دندان داشتن مزه(در خاطر داشتن) / قند در دل آب شدن(خوشحالی بسیار زیاد) / «گرفتن اسب و زین» و «گرفتن تفنگ مشقی» (کنایه از محروم کردن از خوشی) / به یغما رفتن دار و ندار(غارت تمام دارایی) طنزسیاسی / جناس: بو و جو / جناس: باز و باز / پدرم مرد مهمی نبود اشتبهاً تبعید شد.....: طنز

*** برای کسانی که در کنار گوارترین چشمه ها چادر می افراشتند..... شب هم نیامد. شب های دیگر هم نیامد.**

قلمرو زبانی: بن: درختی خودرو و وحشی که در برخی نقاط کوهستانی ایران می روید، پسته وحشی. / خو: عادت / محصور: حصار شده / امیدوارمان: «مان» نقش مفعولی دارد (ما را) امیدوار می کرد

قلمرو ادبی: تشبیه: زغال منقل و نفت بخاری مثل آفت بودند. / کنایه: «زندگی پُر زرق و برق کدخدایی و کلانتری» کنایه از زیبایی های ظاهری. خوگرفتن با آتش سرخ بن و بلوط کنایه از انس گرفتن با طبیعت / تشخیص: لیسانس نمی گذاشت در ایل بمانم. / استعاره: خیال ها می بافتند.

قلمرو فکری: برای کسانی که به آتش سرخ بن و بلوط خو گرفته بودند، زغال منقل و نفت بخاری آفت بود: یعنی آن گرما که حاصل سوختن چوب بن و بلوط است، گرمای طبیعی دارد و به جان می نشیند؛ حال آنکه گرمای حاصل از زغال منقل و نفت، گرمای مصنوعی دارد و در اصطلاح عوام نمی چسبد(خوش نمی افتد).

*** غصه مادر و سرگردانی من و بچه ها حد و حصر نداشت.. آشنایی در کوچه و محله نماند که تصدیق مرا نبیند و آفرین نگوید.**

قلمرو زبانی: حد و حصر نداشت: بسیار زیاد بود / سر و کله اش پیدا شد: خودش آمد / اسم و رسم داشتند: مشهور بودند / بر سفره رنگینش می نشست: بخشنده بود / زبانزد ایل و قبیله بود: معروف بود / پیر و زمین گیر شده بود: ضعیف و ناتوان شده بود / یک دل خوشی برایش مانده بود: شادی کمی داشت / دو کلاس یکی می کردم: جهشی می خواندم / خیال هامی بافتند: مطالبی می گفتند. / تصدیق گرفتم: گواهی فارغ التحصیلی گرفتم

قلمرو ادبی: کنایه: اسم و رسم داشتن(بارزش بودن) / بر سفره رنگین نشستن(پذیرایی خوب با انواع غذاها) / گله های رنگارنگ و ریز و درشت داشت (کنایه از توانگری) / زبانزد بودن - اسم و رسم مجاز از شهرت

*** پیر مرد دل خوشی دیگری نداشت... و کوچه ای تنگ زندگی کنی و در دفتری یا اداره ای محبوس و مدفون شوی تا**

ترقی کنی.

قلمرو زبانی: زین و برگ : زین و یراق اسب / گرده : میان دو کتف که سنگینی کوله بر روی آن افتد، میان دو شانه ، پایین گردن از پشت / گهر : اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است / گزند: اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد / مواهب: ج موهبت ، بخشش ها / بطالت : بیکاری ، بیهودگی

قلمرو ادبی: روز و شب مجاز از همیشه / رضاخان بودن در قبل و بعد کنایه از ناپایداری قدرت و مقام / بارسفر بستن کنایه از آماده سفر و مهاجرت شدن / زندگی شیرین : حس آمیزی / تشخیص : چشمه های زلال در انتظار کسی باشند / کوه های مرتفع و دشت های بی کران در آغوششان کشید / دامن معطر چمن / سفره پر سخاوت / گرما را به گرمسیر سپردند / لیسانس نمی گذاشت که در ایل بمانم / دو دل کنایه در شک و تردید / محبوس و مدفون شدن برای ترقی : پارادوکس / ایهام : بی مهر الف) بی محبت ب) بدون خورشید از شدت آلودگی / جناس نا همسان: شیرین و دیرین / سردر گریبان بودن: کنایه از در اندیشه بودن

قلمرو فکری: رضا شاه که قبلاً رضا خان بود و بعداً هم رضا خان شد: قبلاً آدم مهمی نبود و بعداً هم آدم مهمی نشد. ناپایداری قدرت و بی ثباتی دنیا)

* چاره‌ای نبود. حتی پدرم که... دادیاری در دوشهر ساوه و دزفول به من پیشنهاد شد.

قلمرو ادبی: کنایه : بابدنم به تهران آمدم (کنایه از آمدن به اجبار و بی علاقگی و انزجار) ولی روحم در ایل ماند (کنایه از دلبستگی و علاقه به ایل) / اضافه تشبیهی : درخت بیداد / برانداختن کنایه از نابودی ؛ طنز دارد

* سری به ساوه زدم و درباره دزفول پرس و جو... زنبوری طفیلی شدم و به کنجی پناه بردم.

قلمرو زبانی : عدلیّه : دادگستری / طفیلی : منسوب به طفیل ، وابسته ، آن که وجودش یا حضورش در جایی ، وابسته به وجود کس یا چیز دیگری است ؛ میهان ناخوانده.

قلمرو ادبی : تشبیه : ساوه و دزفول را به ویرانه ای تشبیه کرده است. / من مانند شاهین تیزبال افق ها بودم. (من الان زنبوری طفیلی شدم و به کنجی پناه بردم. / کنایه : دلم گرفت (اندوهگین شدم) / چشم پوشیدم : صرف نظر کردم / حلقه به در کوفتم (تلاش کردم) / سردر آوردن از جایی (رسیدن به جایی) / طفیلی بودن: کنایه از وابستگی / تضاد : شاهین تیزپای افق با زنبور طفیل

* بیش از دو سال در بانگ... غمخوار و اندوهگسار نداشتم.

قلمرو زبانی : بهار خواب : جایی که در فصل بهار می خوابند / بساط تهویه : وسایلی برای ایجاد هوای مطبوع در اتاق ها و سالن ها / اندوهگسار : غم گسار

قلمرو ادبی : تشبیه : هوای بیلاق را به آب و هوای بهشتی تشبیه کرده است / کنایه : خوابش را می دیدم (آرزو داشتن)

قلمرو فکری: مفهوم طنز در مورد کارمندی بانگ / سختی زندگی در شهر

* نامه‌ای از برادرم رسید، لبریز از مهر و سرشار از خبرهایی که خوابشان... بخارای من ایل من بود.

قلمرو زبانی : کبک دری: کبکی که در دره و کوه می باشد. خوابش را می دیدم : آرزویشان را می کردم / شبدر دوچین : شبدری که دوبار پس از رویدن چیده شده باشد / جوجه کبک ها، خط و خال انداخته اند : جوجه کبک ها

بزرگ شده اند / کبک دری: کبک های درّه ای ، کبک خوش آواز / کمانه : نام کوهی در منطقه ونک از توابع شهرستان سمیرم استان اصفهان / فردای همان روز: همان وابسته وابسته

قلمرو ادبی : کنایه : خوابش را می دیدم (آرزو داشتن) / به آب چشمه نمی توان دست برد کنایه از سردی و خنکی زیاد / ماست را با چاقو می بریم کنایه از سفت بودن زیاد ماست / رنگین شدن پشم گوسفندان با گل و گیاه: کنایه از سرسبزی و پریشتی گیاهان / جوجه کبک ها، خط و خال انداخته اند کنایه از بزرگ شدن / چشم به راه بودن کنایه از منتظر بودن / آب خوش از گلوی پایین نمی رود کنایه از نداشتن آرامش / تلمیح : شعر رودکی / پرنیان شدن ریگ آموی: متناقض نما (پارادوکس) تشبیه - کنایه از برطرف شدن سختی / پا به رکاب گذاشتن کنایه از اقدام برای حرکت یا کاری / بو: ایهام ۱- بو ۲- آرزو

بخارای من، ایل من، محمد بهمن بیگی

درک و دریافت :

۱- نویسنده در این متن، از زبان طنز بهره گرفته است؛ دو نمونه از آن را در متن بیابید.
به سراغ دادگستری رفته تا قاضی شوم و درخت بیداد را از بیخ و بن براندازم / از ترقی عدلیّه چشم پوشیدم و به دنبال ترقی های دیگر به راه افتادم. / پدرم مرد مهمی نبود ، اشتباهاً تبعید شد. مادرم هم زن مهمی نبود ، او هم اشتباهاً تبعید شد.

۲- با توجه به جمله: « نامه برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیرسامانی »
الف) چرا نویسنده با خواندن نامه برادر ، داستان تاریخی امیر سامانی را به یاد آورد؟ زیرا امیرسامانی با شنیدن شعر و توصیف بسیار جالب از شهر بخارا بی اختیار و به سرعت به بخارا برگشت .
ب) اشاره به شعر و چنگ رودکی ، بیانگر کدام ویژگی « شعر » است؟ همراه بودن شعر و موسیقی با هم که باعث برانگیختن عواطف و احساسات در انسان می شود و باعث افزایش علاقمندی می شود. (تلمیح به ماجرای رودکی و امیر سامانی)

فصل شکوفایی

درس دهم

۱- **دیروز اگر سوخت ای دوست غم ، برگ و بار من و تو امروز می آید از باغ بوی بهار من و تو**

قلمرو زبانی : دیروز: قبل از انقلاب / سوخت: به معنی « سوزاند» فعل ناگذر در معنای گذرا به مفعول ، نابود کرد / دوست : منادا / ای دوست شبه جمله / بیت سه جمله / نهاد: غم و بوی / برگ و بار مفعول / قید: دیروز و امروز / واو در من و تو واو عطف است.

قلمرو ادبی : مجاز: دیروز، امروز، قید / تضاد: دیروز ، امروز / غم: استعاره از آتشی که می سوزاند / باغ : استعاره از «جامعه» / بهار : استعاره از « پیروزی و انقلاب» / برگ و بار : استعاره از « امید و آرزو» / مراعات نظیر : برگ ، بار ، باغ ، بهار / حس آمیزی: بوی می آید / جناس : بار ، بهار - باغ ، بار / برگ و بار من و تو، بوی بهار من و تو: ترکیب اضافی

قلمرو فکری: ای دوست ، اگر غم ظلم و ستم دیروز در جامعه طاغوت، آرزو و امیدهای من و تو را سوزاند و نابود کرد هراسی نیست چرا که امروز در جامعه، بوی بهار پیروزی به مشام می رسد.
مفهوم: مزده آمدن بهار پیروزی و برطرف شدن سختی و امید دادن به آینده روشن.

۲- آن جاد در آن برزخ سرد ، در کوچه های غم و درد غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار من و تو؟
قلمرو زبانی: آن جا: جامعه طاغوت / برزخ : حدّ فاصل میان دو چیز ، زمان بین مرگ تا رفتن به بهشت یا دوزخ ، فاصله بین دنیا و آخرت در اینجا فاصل میان دوران طاغوت و انقلاب اسلامی، دوران گذر/ کل بیت یک جمله است / آوردن دو واژه پرسشی در کنار هم اشتباه است « آیا ، چه » / برزخ، شب، کوچه‌ها: متمم / شیوه بلاغی: تقدم فعل بر نهاد/ چشمان تار من و تو: ترکیب وصفی و اضافی (تو معطوف است)

قلمرو ادبی: استعاره: «برزخ سرد» استعاره از جامعه زمان شاهنشاهی / کوچه های غم و درد: زمان طاغوت / شب: ظلم و ستم / کوچه های غم و درد: تشبیه / جناس: سرد ، درد / سرد: ایهام الف) سرد (چون فصل زمستان ، انقلاب پیروز شد) / سرد: مجاز از بی روح و افسرده و پر از ظلم شاهنشاهی / مجاز: « چشم » مجاز از وجود و شخص. / مراعات نظیر: چشمان، تار / آیا چه می دید غیر شب: استفهام انکاری / برزخ سرد: تناقض
قلمرو فکری: در جامعه پر از ظلم و ستم طاغوت ، آیا چیزی جز نابرابری و ستم وجود داشت؟
مفهوم: ظلم و خفقان حاکم بر جامعه ، مانع دید و پیشرفت فکری می شود .

۳- دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ امروز خورشید در دشت ، آینه دار من و تو
قلمرو زبانی: دیروز در غربت من بودم و یک چمن داغ بود (حذف به قرینه لفظی) / دیروز: زمان قبل از انقلاب اسلامی / غربت: دوری / باغ: جامعه / یک چمن داغ: غم و اندوه بسیار زیاد ، شهدایی که برای آزادی تلاش کردند / امروز : جامعه بعد از انقلاب / خورشید: انقلاب ، آزادی / دشت : جامعه ، وطن / آینه دار : آینه دارنده / امروز خورشید در دشت، آینه دار من و تو (است) حذف به قرینه معنوی / بیت سه جمله / آینه دار مسند / غربت باغ آینه دار من و تو: ترکیب اضافی / یک چمن داغ: ترکیب وصفی و چمن ممیز
قلمرو ادبی: مجاز: دیروز، امروز. / باغ: استعاره از جامعه ، کشور / غربت باغ : اضافه استعاری / جناس: باغ ، داغ * من ، چمن / تناسب: باغ، چمن ، دشت / تشخیص: غربت باغ - خورشید، آینه دار باشد / استعاره: دشت : استعاره از وطن تشبیه : خورشید مانند آینه دار است / آینه دار بودن کنایه از رهبر بودن / ایهام تناسب: داغ ۱- غم که معنی آن در بیت حضور دارد ۲- سوزان که با خورشید تناسب دارد.

قلمرو فکری: دیروز، در غم غریب بودن جامعه پر از ظلم و ستم ، من بودم و مبارران راه آزادی که در راه به دست آوردن آزادی شهید شدند. [تا این که] امروز آزادی در جامعه چون خورشیدی می درخشد.
مفهوم: مزده آزادی و پیروزی و اظهار شادی بعد از سپری شدن ستم

۴- غرق غباریم و غربت ، با من بیا سمت باران صد جویبار است اینجا ، در انتظار من و تو
قلمرو زبانی: غربت: دوری از وطن / سمت: سو ، جهت / باران: پاکی ، آزادی / بیت سه جمله / جویبار: نهاد / غرق: مسند / من به ترتیب متمم و مضاف الیه / انتظار من و تو ترکیب اضافی / صد جویبار ترکیب وصفی

قلمرو ادبی: استعاره: « غبار » ظلم و ستم / « باران » مجاز از آزادی / جویبار: مجاز از رهایی، جویبار: نماد حرکت / تشخیص: جویبار منتظر کسی باشد / واج آرایبی در صامت غ / غرق غبار و غربت بودن کنایه از گرفتاری و تنهایی
قلمرو فکری: ما در جامعه پر از ظلم و ستم زندگی می کردیم؛ بیا با من به سمت آزادی برویم، که خوبی ها و نیکی ها در انتظار من تو است. **مفهوم:** از بین رفتن غم و اندوه با پیروزی انقلاب و حرکت به سوی آزادی

۵- این فصل، فصل من و توست، فصل شکوفایی ما برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو

قلمرو زبانی: فصل: فصل انقلاب / فصل شکوفایی ما [است]: زمان آزادی ما است، (حذف فعل [است] به قرینه لفظی) / بهار: آزادی/بیت چهار جمله/ نقش فصل به ترتیب: نهاد، مسند/ اینک: نهاد/ فصل من و تو، فصل شکوفایی ما، بهار من و تو: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: فصل: استعاره از دوره انقلاب، / فصل: تکرار / مجاز: « من و تو » منظور همه « مردم » / تشخیص: گل آواز بخواند/ گل: نماد شهید/ مراعات نظیر: فصل، شکوفایی، گل، بهار/ کنایه: فصل شکوفایی، رشد
قلمرو فکری: این انقلاب، انقلاب همه مردم است، زمان آزادی است، برخیز تا نوای آزادی را با هم بخوانیم.
مفهوم: نوید آزادی و پیروزی و رسیدن به آرزوها

۶- با این نسیم سحر خیز، برخیز اگر جان سپردیم در باغ می ماند ای دوست، گل یادگار من و تو

قلمرو زبانی: سحر خیز: سحر خیزنده (صفت فاعلی مرکب مرخم) / جان سپردیم: مُردیم / نسیم سحری: ندای آزادی / باغ: جامعه / گل: آزادی / یادگار: واژه دوتلفظی / بیت دارای چهار جمله/ ای دوست: شبه جمله، ندا و منادا/ گل: نهاد/ جان: مفعول / یادگار من و تو: ترکیب اضافی/ نسیم سحر خیز: ترکیب وصفی
قلمرو ادبی: تشخیص: نسیم سحر خیز باشد/ استعاره: گل استعاره از « مبارزه، آزادی » / تشبیه: گل مانند یک یادگاری است که می ماند/ جان سپردن کنایه از شهادت/ باغ: استعاره از کشور
قلمرو فکری: ای دوست، با این نسیم سحری (ندای آزادی) تو هم برخیز برای به دست آوردن آزادی تلاش کن؛ چرا که در نهایت، این آزادی برای همه به یادگاری می ماند.

۷- چون رود امیدوارم بی تابم و بی قرارم من می روم سوی دریا، جای قرار من و تو

قلمرو زبانی: دریا: آزادی/ بیت چهار جمله/ رود، سو: متمم/ امیدوار، بی تاب، بی قرار: مسند/ جای قرار من و تو: بدل
قلمرو ادبی: تشبیه: من مثل رود امیدوار هستم / تشخیص: رود امیدوار و بی تاب و بی قرار باشد. / ایهام: قرار الف (آرامش ب) محل وعده / دریا: استعاره از رهایی و آزادی/ رود، بی قرار، دریا: مراعات نظیر/ بی قراری، قرار: تضاد
قلمرو فکری: من مثل رود امیدوار هستم و بی تاب و ناآرام هستم؛ من می روم به سوی جامعه پر از آزادی، جای قرار من و تو در آن جاست (تو هم بیا)

مفهوم: توصیه به وحدت داشتن، حرکت به سوی آزادی و رهایی

دری به خانه خورشید، سلمان هراتی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

- ۱- در متن درس، واژه ای بیابید که هم آوای آن در زبان فارسی وجود دارد؟ غربت : دوری، قربت: نزدیکی
- ۲- انواع «و» (ربط، عطف) را در متن درس مشخص کنید. برگ و بار (عطف) / دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ (حرف ربط) / بی تابیم و بی قرار واو ربط / فصل من و تو : واو عطف
- ۳- در متن درس، کدام گروه های اسمی، در نقش « مفعول » به کار رفته اند؟
برگ و بار : دیروز سوخت اگر سوخت ، برگ بار من تو
« چه » در مصراع : غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار من و تو؟
بهار من و تو: برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو

قلمرو ادبی :

- ۱- در متن درس، برای کاربرد هر یک از آرایه های « تشخیص » و « تشبیه » دو نمونه بیابید. در انتظار بودن جویبار تشخیص، خواندن گل / تشبیه: چون رود، خورشید به آینه دار
- ۲- در بیت زیر ، « برزخ سرد » و « شب » نماد چه مفاهیمی هستند ؟ برزخ سرد: جامعه زمان ستم شاهی / شب : ظلم و ستم

آن جا در آن برزخ سرد ، در کوچه های غم و درد غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار من و تو؟

قلمرو فکری :

- ۱- مقصود نهایی شاعر از مصراع دوم بیت زیر چیست؟ من به سوی آزادی می روم تا آن جا به هم پیوندیم - پیوستن به جریان انقلاب

چون رود امیدوارم بی تابم و بی قرارم من می روم سوی دریا ، جای قرار من و تو

۲- توضیح دهید بیت زیر با فصل ادبیات انقلاب اسلامی چه مناسبت و پیوندی دارد؟

دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ امروز خورشید در دشت ، آینه دار من و تو
در جامعه پر از ستم نظام شاهنشاهی ، همه در غربت و تنهایی بودیم اما امروز در آزادی هستیم.

۳- در باره ارتباط موضوعی هر یک از سروده های زیر با متن درس توضیح دهید:

الف) ز خورشید و از آب و از باد و خاک نگردد تبه نام و گفتار پاک فردوسی

مفهوم کلی بیت، جاوانگی سخن پاک در گذر زمان است

ب) ای منتظر ، مرغ غمین در آشیانه! / من گل به دستت می دهم ، من آب و دانه ... / می کارمت در چشم ها گل

نقش امید / می بارمت بر دیده ها باران خورشید. سیاوش کسرایی

مضمون قطعه شعر: مژده دادن مرغ غمگین به شادی و نشاط - ترک اندوه و امید بخشی

تیرانا

کنج حکمت

* تیرانا! من از طبیعت آموختم که همانند با درختان بارور ...

تیرانا فرزند خیالی است که برخی نویسندگان در عرصه نویسندگی، برای خود خلق می کنند و با او به گفت و گو می نشینند و مضامین نوشتار خود را در قالب این گفت و گو می ریزند. نظیر « امیل » ژان ژاک روسو و « احمد » عبدالرحیم طالبوف.

مفاهیم موجود در تیرانا:

۱- تیرانا شرح اندیشه ها و دغدغه های نویسنده است.

۲- نویسنده در تیرانا ستایشگر طبیعت و زیبایی های آن و دل چرکین از دنیای مدرن است.

۳- فراخواندن انسان ها به طبیعتی که در میان سرگشتگی های دنیای مدرن امروز به فراموشی سپرده شده است.

قلمرو زبانی: بارور : صاحب میوه / زبان گشودن : سخن گفتن / داعیه : ادعا / کرامت : بخشش /

پالیز: باغ، معطوف به متمم / زرافشانی : نور افشانی / چشم داشتن منتظر دریافت پاداش / پای فرسودگان آفتاب

زده: ترکیب وصفی ، متمم / نوازشگری درمان بخش دردها : مسند/سراپا : قید

قلمرو ادبی : تشخیص: از درختان بیاموز / پای تا سر : کنایه از همه وجود / سراپا : مجاز از کل وجود / تشبیه : تو

همانند میزبان کریم باش، مشبه : محذوف (تیرانا) / تشبیه : درمان بخش دردها باش ، مشبه : محذوف (تیرانا)

قلمرو فکری: تیرانا من از طبیعت آموختم که مانند درختان پرتمر- بدون اینکه کمترین ادعایی داشته باشم - کاملاً

بخشنده و دست و دل باز باشم، بدون انتظار تشکر و تحسین دیگران. تیرانا تو نیز بخشنده را از درختان میوه

دار و باغ و بوستان بیاموز که زیبایی های طبیعت (گل و شکوفه) را نثار فرزندش، انسان می کند.

مفهوم: طبیعت بسیار بخشنده و بدون انتظار تشکر از انسان، توصیه به فرزند طبیعت (انسان) که

همچون مادرش (طبیعت) مهربان و التیام بخش دردها باشد.

* نه همین مهربانی را به مهر، که پاداش هر زخمه سنگی را دست های کریم تو میوه ای چند*

قلمرو زبانی: پاداش هر زخمه سنگ...: پاسخ بدی را با خوبی دادن / زخمه : ضربه، ضربه زدن / هرگز فریب آزاده

مردم را از خویشتن بتی نسازم: نفی غرور / اگر هیچ در سرنوشت، از آزادگی بهره ای باشد. «م» جهش ضمیر ،

مضاف الیه / نوع «را» در جمله های این قسمت : پاداش هر زخمه سنگی را : حرف اضافه / تو اگر آن مایل

کرامت را : مفعولی / بخشنده و ایثار را سراپا، دست باشی : حرف اضافه / که بدین سعادت رهنمون بود: که به

این سعادت رهنمون من بود: م : مضاف الیه / این سعادت : ترکیب وصفی در نقش متمم / رهنمون: مسند / هرگز

فریب آزاده مردم را از خویشتن بتی نسازم : هرگز : قید / آزاده مردم : متمم / خویشتن : متمم / بتی: مفعول

قلمرو ادبی: دست های کریم تو : دست مجاز از وجود استعاره : « مادر » استعاره از طبیعت / تشبیه : تو مثل

درختان بارور در بخشنده و ایثار باشی / زر: استعاره از « نور خورشید » / گوهر استعاره از باران / کنایه :

از خویشتن بت ساختن : کنایه از مغرور شدن / گشاده دستی: کنایه از بخشنده گی / آفتاب زده : کنایه از سوخته /

دستهای کریم تو: تشخیص / زبان به چیزی گشودن: کنایه از سخن گفتن / از خویشتن بت نسازم: کنایه از مغرور

نشدن

قلمرو فکری : به خاطر مهربانی، درختان میوه دار عوض زخم های سنگی که به ایشان اصابت می کند به

فرزندش (انسان) میوه های آبدار و شیرین هدیه می دهد، تو باید کرامت و بخشنده گی را ا مادرت به ارث ببری

و همچون درختان میوه دار در بخشندگی ، دست بخشنده ای داشته باشی . خورشید را سپاس می گویم که هر صبح بر سر تو نورافشانی می کند و ابر را که بر سرتو باران نثار می کند. اگر اندک آزادگی در سرنوشتت باشد ، همین سعادت برایم کافی است که خداوند مرا هدایت کرده تا هرگز با فریب مردم آزاده، از خود بتی نسازم (مغرور نشوم)

مفهوم: بخشندگی طبیعت و اعطای تمام زیبایی هایش به انسان، سپاسگزاری برای آزادگی ، دوری از فریب مردم

درس یازدهم

آن شب عزیز

*** من را هم گفتید که بروم، همه را گفتید، اما نمی شد آقا! نمی توانستیم، شما عصبانی شدید؛....**

قلمرو زبانی: این درس از بابت بررسی وابسته‌های وابسته اهمیت دارد. دست خودم نبود: کنایه از اختیار خودم نبود/ دست: مجاز از اختیار و توانایی / مُصر: اصرار کننده ، پافشاری کننده / کلافه: بی تاب و ناراحت به علت قرار گرفتن در وضع آزار دهنده ؛ کلافه کردن: گیج کردن / ثلث سوم: نوبت سوم ، نوبت خرداد/ تل: تپه / کلت: نوعی اسلحه کمربندی / چفیه: نوعی سرپند

قلمرو ادبی: کلافه کردن: کنایه از خسته کردن / از «شما عصبانی شدید تا می دهید» واج آرایی «س»/ قدم از قدم برداشتن: کنایه از کاری را انجام دادن / حرف: مجاز از سخن / امروز و دیروز: مجازا این زمان / سر نزدن: کنایه از مراجعه نکردن / شنیدن: مجاز از گوش کردن و کنایه از اطاعت دستور/

*** آفتاب، چشم‌هایتان را می زد؛ برای همین دستتان را بر چشم‌های درشتان که در نور آفتاب جمع شده بود..**

قلمرو زبانی: حمایل: نگه دارنده ، محافظ ؛ حمایل کردن: محافظ قرار دادن چیزی برای چیز دیگر / کز کردن: خود را جمع کرده نشستن / همان دم: همان لحظه / شاگرد شما: بدل

قلمرو ادبی: حس آمیزی: گرم حرف زدن / حرف: مجاز از سخن / گرم و پر شور حرف می زد: کنایه از خوب سخن می گفتید / آفتاب، چشم‌هایتان را می زد: کنایه از نور خورشید چشم‌هایتان را اذیت می کرد

*** وقتی حرف‌هایتان تمام شد و تکبیر و صلوات بچه‌ها فرونشست ...**

قلمرو زبانی: تکبیر: الله اکبر گفتن / غریب: دور ، عجیب / تشخیص بوی حمله: « حمله » مضاف الیه مضاف الیه / بوی حمله می آید: نشانه‌های حمله پیدا است

قلمرو ادبی: دل گرم کردن: کنایه از امید وار کردن / بوی حمله می آید: کنایه از امکان حمله است / استعاره: فکر دلم را گرم کرد (فکر مانند آتشی دلم را گرم کرد) / حس آمیزی: بوی حمله می آید

*** گفتم: « پس در این حمله مرا هم با خود همراهی می کنید؟ ...**

قلمرو زبانی: طفره رفتن: خودداری کردن از انجام کاری از روی قصد و با بهانه آوردن ، به ویژه خودداری کردن از پاسخ صریح دادن به سؤالی یا کشاندن موضوع به موضوعات دیگر. شانه خالی کردن / متقاعد: مجاب شده ، مجاب ؛

متقاعد کردن : مجاب کردن ، وادار به قبول امری کردن / شبیح : آنچه به صورت سیاهی به نظر می آید ، سایهٔ موهوم از کسی یا چیزی / جنگ یاد گرفتن: ترکیب اضافی / شبیح: هم آوای شبه/ به به : شبه جمله
قلمرو ادبی: حس آمیزی: بوی التماس (التماس شنیدنی است نه بوییدنی) / خود را گم کردن: کنایه از هل شدن / به درد دل نشستن : کنایه از باهم همدردی کردن و سخن گفتن / شبیح کسی را دنبال کردن: کنایه از به دنبال کسی رفتن , تعقیب کردن کسی

* آن قدر مراقب پنهان کاری های خودم بودم که نفهمیدم ...

قلمرو زبانی: دنج: ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت و آمد/دید رس: دیدن، دیده شدن / کنجکاو ی گلولهٔ توپ در خاک فرو رفتن گلولهٔ توپ در خاک / مراقب پنهان کاری خودم: (خود من) هر دو وابسته وابسته از نوع مضاف الیه مضاف الیه

قلمرو ادبی: حس آمیزی : زمزمهٔ لطیف / تشخیص: ماه سربلند بیرون آمد/ ماه داشت سربلند از پشت ابرهای تیره بیرون می آمد. : کنایه از نمایان شدن ماه در آسمان / ایستاده و نشست: تضاد / حسن تعلیل: گودالی که از کنجکاو ی گلوله فراهم آمده بود / تشخیص: کنجکاو ی گودال

قلمرو فکری: سجده بهترین حالتی بود که می توانست مرا با خاک همسطح و یکسان کند: معنی ظاهری آن این است که من با سجده کردن با خاک هم سطح می شدم و دیده نمی شدم اما معنی کنایی وایهامی آن، این است که من با سجده خود را چون خاک در برابر عظمت خالق، پست و کوچک می کردم. برابر است با جمله ای که در فارسی دهم از شهید آوینی آمده است : « خاک مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق است »

* صدایی که می آمد، حزین ترین و عاشقانه ترین لحنی ...

قلمرو زبانی: حزین : غم انگیز / پاییدم : با دقت نگاه کردم / برانداز کردن : سنجیدن
قلمرو ادبی: برانداز کردن: کنایه از با دقت نگاه کردن / در این دنیا نبودن: کنایه از در عالم معنویت بودن

* ولی نپرسیدید. باهم به سوی موضع، راه افتادیم ...

قلمرو زبانی: موضع: مقرر ، قرارگاه / سیر خواب نباید شد : زیاد نخوابید تا از خواب سیر بشوید / مثل برق و باد خودم را به سنگر برسانم : به سرعت به سنگر آمدم / معرکه : میدان جنگ
قلمرو ادبی: سنگر هارا آب برداشته بود : کنایه از آب سنگرها را پر کرده بود / استعاره : خواب را مزمه کنید (خواب مثل چیزی است که مزمه می شود) / تشبیه : مثل برق و باد خودم را به سنگر برسانم / پا جای پای کسی گذاشتن : کنایه از پیروی کردن از کسی / مثل برق و باد دویدن: کنایه از با سرعت دویدن / خواب را مزمه کنید : کنایه از کم بخوابید / پا : مجاز از آمدن

* توپخانه شروع کرده بود و صدای مهیب آن، ...

قلمرو زبانی: مهیب: ترسناک / کلاش: کلاشینکف ، نوعی اسلحه / معبر: محل عبور، گذرگاه / بچه های بی حفاظ لحظه به لحظه کمتر می شد: شهید می شدند / دوشکا: اسلحه ای قوی که که بزرگ تر و قوی تر از تیربار است / هضم: هم آوا با حزم

قلمرو ادبی: تشخیص : تیربارها و دوشکاهها و رگبارها ، تلاش می کردند / کنایه: بنا را بر دویدن گذاشتن / صدای مهیب و صدای کودکانه: تضاد

*** وقتی بچه‌هایی که می‌افتادند، ...**

قلمرو زبانی: خشاب : جعبه فلزی مخزن گلوله که به اسلحه وصل می شود و گلوله ها پی در پی از آن وارد لوله سلاح می شود. / ذله : به تنگ آمدن / انهدام : نابود کردن / یک خشاب فشنگم: خشاب ممیز / انهدام آن تیربار: آن وابسته وابسته (صفت مضاف الیه)

قلمرو ادبی: بال در آوردن: کنایه از شاد شدن / استعاره : من مانند پرندۀ ای بال در آوردم / عاجز شدن، ذله شدن: کنایه از به ستوه آمدن، / تکبیر گفتن: کنایه از خوشحالی برای موفقیت

*** خودم را آهسته به پشت سرتان کشاندم تا بلکه از یادتان بروم و بتوانم همچنان با شما باشم. یک لحظه فکر کردم که « اگر قرار بود شما فقط کار یک نفر را انجام بدهید سر نوشت حمله چه می شد؟ چه معلّم عجیبی! »**

قلمرو فکری: (مفهوم: اشتیاق، همراهی / احساس مسئولیت در برابر همه)

*** درست در همان لحظه، شما «یامهدی» غریبانه‌ای گفتید و تفنگ از دستتان افتاد**

قلمرو زبانی: غریبانه، منسوب به غریب / «یامهدی» غریبانه: ترکیب وصفی / پشت سرتان: مضاف الیه مضاف الیه / همان یک لحظه پیشین: سه ترکیب وصفی

قلمرو فکری: مفهوم: مجروح شدن / رعایت ادب / بی‌اختیاری عاشق

*** هم گفتید و باز برگشتید به حال اولتان، انگار نه انگار که یک دست از دست داده‌اید.**

قلمرو ادبی: دست: تکرار / ازدست دادن : کنایه از محرومیت از داشتن چیزی

قلمرو فکری: مفهوم: استواری و اشتیاق ادامه مبارزه

*** یک تیر هم به زانوی من خورد که مرا در هم بیچاند ...**

قلمرو زبانی: جناق: جناغ، استخوان پهن و دراز

قلمرو ادبی: به خود پیچیدن: کنایه از درد کشیدن / جگرخراش: کنایه از دردناک / خاموش شدن: کنایه از شهید شدن / یک دست را از دست دادن: کنایه از مجروح شدن / آخرین رمق‌هایش را در آخرین فشنگ...: رمق استعاره از

گلوله / سنگ را شستن: کنایه از احترام گذاشتن /

قلمرو فکری: مفهوم: آموختن صلابت از راهنما

*** از اینکه بچه‌ها دورتان جمع شدند، ... در دست بگیرد.**

قلمرو زبانی: تعلل: عذر آوردن / موظف: وظیفه دار کردن

قلمرو ادبی: در دست گرفتن: کنایه از فرماندهی کردن

قلمرو فکری: مفهوم: فرماندهی تا آخرین رمق

*** دوباره به من تشر زدید که بروم، ... کلامتان « یا مهدی » بود.**

قلمرو زبانی: تشر: سخن همراه با خشم

قلمرو ادبی: خاموش شدن: کنایه از شهید شدن

قلمرو فکری: مفهوم: دلبستگی عاشق به معشوق / بی اختیاری عاشق / شهادت عاشقانه

*** افتخارم این است که خودم با پای لنگ شما را به خط رساندم ... به همین زنده‌ام آقا!**

قلمرو زبانی: لنگ: شل / ضمیر « تان » در عکستان، سنگتان و گلدانتان: نشانه احترام / گرد قاب عکستان: عکس و

ضمیر « تان » هردو وابسته وابسته (مضاف الیه مضاف الیه) / سنگ را شستن و ... نشانه احترام

قلمرو ادبی: سنگ: مجاز از سنگ قبر

قلمرو فکری: مفهوم: افتخار به همراهی با معشوق تا آخرین لحظات

سانتاماریا (مجموعه آثار)، سید مهدی شجاعی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- با توجه به متن درس، معنای واژه های زیر را بنویسید:

الف) مَعْبَرٌ : (محل عبور رزمندگان در میدان مین) (ب) ذَلَّهٌ شدن : (خسته شدن)

۲- شش واژه مهمّ املایی از متن درس انتخاب کنید و به کمک آنها ترکیب های وصفی یا اضافی بسازید.

جناق - جثه - حمایل - دریغ - تل - شبخ

۳- در بند پنجم، زمان فعل ها را مشخص کنید.

شد : ماضی مطلق (فرو نشست (ماضی مطلق) آمدید (ماضی مطلق) شناخته باشید (ماضی التزامی) کرد (ماضی

مطلق) کنده شدم (ماضی مطلق) دویدم (ماضی مطلق) بگویم (مضارع التزامی) نبرده اید (ماضی التزامی)

۴- برای کاربرد هر یک از ضمایر زیر، جمله های مناسب از متن درس بیابید؛ سپس مرجع ضمیرها را مشخص کنید.

ضمیر پیوسته (متصل): وقتی حرفهایتان تمام شد (تان: مضاف الیه، مرجع، آقا معلم)

ضمیر گسسته (جدا): از شامۀ قوی شما تشخیص بوی حمله غریب نیست (شما: مضاف الیه، مرجع: رزمندۀ دانش

آموز)

قلمرو ادبی:

۱- با توجه به متن درس:

الف) دو « کنایه » بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید.

کز کردن: کنایه از تنها شدن، گوشه گیری / فرونشستن کنایه از تمام شدن

ب) یک نمونه « حس آمیزی » مشخص کنید. حرف زدن گرم

۲- فضا سازی، در کدام قسمت از متن، نقش مؤثری در پیشبرد داستان داشته است؟ به کار بردن برخی واژه ها و

گفتگوها و زمینه سازی کلاس درس و معلم در بند اول ... فضا سازی مناسبی دارد

قلمرو فکری:

۱- سروده های زیر را از نظر محتوا بررسی کنید و درباره ارتباط هر یک از آنها با متن درس به اختصار توضیح دهید:

الف) کس چون تو طریق پاک بازی نگرفت با زخم نشان سرفرازی نگرفت

زین پیش دلاورا، کسی چون تو شگفت حیثیت مرگ را به بازی نگرفت! سید حسن حسینی
توصیف رزمندگانی است که بدون ادعا به جبهه های حق علیه باطل رفتند؛ از مرگ نهراسیدند، مشتاقانه به استقبال مرگ رفتند.

(ب) برای وصف میدان های پُر مین برای وصفِ خال و زلفِ چین چین
نه در شیراز و نه در شهر گنجه «نظامی» می شوم در «قصر شیرین»
شاعر با ایهامی لطیف خودش را همیشه برای جنگ با متجاوزان آماده می داند
علی سهامی

۲- سروده زیر با کدام قسمت از متن درس مناسبت دارد؟

هر سال چو نوبهار خرم بیدار شود ز خواب نوشین

تا باز کند به روی عالم دیباچه خاطرات شیرین

از لاله دهد به سبزه زیور ای دوست، مرا به خاطر آورا
ملک الشعراى بهار

حالا دلخوشی ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دو عصا به اینجا بیایم. گرد قاب عکستان را پاک کنم. سنگتان را بشویم، گلدانتان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور بکنم. هر روز چیزهای بیشتری از آن شب عزیز یادم می آید. به همین زنده ام آقا!

شکوه چشمان تو

شعر خوانی

۱- آه این سر بریده ماه است در پگاه؟ یا نه! سر بریده خورشید شامگاه؟

قلمرو زبانی: آه: شبه جمله / پگاه: صبح زود / سر بریده خورشید شامگاه: وابسته وابسته (مضاف الیه مضاف الیه) بیت چهار جمله است.

قلمرو ادبی: سر ماه، سر خورشید: اضافه استعاره و تشخیص / مراعات نظیر: ماه و خورشید / واج آرایه کسره / سر: تکرار / شیوه بلاغی / استفهام انکاری / تضاد: پگاه و شامگاه / تشبیه: (تجاهل العارف) جناس: آه، ماه

قلمرو فکری: آیا این شهید سر بریده همچون ماهی است که در پگاه طلوع کرده است؟ (شاعر تصویر هلال ماه را به سر بریدگی آن تعبیر می کند) یا خورشید سر بریده است در هنگام غروب (خورشید به هنگام غروب خونین و سرخ رنگ است چنان که شهید) **مفهوم:** بریده شده سر شهید حججی به دست داعش و نورانیت شهید

۲- خورشید، بی حفاظ نشسته به روی خاک؟ یا ماه بی ملاحظه افتاده بین راه؟

قلمرو زبانی: بی حفاظ: درست و بعینه، قید / بی ملاحظه: قید حالت / بیت به شیوه بلاغی

قلمرو ادبی: استعاره: «خورشید، ماه» استعاره از شهید حججی / ماه و راه: جناس / تناسب: ماه و خورشید / واج آرایه «ا» / شیوه بلاغی

قلمرو فکری: بی ملاحظه: ماه زیباست و بی ملاحظگی در مورد زیبا رو یعنی زیبایی خود را آشکارا در معرض دید قرار دادن. / این سر بریده ماه (شهید) است که بدون هیچ پوشش بر روی خاک قرار گرفته یا ماه است که با بی-توجهی در راه افتاده است. یا ای شهید این سر پر نور، سر توست یا خورشید که بی پرده بر خاک افتاده و یا ماه است که بدون اینکه حالش رعایت شود بین راه افتاده است. **مفهوم:** شهید حججی مظلومانه کشته شد، نورانیت

۳- ماه آمده به دیدن خورشید، صبح زود خورشید رفته است سر شب سراغ ماه

قلمرو زبانی: صبح زود: احتمالا اشاره دارد به زمان شهادت شهید که صبح زود بوده است
قلمرو ادبی: تضاد: صبح زود، سر شب / مراعات نظیر: ماه، خورشید / استعاره: «خورشید» در مصراع اول و «ماه» در مصراع دوم، استعاره از سرشهید حججی / استعاره و تشخیص: ماه و خورشید / تکرار: ماه و خورشید / واج آرایبی: «د-س» / تناقض در مصراع اول و دوم ماه صبح زود آمده و خورشید سر شب / شیوه بلاغی
قلمرو فکری: ماه با تمام زیبایی اش صبح زود به دیدن خورشید (شهید حججی) آمده است. خورشید (هنگام غروب سرخرنگ است) با تمام عظمت خود ابتدای شب به سراغ ماه (شهید حججی) به دیدار شهید رفته است. یا ای شهید سر نورانی تو مانند ماه است که هنگام صبح به دیدن خورشید آمده یا مانند خورشید است که هنگام شب به دیدار ماه رفته است / **مفهوم:** عظمت مقام شهید

۴- حُسن شهادت از همه حُسنی فراتر است ای محسن شهید من، ای حُسن بی گناه

قلمرو زبانی: حُسن: زیبایی
قلمرو ادبی: تلمیح به آیه ۵۲ سوره توبه احدی الحسنین / تکرار حُسن / استعاره: ای حُسن بی گناه
قلمرو فکری: زیبایی شهادت، از همه زیبایی ها فراتر است و تو ای محسن شهید، آن شهید زیبای من هستی.

۵- ترسم تو را ببیند و شرمندگی کشد یوسف، بگو که هیچ نیاید برون ز چاه

قلمرو زبانی: تو: مفعول یوسف: نهاد / هیچ: قید، ضمیر مبهم / شرمندگی: مفعول / چاه: متمم / برون ز چاه: قید / پنج جمله

قلمرو ادبی: تلمیح دارد به داستان حضرت یوسف (ع) / می ترسم: ایهام دارد (الف) یقین دارم، مطمئنم (ب) واهمه دارم، می ترسم / تشبیه تفضیل: شهید مانند یوسف و زیبا تر از اوست.
قلمرو فکری: یوسف که خود در زیبایی مثل است، می ترسم با تجلی زیبایی تو، از زیبایی خویش شرمند شده؛ پس ای یوسف، خود را آشکار نکن مفهوم: زیبایی شهید حججی به شکل اغراق گونه در مقابل زیبایی یوسف، زیبایی باطنی شهید

۶- شاهد، نیاز نیست که در محضر آورند در دادگاه عشق، رگ گردن گواه

قلمرو زبانی: شاهد: گواه / محضر: دادگاه / حذف فعل به قرینه معنوی در مصراع دوم / رگ گردن تو: وابسته وابسته / دادگاه عشق: ترکیب اضافی / بیت سه جمله دارد.

قلمرو ادبی: دادگاه عشق: تشبیه اضافی / استعاره و تشخیص: گواهی دادن رگ گردن / شاهد: ایهام تناسب (الف) (شهادت دهنده ب) زیبا رو که در این بیت مدنظر نیست و با عشق تناسب دارد) / تلمیح: گواه شدن اعضای بدن آیه ۶ سوره یس / رگ: مجاز از کل وجود / واج آرایبی «د» و «گ»

قلمرو فکری: نیازی نیست در دادگاه عشق برای تو شاهد و گواه بیاورند؛ زیرا، رگ گردن تو، خود گواهی خواهد داد که در راه عشق شهید شده ای. شاعر به ویژگی های عاشق شهادت بودن، اسارت و شرافت شهید اشاره دارد.

مفهوم: بی نیاز بودن عاشق از گواه و شاهد

۷- دارد اسارت تو به زینب اشارتی از اشتیاق کیست که چشم کشیده راه؟

قلمرو زبانی: شیوه بلاغی / مصراع اول یک جمله دارد / مصراع دوم یک جمله مرکب / اسارت : نهاد / تو : مضاف الیه
قلمرو ادبی: چشم کشیده : کنایه از منتظر هستی / بیت، تلمیح دارد به واقعه عاشورا و اسارت حضرت زینب (س)
 چشم : مجازا نگاه / جناس : اشارت و اسارت

قلمرو فکری: این اسارت تو ما را به یاد اسارت حضرت زینب (س) می اندازد: زینب محو تماشای سیر برادر شده بود، تو از اشتیاق چه کسی است که این گونه محو تماشا شده‌ای؟

مفهوم: تحمل اسارت مانند حضرت زینب / اشتیاق دیدار مولا

۸- از دور دست می رسد آیا کدام پیک؟ ای مسلم شرف ، به کجای کنی نگاه؟

قلمرو زبانی: شهید حججی را همان مسلم بن عقیل می داند که به سوی کوفه انگار فرستاده شده است؛ ای مسلم شرف: ای کسی که در شرافت مثل مسلم هستی

قلمرو ادبی: تلمیح: ماجرای مسلم بن عقیل فرستاده امام حسین (ع) به سوی کوفه / مسلم شرف: استعاره از شهید حججی / ایهام : مسلم ۱- مسلمان ۲- مسلم بن عقیل

قلمرو فکری: ای فرستاده امام حسین، از دور دست ها منتظر کدام پیک دیگری هستی؟ (درحالیکه خودت فرستاده هستی) **مفهوم:** شرافتمندی انتظار دیدار

۹- لبریز زندگی است نفس های آخرت آورده مرگ ، گرم به آغوش تو پناه

قلمرو زبانی: گرم : قید / لبریز: سرشار، پر / بیت دو جمله دارد / لبریز: مسند/ مرگ : نهاد / گرم : قید

قلمرو ادبی: متناقض نما (پارادوکس) : لبریز زندگی است نفس های آخرت / تشخیص: مرگ به آغوش کسی پناه
 بیاورد/ حس آمیزی: آورده مرگ، گرم به آغوش تو پناه / آورده مرگ، گرم به آغوش تو پناه: کنایه از با شوق مرگ را پذیرفتی

قلمرو فکری: نفس های آخر تو، نشانه مرگ تو و پایان کار تو نیست بلکه امید زندگی است، برای همین است که مرگ به تو پناه آورده است تا پایان کار نباشد و از شهادت تو، زندگی بگیرد. **مفهوم:** نترسیدن از مرگ

۱۰- یک کربلا شکوه به چشم نهفته است ای روضه مجسم گودال قتلگاه

قلمرو زبانی: یک کربلا شکوه : « کربلا » ممیز / نهفته است : ماضی نقلی / روضه : روضه خوان / حذف به قرینه
 معنوی / روضه مجسم گودال قتلگاه : وابسته وابسته

قلمرو ادبی: تلمیح : به واقعه عاشورا و گودال قتلگاه که پیکر مطهر امام حسین (ع) در آن افتاد و در آنجا به شهادت رسید
 نیز با توجه « روضه » اشاره ای دارد به روضه خوانی در سوگ حضرت. / روضه : ایهام ۱- ذکر مصیبت ۲- بهشت / ای

روضه : استعاره از شهید / تشبیه: چشم شهید در شکوه مندی به کربلا/ مصرع اول کنایه از با شکوه بودن شهید
قلمرو فکری: تونده کننده عظمت و شکوه حادثه کربلایی. تو تجسم بخش گودالی هستی که سر مبارک امام حسین در آن

قرار داشت. (پیکرت، گویی روضه خوانی است که واقعه گودال قتلگاه را به تصویر می کشد). ای کسی که برای سوگواری سر بریده امام حسین (ع) در گودال قتلگاه، نمونه تجسم یافته هستی.

مفهوم: شکوه مندی شهید / پیروی از امام حسین در شهادت

مرتضی امیری اسفندقه

درک و دریافت:

- ۱- برای خوانش مناسب شعر، بهتر است ترکیبی از کدام انواع لحن را به کار گیریم؟ با لحن تغزلی و حماسی
- ۲- با توجه به متن شعر خوانی به پرسش های زیر پاسخ دهید:
- الف) در بیت های ششم تا هشتم، شاعر به کدام ویژگی های شهید محسن حججی اشاره دارد؟ بیت ششم: سر بریده شهید / بیت هفتم: چشم به راه بودن / بیت هشتم: در انتظار بودن
- ب) برای پاسداشت ارزش های قیام عاشورا و راه شهدا چه باید کرد؟ یاد و خاطره شهدا را باید در دلها و قلبها زنده نگه داشت.

گذر سیاوش از آتش

درس دوازدهم

*سیاوش، فرزند کاووس، شاه خیره سر کیانی است ...

قلمرو زبانی: فرزند کاووس: در نقش مسند / خیره سر: گستاخ و بی شرم / فرهیختگی: ادب آموختگی / آزر: شرم و حیا / عفاف: پاکدامنی

قلمرو ادبی: کنایه: دل بستن، / جناس: رزم ویزم / تن به گناه نمی سپارد: کنایه از گناه نمی کند

۱- چنین گفت موبد به شاه جهان که درد سپهبد نماند نهان

قلمرو زبانی: موبد: روحانی زرتشتی، مشاور / سپهبد: پادشاه، منظور کی کاووس است

قلمرو ادبی: جناس: جهان، نهان / مراعات نظیر: شاه، موبد، سپهبد / در: مجازاً عامل رسوایی شاه، ذکر سبب و اراده مسبب / جهان: مجاز از ایران / اغراق / واج آرای / شیوه بلاغی / درد سپهبد: ترکیب اضافی / موبد: مجاز از وزیر یا مشاور حکومتی

قلمرو فکری: مشاور به کی کاووس گفت: «غم و غصه پادشاه پنهان نخواهد ماند. (و این راز برملا خواهد شد)

۲- چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی بیاید زدن سنگ را بر سبوی

قلمرو زبانی: پیدا کنی: آشکار سازی / گفت و گوی: حقیقت موضوع / سبو: کوزه، ظرف معمولاً دسته دار از سفال یا جنس دیگر برای حمل یا نگه داشتن مایعات / جمله چهار جزئی / شیوه بلاغی / گفت و گوی: حرف و حدیث

قلمرو ادبی: مجاز: گفت و گوی: حرف و حدیث / کنایه: سنگ بر سبو زدن کنایه از آزمایش کردن / تضاد: سنگ، سبو

قلمرو فکری: اگر می خواهی حقیقت ماجرا آشکار شود باید آنها را مورد آزمایش قرار بدهی (تا حقیقت روشن بشود)

۳- که هر چند فرزند هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گزند

قلمرو زبانی: شاه: کی کاووس / اندیشه: بد گمانی، اندوه، ترس، اضطراب، فکر / گزند: آزردهی و آزار

قلمرو ادبی: مجاز: دل مجاز از وجود

قلمرو فکری: هر چند فرزندی (سیاوش) عزیز است اما بدگمانی نسبت به او دل شاه را آزرده خواهد کرد.

۴- وزین دختر شاه هاماوران پراندیشه گشتی به دیگر کران

قلمرو زبانی: هاماوران: هاماوران مخفف هامون و ران یعنی صاحبان دشت و صحرا. بلاد یمن را گویند. «ان» پسوند مکان است/ به دیگر کران: از طرف دیگر/ مصرع اول: وابسته وابسته/ دیگر کران: ترکیب وصفی/ دختر شاه هاماوران منظور سودابه

قلمرو ادبی: واج آرایبی/ کنایه: پراندیشه گشتن: نگران و مضطرب شدن

قلمرو فکری: از طرف دیگر، نسبت به سودابه نیز بدگمان بود (کی کاووس پس از اینکه شاه هاماوران را شکست می دهد، علاوه بر گرفتن باج و خراج، دخترش سودابه را نیز به همسری می گیرد).

۵- زهر درسخن چو بدین گونه گشت بر آتش یکی را بیاید گذشت

قلمرو زبانی: هر دو، بدین گونه: ترکیب وصفی/ زهر در: به هر دلیل/ زمینه ملی: راستی آزمایی

قلمرو ادبی: تلمیح: به اعتقاد قدما برای تشخیص گناه کار از بی گناه؛ یک راه، گذشتن از میان آتش بود/ سخن: مجاز از جریان، ماجرا/ از هر دری سخنی گفتن: کنایه از منتشر شدن سخن/ کنایه: مصرع دوم/ را: فک اضافه گذشتن یکی/ جناس: گشت، گذشت

قلمرو فکری: اکنون که سخن (مجازاً ماجرا) به این جا رسید (برای تشخیص گناهکار از بی گناه) یکی از این دو باید از آتش عبور کند. **مفهوم:** ضرورت آزمون آتش برای روشن شدن حقیقت

۶- چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی گناهان نیاید گزند

قلمرو زبانی: سوگند: قسم، واژه تحول پیدا کرده؛ در قدیم به معنی گوگرد بود و امروزه به معنی قسم است/ چرخ: آسمان/ گزند: آسیب/ سوگند چرخ بلند: وابسته وابسته/ زمینه ملی

قلمرو ادبی: استعاره: چرخ بلند استعاره از آسمان/ تشخیص: چرخ بلند سوگند بخورد/ سوگند: مجاز از رسم گوگرد خوردن (رسم مجازات با گوگرد).

قلمرو فکری: آسمان چنین قسم یاد کرده است که هرگز بر بی گناهان آسیبی نمی رسد.

مفهوم: (اشاره به باور پیشینیان که آتش از آنجا که خود مقدس و پاک است، پس بی گناهان را نمی سوزاند)

۷- جهاندار، سودابه را پیش خواند همی با سیاوش به گفتن نشاند

قلمرو زبانی: جهاندار: کی کاووس/ به گفتن نشاند: رو به رو کرد/ نشاند: گذرا به مفعول

قلمرو ادبی: به گفتن نشاند: کنایه از روبرو کرد

قلمرو فکری: کی کاووس سودابه و سیاوش را رو به رو کرد. **مفهوم:** روبه رو کردن افراد برای روشن شدن حقیقت

۸- سرانجام گفت ایمن از هر دوان نه گردد مرا دل، نه روشن روان

قلمرو زبانی: هر دوان: هر دو؛ «ان» نشانه جمع است (سودابه و سیاوش)/ مرا دل: دل من؛ «را» فک اضافه/

ایمن: مسند

قلمرو ادبی: کنایه: « ایمن نگر دیدن دل » و « روشن نگشتن روان » کنایه از آرامش نیافتن و بدگمانی است / حس آمیزی: روان روشن / جناس ناهمسان: دوان، روان
قلمرو فکری: سرانجام کی کاووس گفت: دل و جانم از هر دو نفرتان آسوده نمی شود.
مفهوم: بدگمانی نسبت به سودابه و سیاوش

۹- مگر کآتش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند

قلمرو زبانی: مگر: امید است که، شاید که، باشد که... / تیز: سوزان / پیدا کند: مشخص کند مشخص گرداند/ پیدا و رسوا: مسند / حذف مفعول (حقیقت) به قرینه معنوی / گنه کرده: انسان گناه کار / آتش تیز: ترکیب وصفی / رسوا کند: جمله ۴ جزئی گذرا به مفعول و مسند، فعل کند در معنی «گرداند» اسنادی
قلمرو ادبی: تلمیح: به اعتقاد قدما که آتش انسان گناه کار را تشخیص می دهد و نمی سوزاند. / تشخیص: آتش چیزی را مشخص کند / ایهام: مگر: ۱- امید است که ۲- شاید

قلمرو فکری: به جز این که آتش سوزان، انسان گناه کار را مشخص سازد و او را رسوا کند. زمینه ملی: ایرانیان آتش را پاک و مقدس می دانستند. **مفهوم:** امید به کشف حقیقت و رسوایی گناهکار

۱۰- چنین پاسخ آورد سودابه پیش که من راست گویم به گفتار خویش...

قلمرو زبانی: گفتار: گفت (بن ماضی + ار) / چنین، پیش، راست: سه تا قید/ پیش آوردن پاسخ یا سخن: اظهار کردن یا ابراز کردن آن.

قلمرو ادبی: ایهام: راست گویم: الف) راست گو هستم ب) راست می گویم

قلمرو فکری: سودابه چنین پاسخ داد که من راست گو هستم « راست می گویم » (باید سیاوش مورد آزمایش قرار گیرد) نه من. **مفهوم:** تلاش سودابه برای راستگو نشان دادن خود

۱۱- به پور جوان گفت شاه زمین که « رایت چه بیند کنون اندرین؟ »

قلمرو زبانی: پور: پسر پور جوان: ترکیب وصفی / شاه زمین: کی کاووس ترکیب اضافی، / رایت: نظر تو ترکیب اضافی / اندرین: در این باره

قلمرو ادبی: مجاز: «شاه زمین» مجاز از شاه ایران / واج آرایی

قلمرو فکری: کی کاووس به سیاوش گفت: «نظرت در این باره چیست؟» **مفهوم:** چه دفاعی از خود داری؟

۱۲- سیاوش چنین گفت گای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار

قلمرو زبانی: دوزخ: جهنم / خوار: حقیر و کوچک، آسان / را: حرف اضافه/ زمینه قهرمانی / حذف به قرینه معنوی / خوار و خار: هم آوا

قلمرو ادبی: دوزخ: مجاز: «آتش دوزخ» / خوار گشتن: کنایه از بی ارزش شدن / شیوه بلاغی / تشبیه مضمهر (پنهان): این تهمت مانند دوزخ است.

قلمرو فکری: سیاوش چنین جواب داد که ای پادشاه، آتش جهنم در برابر این تهمت برای من حقیر و ناچیز است. **مفهوم:** عبور از آتش برای من بیگناه آسان تر از تحمل شنیدن این اتهامات است. مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت.

۱۳- اگر کوه آتش بود بسرم از این تنگ خوار است اگر بگذرم»

قلمرو زبانی: سپردن: طی کردن؛ پیمودن / تنگ: تنگه آتش، گذرگاه آتش / خوار: کوچک و حقیر

قلمرو ادبی: اغراق: کوه آتش / تشبیه: آتش مانند کوهی باشد

قلمرو فکری: اگر قرار بر عبور از میان آتش باشد. (در برابر این تهمت) عبور از آتش برای من آسان است.

مفهوم: آمادگی برای عبور از آتش

۱۴- پر اندیشه شد جان کاووس کی ز فرزند و سودابه نیک پی

قلمرو زبانی: اندیشه: ترس / پر اندیشه: غمگین و ناراحت / نیک پی: خوش قدم، نیک نژاد - صفت / شیوه

بلاغی / بیت یک جمله چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم / جان کاووس کی: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: نیک پی: طنز / جان: مجازا وجود شاه جناس: کی، پی

قلمرو فکری: کی کاووس از دست فرزند و همسر خود غمگین شد.

مفهوم: شک داشتن به فرزند و همسر که سبب سلب آرامش می شود.

۱۵- «کزین دو یکی گر شود نابه کار از آن پس که خواند مرا شهریار؟»

قلمرو زبانی: کزین دو: از این دو نفر / نابه کار: گناهکار / که: چه کسی: ضمیر پرسشی / شهریار: پادشاه / نابه کار:

مسند / یکی: نهاد و... / مصراع دوم ۴ جزئی با مفعول و مسند

قلمرو فکری: اگر از این دو نفر یکی هم گناهکار باشد، بعد از آن چه کسی مرا پادشاه خواهد خواند؟ (کسی مرا

پادشاه نخواهد خواند) **مفهوم:** بی اعتباری پادشاه و خاندان شاهی در صورت اثبات گناهکاری سودابه یا سیاوش

۱۶- همان به کزین زشت کردار، دل بشویم کنم چاره دل گسل»

قلمرو زبانی: به: بهتر است / دل گسل: دور کننده دل از نگرانی، جدا کننده دل از نگرانی، صفت جانشین موصوف؛

نقش مضاف الیه / چاره دل گسل: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی: کنایه: دل شستن کنایه از قطع امید کردن، خود را رها ساختن

قلمرو فکری: و اینکه بهتر است که از این کار زشت (آنها) خیالم را راحت کنم، چاره ای بجویم و غم اندوه دلم را

از بین ببرم.

۱۷- به دستور فرمود تا ساروان هیون آرد از دشت، صد کاروان

قلمرو زبانی: دستور: وزیر، مشاور تحول معنایی / ساروان: شتربان / هیون: شتر، به ویژه شتر قوی هیکل و درشت

اندام / آرد: مضارع التزامی، بیاورد / صد کاروان: زیاد، ترکیب وصفی، کاروان: ممیز

قلمرو ادبی: جناس: ساروان، کاروان / اغراق: صد کاروان / مجاز: صد: فراوان / ایهام تناسب: دستور ۱- وزیر،

مشاور که در بیت حضور دارد ۲- فرمان: که در بیت حضور ندارد. ولی با واژه «فرمود» تناسب دارد.

قلمرو فکری: به مشاور دستور داد تا به ساربان بگوید شتران زیادی را از دشت بیاورند.

مفهوم: آماده کردن مقدمات کار (زمینه ملی)

۱۸- نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم گروه

قلمرو زبانی: جهانی: مردم زیادی / نظاره شده: نگاه می کردند / هم گروه: جمع، با همدیگر / کوه: ممیز است (دو کوه هیزم) / شیوه بلاغی

قلمرو ادبی: اغراق: هیزم دو کوه/تناسب: دشت، کوه (تضاد: دشت صاف است و کوه بر آمدگی دارد) مجاز: «جهان» منظور مردم جهان است. /اغراق: دو کوه در میزان هیزم ها

قلمرو فکری: در دشت هیزم های زیادی گذاشتند مردم همه برای دیدن جمع شدند. /زمینه ملی

۱۹- بدان گاه سوگند پر مایه شاه چنین بود آیین و این بود راه

قلمرو زبانی: سوگند: معنای قدیم خود را از دست داد و معنای جدید گرفت. / پر مایه: ارجمند، گرانمایه، پرشکوه / سوگند پر مایه شاه: وابسته و وابسته، (پر مایه شاه ترکیب وصفی مقلوب) / زمینه ملی

قلمرو ادبی: جناس: شاه، راه / سوگند: مجاز از رسم و آیین / تلمیح به آیین اساطیری

قلمرو فکری: در زمان کی کاووس راه و رسم شاهان در تشخیص خطاکار از درست کار این بود.

مفهوم: زیرا اعتقاد داشتند که آتش پاک و مقدس است و هرگز انسان های پاک را نمی سوزاند!

۲۰- وز آن پس به موبد بفرمود شاه که بر چوب ریزند نفت سیاه

قلمرو زبانی: موبد: مشاور، وزیر / نفت سیاه: نفت پالایش نشده

قلمرو فکری: شاه به مشاور دستور داد که بر روی چوب نفت سیاه بریزند

۲۱- بیامد دو صد مرد آتش فروز دمیدند؛ گفتی شب آمد، به روز

قلمرو زبانی: آتش فروز: آتش افروزنده / دو صد: بسیار / دو صد مرد آتش فروز: (دو صد: صفت شمارشی، مرد: هسته، آتش فروز: صفت) / دمیدند: افروختند / دمیدن آتش؛ افروختن آن. گرفتن آن. پدید آمدن آن؛ با دهان

دم دادن آتش را تا برافروزد. / گفتی: انگار، مثل این که / آمد: شد

قلمرو ادبی: اغراق: دو صد / تضاد: شب، روز / تشبیه: روز مثل شب شد (گفتی: گویا، مثل اینکه؛ ادات تشبیه) / شب آمد، به روز: کنایه از تاریک شدن هوا بر اثر دود آتش

قلمرو فکری: مردان زیادی آمدند و آتش برافروختند و از دود سیاه آتش، انگار روز روشن به شبی تیره و تار تبدیل شد. **مفهوم:** بیانگر شدت دود آتش

۲۲- نخستین دمیدن سیه شد ز دود زبانه بر آمد پس از دود، زود

قلمرو زبانی: نخستین: در لحظه اول / زبانه: چیزی که مشابهت به زبان داشته باشد چون زبانه آتش / نخستین دمیدن: ترکیب وصفی / شیوه بلاغی

قلمرو ادبی: جناس: دود، زود / تناسب: دمیدن، دود، زبانه / تکرار: دود / واج آرایی «د»

قلمرو فکری: در همان لحظه اول، از دمیدن، دودی سیاه برخاست و بعد از آن دود، زبانه آتش سر کشید.

۲۳- سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندان گریان شدند

قلمرو زبانی: ش: مضاف الیه. مرجع، سیاوش است / همه دشت، آن چهر، چهر خندان: ترکیب وصفی / خندان: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: مجاز: دشت / تضاد: خندان، گریان / بریان شدند: کنایه از غمگین شدند / جناس: بریان، گریان / تکرار: شدند / بریان شدند: کنایه از ناراحت شدند / واج آرای «ن»، «و»، «د»

قلمرو فکری: همه مردم غمگین شدند و بر چهره خندان سیاوش، گریه می کردند (سیاوش چهره ای خندان داشت و در حالیکه مردم گریه می کردند) **مفهوم:** ناراحتی مردم بر مظلومیت سیاوش

۲۴- سیاوش بیامد به پیش پدر یکی خود زرین نهاده به سر

قلمرو زبانی: خود: کلاه جنگی / زرین: طلایی، صفت بیانی نسبی / خود زرین: ترکیب وصفی / کل مصراع دوم: قید **قلمرو ادبی:** تناسب: خود، سر

قلمرو فکری: سیاوش پیش پدر آمد در حالیکه کلاه خود طلایی بر سر داشت

۲۵- هشیوار و با جامه های سپید لبی پر ز خنده، دلی پر امید

قلمرو زبانی: هشیوار: هوشیار، هوشیارانه، آگاهانه / جامه: لباس / سپید: سفید؛ (پوشیدن جامه سپید، به هنگام گذر از آتش هم می تواند نمادی از پاکی و بی گناهی سیاوش باشد، هم نشانی از آن که سیاوش آماده مرگ است و آن را به جان می خرد: جامه سوگ، در ایران کهن، سپید است. «نامه باستان») کل بیت قید حالت برای فعل آمد؛ مصرع دوم دو قید، کلا یک جمله است.

قلمرو ادبی: تناسب: لب، خنده - لب، دل / تکرار: پُر / کنایه: لبی پر ز خنده داشتن: شادمان بودن

قلمرو فکری: سیاوش هوشیارانه و با لباسی سپید؛ در حالیکه لبانش پر از خنده بود در دل امیدوار (به لطف خدا)

مفهوم: توصیف ظاهر سیاوش قبل از رفتن به آتش، اشاره به آداب و رسوم عزاداری با لباس سفید (زمینه ملی)

۲۶- یکی تازی ای بر نشسته سیاه همی خاک نعلش بر آمد به ماه

قلمرو زبانی: تازی: اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک، تازنده، اسب عربی / برنشسته: سوار شده / سیاه: سیاهی اسب سیاوش نشانه نژادگی و باارزشی او است، در روزگاران گذشته، اسب سیاه ارج و ارزشی ویژه داشته است و آن را خجسته و مبارک می دانسته اند. نام این اسب «بهباد» بود / نعل: قطعه آهنی که بر کف سم ستور و چهارپایان برای محافظت از آن می زنند / یکی تازی ای سیاه: گروه اسمی

قلمرو ادبی: اغراق: خاک نعل به ماه برسد / مجاز: ماه (آسمان) / مصرع دوم: کنایه از سرعت اسب / ایهام: تازی ۱- اسب عرب نژاد ۲- اسب تازنده

قلمرو فکری: سیاوش، سوار بر اسب سیاه رنگی شد که با شکوه و هیبت گام برمی داشت و خاک نعلش به آسمان می رسید. **مفهوم:** توصیف اسب سیاوش و سرعت تاخت و تاز (زمینه قهرمانی)

۲۷- پراگنده کافور بر خویشتن چنان چون بُود رسم و ساز کفن

قلمرو زبانی: کافور: ماده معطر جامدی که از برخی گیاهان مخصوصا نوعی درخت به دست می آید چون خاصیت ضد عفونی دارد، به هنگام کفن و دفن، بر اجساد مردگان می زنند / پراگندن کافور: نشانی از آمادگی سیاوش است برای مردن و بی بیمی او از مرگ. / ساز: آرایش، تدارک، ترتیب / ویژگی سبکی: داشتن دو حرف ربط: چنان، چون

قلمرو ادبی: کافور پراگندن: کنایه از آماده مرگ شدن / تناسب بین کفن و کافور

قلمرو فکری: سیاوش، آن گونه راه رسم قدیم بود؛ خود را آماده مرگ کرده بود و از مرگ بیمی نداشت. / زمینه ملی

۲۸- بدان که شد پیش کاووس باز فرود آمد از باره ، بردش نماز

قلمرو زبانی: باز شد: باز آمد / باره: اسب / نماز بردن: تعظیم کردن، عمل سر فرود آوردن در مقابل کسی برای تعظیم.

قلمرو ادبی: نماز بردن: کنایه از احترام

قلمرو فکری: سیاوش ، وقتی پیش کاووس شاه باز آمد ، از اسب فرود آمد و به او تعظیم کرد. مفهوم: رعایت آیین احترام و ادب (زمینه ملی)

۲۹- رخ شاه کاووس پرشرم دید سخن گفتنش با پسر نرم دید

قلمرو زبانی: رخ: چهره / پرشرم: قید / ش: مضاف الیه «سخن گفتن با پسرش را نرم دید» / نرم: قید / مصرع اول: جمله چهار جزئی گذرا به مسند و مفعول / رخ و سخن گفتن: مفعول

قلمرو ادبی: ایهام تناسب: رخ ۱- چهره که معنی آن در بیت حضور دارد ۲- اصطلاح شطرنج که با شاه تناسب دارد.

حسن آمیزی: سخن نرم / جناس: شرم، نرم / نرم سخن گفتن: کنایه از مهربانی کردن

قلمرو فکری: چهره کاووس را پراز شرم و حیا دید ، در حالیکه با پسرش ، سیاوش ، به نرمی سخن می گفت.

۳۰- سیاوش بدو گفت: «انده مدار کزین سان بود گردش روزگار

قلمرو زبانی: روزگار دو تلفظی / گردش روزگار: تقدیر و سر نوشت، ترکیب اضافی / این سان: ترکیب وصفی / شیوه بلاغی

قلمرو ادبی: انده مدار: کنایه از ناراحت مباش

قلمرو فکری: سیاوش به کاووس گفت: «غمگین نباش ، گردش روزگار چنین است. **مفهوم:** اعتقاد به تقدیر مقدر شده.

۳۱- سر پر زشرم و بهایی مراست اگر بی گناهم رهایی مراست

قلمرو زبانی: شرم: حیا / بهایی: ارزشمند ، پربها / سر پر شرم: ترکیب وصفی / «و» همراهی (عطف): یعنی سری شرم زده اما والا و ارجمند / اگر: حتماً

قلمرو ادبی: مجاز: سر مجاز از وجود / جناس: بهایی ، رهایی / واج آرایی «ر»

قلمرو فکری: وجودی شرم زده اما والا و ارجمند دارم (که آن را با گناه آلوده نمی سازم) پس اگر بی گناه باشم (که حتماً بی گناه هستم) بدون شک نجات خواهم یافت. **مفهوم:** ایمان داشتن سیاوش به پاکی خود

۳۲- ور ایدون که زین کار هستم گناه جهان آفرینم ندارد نگاه

قلمرو زبانی: ور: و اگر / ایدون که: چنان چه / زین: از این / م: در «هستم» متمم است (بر من است) / جهان آفرین: خداوند / م: مرا «مفعول»

قلمرو ادبی: جناس: گناه، نگاه / کنایه: جهان آفرین: خداوند

قلمرو فکری: و اگر از این کار، بر من گناهی است (اگر گناهی بر عهده من باشد) / بدون شک، خداوند مرا زنده نگاه نمی دارد. **مفهوم:** انسان گناهکار به آتش غضب الهی گرفتار می شود.

۳۳- به نیروی یزدان نیکی دهش کزین کوه آتش نیابم تپش»

قلمرو زبانی: یزدان: خداوند / نیکی دهش: نیکی دهنده / تپش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت، گرمی و حرارت / نیروی یزدان نیکی دهش: نیکی دهش: وابسته و وابسته (صفت مضاف الیه) / زمینه قهرمانی

قلمرو ادبی: اغراق: کوه آتش / تشبیه: آتش مانند کوهی است / کنایه: تپش یافتن کنایه از هراسیدن / تناسب: آتش، تپش / شیوه بلاغی / واج آرایبی «ن»

قلمرو فکری: به لطف و رحمت خداوند نیکی دهنده، از این کوه آتش هیچ گرمای آزاردهنده ای را احساس نخواهم کرد (هیچ آسیبی به من نخواهد رسید)

۳۴- سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ دل، جنگ آتش بساخت

قلمرو زبانی: سیه: اسب سیاه (صفت جانشین موصوف) / تندی: قید / بساخت: آماده شد / زمینه قهرمانی

قلمرو ادبی: تشخیص: به جنگ آتش رفتن / جناس: تاخت، ساخت / مراعات نظیر: سیه، تاخت / واج آرایبی «ت» / سیه: مجاز از اسب. / تنگ دل کنایه از ناراحتی و ترسیدن، ناراحت و غمگین شدن؛ مأیوس و ناامید شدن

قلمرو فکری: سیاوش به سرعت اسب سیاه را تازاند؛ ناراحت و غمگین نشد و به جنگ آتش رفت.

مفهوم: نهراسیدن از آزمون و آماده شدن برای مقابله با آتش

۳۵- ز هر سو زبانه همی بر کشید کسی خود و اسپ سیاوش ندید

قلمرو زبانی: زبانه: زبانه آتش بدون دود / همی بر کشید: ماضی استمراری / خود (کلاه خود)؛ کلاه جنگی / هرسو: ترکیب وصفی / خود و اسپ سیاوش: دو ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: مجاز: خود (مجاز از شخص سیاوش)

قلمرو فکری: از هر سو زبانه آتش شعله ور بود؛ کسی سیاوش را در میان آتش نمی دید. **مفهوم:** بیانگر ارتفاع آتش

۳۶- یکی دشت با دیدگان پر ز خون که تا او کی آید ز آتش برون

قلمرو زبانی: دیدگان: چشمها / او: سیاوش / شیوه بلاغی / مصرع اول: حذف فعل به قرینه معنوی / کی: نقش قیدی

قلمرو ادبی: دشت: مجاز از مردم دشت / دیدگان پر ز خون: کنایه از غم و اندوه بیش از اندازه، شدت ناراحتی

قلمرو فکری: مردمان با دیدگان گریان به آتش نگاه می کردند تا ببینند سیاوش کی از آتش بیرون می آید.

۳۷- چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو

قلمرو زبانی: غو: بانگ و خروش، فریاد / شاه نو: سیاوش / زمینه خرق عادت: عبور از آتش و سالم ماندن

قلمرو ادبی: جناس: نو، غو / شاه نو: مجازا سیاوش

قلمرو فکری: مردم وقتی سیاوش را دیدند فریاد کشیدند (گفتند) که او از آتش، به سلامتی بیرون آمده است.

۳۸- چنان آمد اسپ و قبای سوار که گفتی سمن داشت اندر کنار

قلمرو زبانی: قبا: نوعی لباس / سمن: یاسمن، گلی سفید رنگ و خوشبو، در اینجا مطلق «گل» / سمن و ثمن: هم آوا / ویژگی خرق عادت حماسه

قلمرو ادبی: کنایه: سمن در کنار داشتن: کنایه از آرامش و تندرستی و آسیب ندیدن / تلمیح به داستان گلستان شدن آتش بر حضرت ابراهیم

قلمرو فکری: سیاوش، بی هیچ گزند و آزار، از آتش گذشت؛ آنچنان که گویی به جای آتش سوزان، گل یاسمن و زیبا را در کنار داشت. **مفهوم:** اثبات بی گناهی سیاوش (زمینه خرق عادت)

ارتباط: ز آتش نفس فسونگر به سلامت گذرند / این سواران سبک سر سیاوشانند. (محمود شاهرخی)

۳۹- چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتشی و آب یکسان بود

قلمرو زبانی: بخشایش: از جرم گناه کسی گذشتن (از مصدر «بخشودن») / دم آتش: تأثیر گرمای آتش / زمینه ملی / پاک یزدان: ترکیب وصفی مقلوب

قلمرو ادبی: تضاد: آتش، آب / تلمیح به داستان حضرت موسی / یکسان بودن دم آب و آتش: کنایه از آسیب رسان نبودن آب و آتش / تمثیل

قلمرو فکری: وقتی بخشایش و لطف خداوند شامل حال کسی بشود؛ گرمای آتش برای او مانند آب سرد می شود. **مفهوم:** اگر خدا بخواهد سختی ها عین راحتی می شود. (زمینه ملی)

۴۰- چو از کوه آتشی به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و دشت

قلمرو زبانی: هامون: دشت و صحرا و زمین هموار خالی از بلندی و پستی / بین هامون و دشت: ترادف

قلمرو ادبی: تشبیه: کوه آتش / مجاز: شهر و دشت مجاز از مردم / تناسب: هامون، دشت و شهر / واج آرایی «ش»

قلمرو فکری: وقتی سیاوش از میان کوه آتش بیرون آمد و به دشت رسید؛ همه مردم، شادمانه، فریاد کشیدند. زمینه خرق عادت. **مفهوم:** شادمانی مردم

۴۱- همی داد مژده یکی را دگر که بخشود بر بی گناه دادگر

قلمرو زبانی: را: حرف اضافه / بی گناه: شخص بی گناه / دادگر: خداوند دادگر (نهاد) / بخشود: عفو کرد؛ جمله سه جزئی گذرا به مفعول

قلمرو ادبی: بی گناه را بخشودن: تناقض دارد / واج آرایی «د»

قلمرو فکری: مردم به هم مژده می دادند که «خداوند انسان بی گناه را «سیاوش» بخشیده است.

۴۲- همی کند سودابه از خشم موی همی ریخت آب و همی خست روی

قلمرو زبانی: همی کند: می کند (ماضی استمراری) / موی کندن: شدت ناراحتی / آب: اشک (می تواند در معنی «عرق» هم باشد) / خستن: زخمی کردن، مجروح کردن / روی خستن: شدت ناراحتی / شیوه بلاغی

قلمرو ادبی: موی کندن و روی خستن: کنایه از شدت ناراحتی / کنایه: آب ریختن: شرمندگی شدن / جناس: مو، رو / آب مجاز از اشک

قلمرو فکری: سودابه از شدت ناراحتی موهایش را می کند؛ اشک می ریخت یا عرق شرم می ریخت و صورتش را چنگ می گرفت (چون گناهش داشت آشکار می شد). **مفهوم:** نگرانی سودابه از آشکار شدن حقیقت.

۴۳- چو پیش پدر شد سیاوش پاک نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک

قلمرو زبانی: چو: وقتی / شد: رفت / نه: حرف ربط مرکب / فعل مصرع دوم به قرینه معنوی حذف شده‌اند / بیت پنج جمله است / شد در معنای رفت جمله دو جزئی می سازد.

قلمرو ادبی: تناسب: دود، آتش - گرد، خاک / جناس: پاک، خاک / ایهام: پاک الف (تمیز ۲) بی گناه / تکرار: «نه»
قلمرو فکری: وقتی سیاوش پیش کاووس رفت، برلباسش نه دودی و آتشی بود و نه گرد و خاکی (نشان بی گناهی)

۴۴- فرود آمد از اسپ کاووس شاه پیاده سپهد پیاده سپاه

قلمرو زبانی: سپهد: کی کاووس / کاووس، سپاه، سپهد: نهاد / شیوه بلاغی / زمینه ملی / پیاده: مسند
قلمرو ادبی: تناسب: اسب، سپاه / تضاد: اسپ، پیاده / واج آرای «پ» / پیاده شدن از اسب: کنایه از احترام به کی کاووس / مجاز: سپاه، مجاز از سپاهیان / تکرار: پیاده
قلمرو فکری: کی کاووس از اسب پیاده شد (با این کار او) همه سپاه از اسبان خود پیاده شدند.
مفهوم: احترام شاه و سپاهیان به سیاوش (زمینه ملی)

۴۵- سیاوش را تنگ در بر گرفت ز کردار بد پوزش اندر گرفت

قلمرو زبانی: تنگ: به سختی و گرمی، قید است / در بر گرفت: در آغوش گرفت / اندر گرفت: شروع کرد
قلمرو ادبی: جناس در، بر
قلمرو فکری: کی کاووس سیاوش را به گرمی در آغوش گرفت و از کردار بدش نسبت به او، عذر خواهی کرد.
مفهوم: عذر خواهی کاووس از سیاوش و خوشحال شدن از بی گناهی او.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱ - همانطور که می دانیم به دو روش زیر، می توان به معنای هر واژه پی برد:

- قرار دادن واژه در جمله - توجه به روابط معنایی واژگان

* اکنون بنویسید با کدام یک از روش ها می توان به معنای واژه « اندیشه » در بیت های زیر پی برد ؟

الف) چو شب تیره گردد شبیخون کنیم ز دل ترس و اندیشه بیرون کنیم فردوسی
توجه به روابط معنایی مترادف واژگان: از کلمه « ترس » متوجه می شویم که اندیشه به معنی « اضطراب » است

ب) غلام عشق شو کاندیشه این است همه صاحب‌دلان را پیشه این است نظامی

قرار دادن واژه در جمله: اندیشه « در این بیت به معنی « فکر » است

پ) چو بشنید خسرو از آن شاد گشت روانش ز اندیشه آزاد گشت فردوسی

قرار گرفتن در جمله. با توجه به داستان، در این بیت « اندیشه » به معنی « اندوه و اضطراب » است.

۲ - بیت زیر را از شیوه بلاغی به شیوه عادی برگردانید:

سرانجام گفت ایمن از هر دوان نه گردد مرا دل، نه روشن روان

سرانجام گفت: « از هر دوان نه دل من و نه روان روشنم ایمن نگردهد؛ دل من از هر دوان ایمن نگردهد و روان من روشن نگردهد

۳ - فعل های « گذشت » و « گرفت » در کاربردهای مختلف تغییر معنا می دهند . برای هر یک از معانی آنها جمله ای بنویسید.

گذشت : (۱) زمان به سرعت گذشت. (۲) بر دلم گذشت که خبر خوشی در راه است.

(۳) گذشت ، کار بزرگان است. (۴) خرش از پل گذشت . و ...

گرفت : (۱) من دست او را گرفتم. (۲) گرفتم که کارها را تمام کردی ؛ بعد چی ؟

(۳) هنگام غروب دل آدم می گیرد (۴) هنگام ورزش باید مواظب باشی عضلات پا نگیرد. و ...

قلمرو ادبی :

۱ - کنایه را در بیت های زیر مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید:

(الف) چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی بیاید زدن سنگ را بر سبوی

سنگ بر سبوزدن : آزمایش کردن

(ب) سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ دل ، جنگ آتش بساخت

تنگ دل شدن : ناراحت

۲ - دو نمونه « مجاز » در متن درس بیابید و مفهوم آنها را بررسی کنید.

سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چهر خندانش گریان شدند : « دشت » مجاز از « مردم »

چو از کوه آتش به هامون گذشت / خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت : « شهر و دشت » مجاز از « مردم »

۳ - برای هر یک از زمینه های حماسه ، بیت متناسب از متن درس بیابید.

(الف) قهرمانی : اگر کوه آتش بود بسپر / ازین تنگ خوار است اگر بگذرم

(ب) خرق عادت : چو از کوه آتش به هامون گذشت / خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

(ج) ملی : مگر کآتش تیز پیدا کند / گنه کرده را زود رسوا کند (معتقد بودند آتش گناهکار را از بی گناه تشخیص می دهد)

قلمرو فکری :

۱ - معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو

وقتی مردم سیاوش را دیدند که سالم از میان آتش بازگشته است ؛ شادمانه فریاد کشیدند که شاه نو سالم آمده است

۲ - «گذر سیاوش از آتش» را با مضمون بیت زیر مقایسه کنید.

آتش ابراهیم را نبود زیان هر که نمرودی است گو می ترس از آن مولوی

هر دو به این نکته اشاره دارد که « آتش بی گناهان را آسیب نمی رساند ؛ تنها ستمکاران و ظالمان هستند که باید از آزمون آتش بترسند و وحشت کنند.»

۳ - نخست برای هر نمونه، بیتی مرتبط در متن درس بیابید؛ سپس مفهوم مشترک ابیات هر ستون را بنویسید.

نمونه	بیت متن درس	مفهوم مشترک
-------	-------------	-------------

روزگار همه آزادمردان را ناراحت و غمگین می سازد. تقدیر باوری	سیاوش بدو گفت اندوه مدار کزین سان بود گردش روزگار	ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد کو دل آزاده ای کز تیغ او مجروح نیست سنایی
زندگی با ننگ تحمل ناپذیر است. مرگ بهتر از زندگی با ننگ است.	اگر کوه آهن بود بسپر ازین تنگ خوار است اگر بگذرم	گریز از کفش در دهان نهنگ که مردن به از زندگانی به ننگ سعدی

کنج حکمت به جوانمردی گوش

*** یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود ...**

قلمرو زبانی: یکی را: از یکی / ملوک: ج ملک، پادشاه / عجم: ایرانی / ملوک عجم: پادشاهان ایرانی / تطاول: دراز دستی، تجاوز، دست بیداد / رعیت: عامه مردم / جور: ستم / / مکاید: ج مکیدت، کیدها، حيله ها / فعل: کار، عمل / مکاید فعلش: کیدها و مکرهایی که در کارهای او بود / کُربت: غم، اندوه؛ کربت جور: اندوه حاصل از ظلم و ستم / ارتفاع: محصول زمین های زراعتی: ارتفاع ولایت: عایدات کشور و درآمدهای مملکت. / نقصان پذیرفت: کاهش یافت

قلمرو ادبی: دست دراز کردن به مال رعیت: کنایه غارت اموال مردم / جهان: مجاز از کشور دیگر / تضاد: ارتفاع و نقصان

دست دراز کردن: کنایه از تعرض و تجاوز / زور آوردن دشمنان: کنایه از حمله دشمنان / به جهان برفتند: کنایه از به دیگر جاهای جهان مهاجرت کردند

*** هر که فریادرس روز مصیبت خواهد**

بنده حلقه به گوش ار نوازی برود

گو در ایام سلامت به جوانمردی گوش

لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش

قلمرو زبانی: فریادرس: یاور، دستگیر، مددکار / صفت فاعلی / بیگانه: اجنبی، غریب / فریادرس روز مصیبت: مصیبت مضاف الیه مضاف الیه / لطف، لطف: نقش تبعی تکرار

قلمرو ادبی: قالب شعر «قطعه» است چون فقط مصراع های زوج دارای قافیه هستند (گوش - حلقه به گوش)

فریادرس: کنایه از کمک / حلقه به گوش: کنایه از فرمانبردار و مطیع شده / نواختن: کنایه مهربانی و بخشش کردن **قلمرو فکری:** هر که می خواهد در روزهای سختی و مصیبت به فریاد او برسند و یاری اش کنند، باید در روزهای خوشی و سلامت، جوانمرد و بخشنده باشد.

بنده حلقه به گوش توهم که باشد، اگر مورد نوازش و محبت تو قرار نگیرد از پیش تومی گریزد؛ پس تومی توانی لطف کن که به لطف تو بیگانه هم باشد، بنده و یاریگر تومی شود. پیام: توصیه به مهربانی به مردم

*** باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند**

قلمرو زبانی: باری : خلاصه / به مجلس او در : دوحرف اضافه برای یک متمم / زوال : نابودی / هیچ توان دانستن : آیا می توان دانست ؟ / هیچ : قید پرسشی / حشم : چاکران
قلمرو ادبی: مجاز : سر پادشاهی « سر مجاز از اندیشه »

*** ملک گفت: « موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟ » گفت : ...**

ورحمت : و رحمت [لازم است] (حذف به قرینه لفظی) / ایمن : بی ترس و بیم / جورپیشه : ستمگر / طرح ظلم افکندن : ظلم را بنیان نهادن

قلمرو ادبی: کنایه : حلقه به گوش کنایه از فرمانبردار

*** نکند جورپیشه سلطانی** **که نیاید ز گرگ چوپانی**
پادشاهی که طرح ظلم افکند **پای دیوار ملک خویش بکند**

قلمرو زبانی: جورپیشه: ظالم , ستمگر- صفت فاعلی / «ی» در سلطانی : یای مصدری

قلمرو ادبی: قالب شعر « مثنوی » است / طرح ظلم افکندن : کنایه از ظلم کردن / پای دیوار کندن: کنایه از ویرانی / اسلوب معادله (مصراع دوم در حکم مثال و مصداقی برای مصراع اول است.) / تشبیه : جور پیشه به گرگ و سلطان به چوپانی

قلمرو فکری: ستمگر نمی تواند پادشاهی کند، همچنان که گرگ نمی تواند چوپانی کند. / پادشاهی که ظلم را بنا کرد در حقیقت با این کار پادشاهی خود را از بین برد.

گلستان ، سعدی

مفهوم: الملك يبقي مع الكفر و لا يبقي مع الظلم - حکومت با ظلم محکوم به فناست.

از رعیت شاهی که مایه ربود بن دیوار کند و بام اندود (سنایی)

خوان هشتم

درس سیزدهم

***... یادم آمد، هان، داشتم می گفتم، آن شب نیز / سورت سرمای دی بیدادها می کرد. / وجه سرمایی، چه**

سرمایی! / باد برف و سوز و حشتناک.

قلمرو زبانی: هان : شبه جمله در معنی آگاه سازی و هشدار / خوان : مرحله / هان : شبه جمله / داشتم می گفتم : ماضی مستمر (جاری) / سورت : تندی ، تیزی ، حدت و شدت / ها در بیدادها : نشانه تکثر است یعنی « بسیار بیداد می کرد » / تشخیص : سورت سرما ظلم بکند / باد برف : کولاک ، برفی که با وزش باد همراه است (اشاره به فضای خفقان جامعه دارد) / چه سرمایی ترکیب وصفی « چه » صفت تعجبی / سوز و حشتناک : ترکیب وصفی / فعل « بود » در قسمت آخر حذف به قرینه معنوی

قلمرو ادبی: دی ماه ، مجازاً « زمستان » / شب: نماد ظلم و ستم فضای حاکم بر جامعه / تکرار : چه سرمایی چه سرمایی / سورت سرمای دی بیدادها می کرد : کنایه از سرمای شدید / سورت سرمای: استعاره و تشخیص (بیدادها کردن سورت سرما) / واج آرایی : « س » و « ر »

قلمرو فکری: آری به یاد آمد / داشتیم این موضوع را می گفتم ، آن شب هم / سوز و تندی سرمای زمستانی بسیار شدید بود / آه که چه سرمای استخوان سوز و شدیدی بود / برف و بوران بود و سوز و سرمای وحشتناک
* **لیک، خوشبختانه آخر، سرپناهی یافتم جایی / گرچه بیرون تیره بود و سرد، هم چون ترس / قهوه خانه گرم و روشن بود، هم چون شرم...**

قلمرو زبانی: لیک: لیکن (حرف ربط) / قید: خوشبختانه ، آخر / همگنان: همگی ، همه حاضران ، مفرد آن همگن / سرپناه: پناهگاه ، مفعول / ترس و شرم: متمم / تیره ، گرم: مسند / سرد ، روشن: معطوف به مسند / « را » حرف اضافه (برای همگنان)

قلمرو ادبی: تشبیه: (بیرون: مشبه ، ترس: مشبه به، تیره و سرد: وجه شبهه / تشبیه: (قهوه خانه « مشبه » ، شرم « مشبه به » گرم و روشن بود (وجه شبهه) / جناس: گرم ، شرم / حسّ آمیزی: شرم گرم و روشن بود / تضاد: گرم ، سرد - تیره ، روشن. / ایهام در واژه سرد: الف) مقابل گرم ب) صمیمی نبود - ایهام در واژه گرم: الف) مقابل سرد ب) با مهر و صمیمی بود. / واج آرای صامت « ر » / کنایه: خون گرم بودن کنایه از صمیمی بودن / تیره: نماد جامعه عصر شاعر / قهوه خانه: نماد سنت و اصالت

قلمرو فکری: اما سرانجام جایی را برای سر پناه پیدا کردم / هر چند که بیرون از آن سر پناه ، فضایی تیره و سرد همانند ترس و هراس بود / قهوه خانه چون شرم و حیا، گرم و روشن بود

* **همگنان را خون گرمی بود. / قهوه خانه گرم و روشن، مرد نقال آتشین پیغام، / راستی کانون گرمی بود.**

قلمرو زبانی: همگنان: همگی ، همه حاضران ، مفرد آن همگن است / مرد نقال: افسانه گو ، کسی که در قهوه خانه ها داستان می گفته است / راستی: واقعا ، قید / پیغام: سخن / کانون: محفل ، انجمن

قلمرو ادبی: همگنان را خون گرمی بود: کنایه از همه صمیمی بودند / حسّ آمیزی: آتشین پیغام / آتشین پیغام: کنایه از گرم و جذاب بودن کلام / آتشین پیغام: تشبیه / ایهام: گرم الف) پر مهر ب) مقابل سرد / کانون و گرمی هم می تواند ایهام تناسب باشد: الف) محفل ب) آتشدان / کنایه: گرم بودن کانون: با نشاط بودن انجمن

قلمرو فکری: همگی نسبت به هم ، صمیمیت و صفا و یکدلی داشتند، فضای قهوه خانه گرم و روشن و مرد نقال هم سخنانش گرم و تاثیرگذار بود / به راستی که مجمع و مجلسی صمیمانه بود.

* **مرد نقال - آن صدایش گرم، نایش گرم / آن سکوتش ساکت و گیرا / و دَمَش، چونان حدیث آشنایش گرم - / راه می رفت و سخن می گفت / چوب دستی منتشا مانند در دستش، مست شور و گرم گفتن بود / صحنه میدانک خود را تندوگاه آرام می پیمود.**

قلمرو زبانی: نای: حنجره ، گلو / سکوت ساکت: سکوت ساکت کننده / سکوت گیرا: سکوت اثرگذار / حدیث آشنا: داستانهای شاهنامه ، داستان مرگ رستم / سکوت نقال، ساکت و گیرا بود. سکوت نقال، دیگران را به سکوت و اندیشیدن وا می داشت. / منتشا: نوعی عصا که از چوب گره دار ساخته می شود و معمولا درویشان و قلندران به دست می گیرند؛ برگرفته از نام « منتشا » (شهری در آسیای صغیر)

/ در میدانک : « ک » نشانه ی تصغیر یا کوچکی است / صحنه میدانک خود : هسته : صحنه مضاف الیه : میدانک / مضاف الیه : خود

قلمرو ادبی : حس آمیزی : صدایش گرم ، نایش گرم / نای : گلو و مجاز از « صدا » / سکوتش ساکت و گیرا کنایه از سکوت اثرگذار / سکوتش ساکت و گیرا : متناقض نما / دم : صدا ، مجاز / دم گرم بودن : کنایه از موثر بودن سخن / ساکت و سکوت : اشتقاق / تشبیه : چوب دستی : مشبه منتشا : مشبه به وجه شبه : گره دار بودن / مست شور استعاره : شور استعاره از شراب / تشبیه : دمش چونان حدیث آشنایش گرم

قلمرو فکری : مرد نقال که صدا و نوایی گرم و دلنشین داشت / سکوت و خاموشی اش نیز سنگین و تاثیرگذار بود / و سخنش همانند داستان و روایت آشنای او جذاب بود / در حالیکه راه می رفت سخن می گفت / در حالیکه چوب دستی ، شبیه عصا در دست داشت / و غرق هیجان و مشغول گفتن بود.

*همگنان خاموش، / گرد برگردش، به کردار صدف برگرد مروارید، / پای تا سر گوش / هفت خوان را آزاد سرو / و یا به قولی ماخ سالار آن مرد گرامی و ارجمند / و آن هراتی خوب و پاک دین این گونه روایت کرد / اما خوان هشتم را / اکنون من برایتان روایت می کنم / من که نامم «ماث» (مهدی اخوان ثالث) است

قلمرو زبانی : همگان جمع همگن / به کردار : به مانند / هفت خوان : ترکیب وصفی ، منظور هفت مرحله که رستم برای نجات کی کاووس طی کرد / آزاد سرو : از راویان شاهنامه / ماخ سالار : از راویان شاهنامه // آن مرد گرامی و ارجمند / و آن هراتی خوب و پاک دین : بدل از ماخ سالار // هریوه : هروی ، منسوب به هرات ، اهل هرات (شهری در افغانستان) / خوان هشتم : همان خوان حيله و غدر است / ماث : سرواژه « علایم اختصاری » ؛ مهدی اخوان ثالث **قلمرو ادبی :** تشبیه : مرد نقال به مروارید ، مردم حاضر در قهوه خانه به صدف / مراعات نظیر : صدف ، مروارید - پا، سر، گوش / پا تا سر گوش : مجاز از کل وجود، / پا تا سر گوش بودن : کنایه از «دقت بسیار» / جناس : مرو ، مرد و کرد

قلمرو فکری : مردم همه ساکت بودند، همان گونه که صدف، مروارید را احاطه می کند؛ حاضران قهوه خانه نیز مرد نقال را احاطه کرده بودند و با تمام وجود به سخنان او گوش فرامی دادند.

* همچنان می رفت و می آمد. / همچنان می گفت و می گفت و قدم می زد / قصه است این، قصه، آری قصه درد است شعر نیست، / این عیار مهر و کین مرد و نامرد است / بی عیار و شعر محض خوب و خالی نیست / هیچ — هم چون پوچ — عالی نیست / این گلیم تیره بختی هاست / خیس خون داغ سهراب و سیاوش ها، / روکش تابوت تختی هاست

قلمرو زبان : آری : شبه جمله / همچنان : قید / قصه درد : ترکیب اضافی / عیار : ابزار و مبنای سنجش ، معیار / تختی ها : افراد مانند تختی (ها : به معنی « مثل و مانند »)

قلمرو ادبی : تضاد : می رفت و می آمد. / تکرار : می گفت / تضاد : مهر و کین / لف و نشر مرتب : مهر مرد کینه نامرد / جناس : عالی، خالی / شعر : مشبه، همچون : ادات، پوچ : مشبه به ، وجه شبه : « عالی نیست » هیچ هم چون پوچ — عالی نیست : تناقض / جناس : عالی و خالی / تلمیح و نماد : سیاوش و سهراب و تختی / مجاز : سهراب ، سیاوش ها و

تختی ها : همگی مجاز و نماد جوانانی که مظلومانه کشته شده اند/تشبیه : این (شعر و ابیات شاهنامه) به گلیم تیره بختی ها تشبیه شده است / همچنین ابیات شاهنامه به روکش تابوت تختی ها تشبیه شده است / ایهام : داغ : ۱- گرم ۲- درد / داغ بودن خون : کنایه از به تازگی کشته شدن

قلمرو فکری : مرد نقال همچنان در فضای قهوه خانه قدم می زد/و همچنان داستان را روایت می کرد و اینگونه می گفت: / سخن من ، قصه است قصه ی درد و رنج مردم ایران است / مبتنی برواقعیت است و شعر نیست / این سخنان من، ابزار سنجش مهر و دوستی هر مرد و کینه و دشمنی هر نامرد است . /سخن بی ارزش و فقط شعر خوب خالی از معنا نیست / سخن من مانند شعری که ظاهری عالی دارد ولی از معنی تهی است ، نیست... / شعر من گلیم تیره بختی ها و درد و رنج این جامعه است/ که به خون داغ سهراب ها و سیاوش ها آغشته شده / و روکش تابوت پهلوانانی چون تختی گردیده است.(آغشته به خون پهلوانان بزرگ است.)

*** اندکی استاد و خامش ماند / پس هماوی خروش خشم،/ با صدایی مرتعش، لحنی رجز مانند و درد آلود، خواند: /آه،/دیگر اکنون آن، عماد تکیه و امید ایران شهر، / شیر مرد عرصه ناوردهای هول، / پور زال زر، جهان پهلو، / آن خداوند و سوار رخس بی مانند،**

قلمرو زبان : استاد: مخفف « ایستاد» /مرتعش : دارای ارتعاش ، لرزان / رجز : شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می خوانند / لحن رجز مانند : لحن دشمن کوب و با شکوه/هماوا : هم صدا / عماد : تکیه گاه ، نگاه دارنده ؛ آنچه بتوان بر آن (او) تکیه کرد/ایران شهر : سرزمین ایران / ناورد : نبرد / هول : وحشت انگیز ، ترسناک / پور : پسر / زال زر : پیر سفید موی ، پدر رستم / پهلو : پهلوان / جهان پهلو : مخفف جهان پهلوان / خداوند : صاحب / سوار رخس بی مانند : وابسته و وابسته (صفت مضاف الیه)

قلمرو ادبی : خاموش ماند : کنایه از سکوت کرد / استعاره: خروش خشم / تشبیه : لحنی رجز مانند تشبیه : شیر مرد (مرد به شیر) / شیر مرد: کنایه از رستم / تشبیه (آن: مشبه (رستم) / عماد (مشبه به) / مجاز: ایران شهر: مردم ایران

قلمرو فکری : مردنقال لحظه ای توقف کرد و ساکت شد / سپس با صدایی خشم الود / با صدایی لرزان و آهنگی رجز گونه و دردناک / اینگونه گفت: / آه/ دیگر آن تکیه گاه و امید کشور ایران / شیر مرد میدان جنگ های ترسناک /، فرزند ، پهلوان جهان ، زال / آن صاحب و سوار رخس بی همتا / و آن کسی که هرگز خنده / از لبانش کنار نمی رفت/ چه در روز صلح که برای مهر و دوستی پیمان بسته / و چه در روز جنگ که برای کینه و انتقام سوگند می خورد

*** آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید - نمی شد از لبش لبخند،/خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان،/خواه روز جنگ و خورده بهرکین سوگند**

قلمرو زبان : خواه : حرف ربط / را : فک اضافه (پیمان مهر بسته) شیر : استعاره از رستم

قلمرو ادبی : تشبیه : لبخند به کلید گنج (دهان) مروارید (دندان) / کنایه : سوگند خوردن : تاکید بر انجام کاری / تضاد: صلح و جنگ؛ مهر و کین / تکرار: خواه

قلمرو فکری: آن کسی که هرگز خنده / از لبانش کنار نمی رفت / چه در روز صلح که برای مهر و دوستی پیمان بسته / او چه در روز جنگ که برای کینه و انتقام سوگند می خورد

*** آری اکنون شیر ایران شهر / تهمتن ، گرد سجستانی / کوه کوهان ، مردِ مردستان / رستم دستان / در تگ تاریک ژرف چاه پهناور / کشته هر سو بر کف و دیواره هایش نیزه و خنجر ، / چاه غدر ناجوان مردان / چاه پستان ، چاه بی دردان ، / چاه چونان ژرفی و پهناش ، بی شرمیش ناباور و غم انگیز و شگفت آور ،**

قلمرو زبان: آری: قید. شبه جمله / تهمتن : لقب رستم / گرد : پهلوان / سجستانی : سیستانی / رستم دستان : رستم پسر زال دستان / تگ: ته ، عمق / پستان : افراد پست و فرومایه / تگ : عمق / کشته: کاشته / نیزه و خنجر : گروه مفعولی / غدر: حيله و نیرنگ

قلمرو ادبی: تشبیه : بی شرمی چاه چونان ژرفایش ناباور بود / شیر ایران شهر و کوه کوهان : استعاره از رستم / مرد: مجازا پهلوان (رستم) / مردستان : مجاز از کشور پهلوانان (ایران) / واج آرایی - در تگ تاریک ژرف چاه پهناور /

کشته هر سو بر کف و دیواره هایش نیزه و خنجر: کاشتن نیزه و خنجر : استعاره (نیزه و خنجر به گیاهی تشبیه شده اند که کاشته شده بودند) / لف و نشر مرتب : کشته هر سو بر کف و دیواره هایش نیزه و خنجر / تشبیه چاه به غدر / تکرار : چاه / چاه : نماد پستی ، تاریکی و سیاهی / صفت بی شرمی برای چاه : تشخیص

قلمرو فکری: آری اکنون رستم این شیر ایران زمین / دلاور و پهلوان سیستانی / مظهر استواری و مردانگی / رستم فرزند زال / در ته چاه تاریک و عمیق و پهناور / که در هر طرف بر کف و دیواره هایش نیزه و خنجر کاشته شده بود . / چاه مکر و حيله ناجوانمردان ، / چاه فرومایگان و بی دردان ، / چاهی که بی شرمیش همچون عمق و پهنایش باور نکردنی / او غم انگیز و شگفت آور است

*** آری اکنون تهمتن با رخس غیرت مند، / در بُن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان، گم بود / پهلوان هفت خوان، اکنون / اکنون رستم / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود / ومی اندیشید / که نبایستی بگوید، هیچ / بس که بی شرمانه و پست است این تزویر / چشم را باید ببندد، تا نبیند هیچ ...**

قلمرو زبانی: آری : قید / بن: عمق، ته مترادف تگ / آبش : نهاد / سنان : سرنیزه / زهر شمشیر و سنان: مسند / گم : مسند / حذف فعل بود به قرینه لفظی / خوان هشتم : منظور خوانی که خود رستم، گرفتار آن می شود (چاه) و اکنون شاعر راوی آن شده است / هیچ : ضمیر مبهم در نقش مفعول

قلمرو ادبی: استعاره و تشخیص : رخس و خوان هشتم (غیرتمند بودن رخس، خوان هشتم دهان داشته باشد) / اضافه تشبیهی : دام خوان هشتم / تشبیه : پهلوان هفت خوان به طعمه / واج آرایی - « در بُن این چاه آبش زهر شمشیر » طعمه بودن : کنایه از در اختیار خود نبودن و گرفتار بودن / مراعات نظیر : دام ، طعمه - شمشیر، سنان - چاه ، آب / جناس : هفت ، هشت / طعمه بودن : کنایه از اسیر و گرفتار بودن / واج آرای صامت ب در «چشم را باید ببندد، تا

نبیند هیچ / حسن تعلیل : چشم را باید ببندد، تا نبیند هیچ / چشم مجاز از پلک / حسن تعلیل : نباستی بگوید هیچ.

قلمرو فکری : آری رستم اکنون با اسب غیور و دلاور خویش /، در ته چاهی که به جای آب ، زهر شمشیر و نیزه در خود داشت ، ناپدید شده / و این پهلوان هفت خوان اکنون / در دام دهان این خوان هشتم (چاه) اسیر گشته است. (وفهمید که به نیرنگ در چاه افتاده است) (با خود گفت که دیگر نباید چیزی بگوید زیرا این نیرنگ کاری بس پست و بی شرمانه است . چشمش را باید ببندد تا دیگر چیزی نبیند . (شرح این هجران و این خون جگر / این زمان بگذار تا وقت دگر)

*** بعد چندی که گشودش چشم / رخس خود را دید / بس که خونش رفته بود از تن، / بس که زهر زخم ها کاریش / گویی از تن حس و هوشی رفته بود و داشت می خوابید .**

قلمرو زبان : مرجع ضمیر «ش» در واژه های «گشودش» «خونش»، کاریش، هوشش « رخس و نقش آن مضاف الیه دارد / زخم کاری ضربه مؤثر یا زخمی که موجب مرگ می شود. / داشت می خوابید : می مُرد : ماضی مستمر

قلمرو ادبی : زخم ها کاریش کنایه از کشنده / خوابیدن: کنایه از مردن

قلمرو فکری : بعد از اینکه چشمانش را گشود / رخس خود را دید که خون زیادی از تنش خارج شده بود / و از بس که شدت زخم هایش عمیق و شدید بود / انگار که رخس از حس و هوش رفته بود و داشت می مرد .

*** او از تن خود - بس بتر از رخس - بی خبر بود و نبودش اعتنا با خویش. / رخس را می دید و می پایید. / رخس ، آن طاق عزیز ، آن تایی بی همتا رخس رخشنده / با هزاران یادهای روشن و زنده ... / گفت در دل: «رخس! طفلک رخس! / آه !»**

قلمرو زبانی : بتر (فرایند واجی ادغام) / «ش» در نبودش مضاف الیه اعتنا / آه: شبه جمله / رخشنده : نورانی / ترکیب وصفی : رخس رخشنده / طاق: فرد ، یکتا ، بی همتا / هزاران یادهای روشن و زنده : سه ترکیب وصفی : هزاران یاد - یاد های روشن - یاد های زنده / آن تایی بی همتا : دو ترکیب وصفی : آن تا - تایی بی همتا / یاد های روشن و زنده : یاد های تازه و فراموش نشدنی / طفلک : «ک» در معنی ترحم آمده است / منادا : طفلک ؛ طفلک رخس

قلمرو ادبی : متناقض نما : تایی بی همتا / با هزاران یاد های روشن و زنده. / استعاره: یاد های روشن / حس آمیزی: یاد های روشن / رخس رخشنده : اشتقاق / یاد زنده : تشخیص / هزاران یاد : اغراق / تشبیه : طفلک رخس

قلمرو فکری : او از تن خود که از تن رخس بسیار بدتر بود بی خبر بود و هیچ اعتنایی به آن نمی کرد رخس را می دید و به او توجه می کرد رخس ، آن یگانه ی عزیز ، آن یگانه ی بی مانند ، رخس نورانی با هزاران خاطرات خوش گذشته ، رستم در دل خود با افسوس اینگونه گفت: بیچاره رخس عزیز. آه...

*** این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد / ناگهان انگار / بر لب آن چاه / سایه ای را دید / او شغاد ، آن نا برادر بود / که درون چه نگه می کرد و می خندید / و صدای شوم و نامردانه اش در چاهسار گوش می پیچید ...**

قلمرو زبانی : ناگهان : انگار : قید / آن نا برادر : بدل / لب آن چاه : گروه متممی / چه : چاه

قلمرو ادبی: کلید گنج مروارید: استعاره از لبخند/مروارید: استعاره از دندان / ایهام: نابردار الف) ناجوانمرد ب) برادر ناتنی / تشبیه: گوش مانند چاهی بود که صدا در آن می پیچید / مجاز: چشم مجاز از نگاه

قلمرو فکری: این برای اولین بار بود که لبخند از لبان رستم دور می شد. ناگهان گویی بر بالای چاه سایه کسی را دید. او شغاد آن ناجوانمرد بود که به داخل چاه نگاه می کرد و می خندید و صدای نحس ناجوانمرد او در درون چاه می پیچید.

* **باز چشم او به رخس افتاد - اما... وای! / دید، / رخس زیبا، رخس غیرتمند / رخس بی مانند، با هزارش یاد بود خوب، خوابیده است آن چنان که راستی گویی / آن هزاران یاد بود خوب را در خواب می دیده است.**

قلمرو زبانی: وای: شبه جمله / تا دیر: تا زمانی دیر/ ترکیب وصفی: رخس زیبا، رخس غیرتمند/ هزارش یاد بود خوب: «ش» مضاف الیه یادبود / راستی: به راستی، قید

قلمرو ادبی: چشم افتادن: کنایه از دیدن / استعاره و تشخیص: رخس غیرتمند باشد/ اغراق: هزار / با هزار یاد بود خوش / ش مضاف الیه خوب / جناس ناهمسان: بویید و بوسید/ کنایه: خوابیده است کنایه از مرده است / جناس: خوب و خواب / مجاز: چشم مجازاز نگاه/ در خواب می دیده: کنایه از غیر واقعی بودن

قلمرو فکری: دو باره چشم او به رخس افتاد... اما... افسوس، رخس زیبا و غیور، رخس بی نظیر او با آن همه خاطرات خوشی که با او داشته، اکنون مرده است. آنچنان که انگار، آن خاطرات فراوان و خوش را در خواب می دیده است.

* **بعد از آن تا مدتی، تا دیر، / یال و رویش را / هی نوازش کرد، هی بویید، هی بوسید**

رو به یال و چشم او مالید... / مرد نقال از صدایش ضجه می بارید / و نگاهش مثل خنجر بود.

قلمرو زبانی: تا دیر: مدت زیادی / یال: موی سر و گردن اسب / هی: پیوسته، مرتب (قید) / ضجه: ناله و فریاد با صدای بلند، شیون / «تا» حرف اضافه است

قلمرو ادبی: جناس: بویید، بوسید / تکرار: هی / جناس رو، او / استعاره (ضجه مانند بارانی است که می بارد) / ضجه می بارید: کنایه از غم زیاد / تشبیه: نگاهش مثل خنجر بود/ مراعات نظیر: رو، چشم/ اغراق: ضجه می بارید.

قلمرو فکری: بعد از آن تا مدتی طولانی / یال و روی رخس را بارها نوازش کرد، بویید و بوسید، چهره خود را به یال و چشمان رخس می مالید. درحالیکه از صدای مرد نقال، ناله و زاری می بارید و نگاه چشمانش مثل خنجری تیز بود

* «و نشست آرام، یال رخس در دستش، / باز با آن آخرین اندیشه ها سرگرم / جنگ بود این یا شکار؟ آیا میزبانی بود یا تزویر؟ / قصه می گوید که بی شک می توانست او اگر می خواست / که شغاد نابردار را بدوزد - همچنان که دوخت - / با کمان و تیر بر درختی که به زیرش ایستاده بود، / و بر آن بر تکیه داده بود / و درون چه نکه می کرد.

قلمرو زبانی: آرام : قید / حذف فعل « بود » به قرینه لفظی / یال : موی گردن اسب و شیر / تزویر : دورویی ، ریاکاری / میزبانی اشاره دارد به اینکه برادر ناتنی اش، شغاد، رستم را به مهمانی و شکار خواسته بود حال اینکه بانیرنگ و فریبکاری او را در دام انداخت / بر آن بر تکیه داده بود : آمدن دو حرف اضافه برای یک متمم (ویژگی سبکی خراسانی) / شیوه بلاغی **قلمرو ادبی:** واج آرایبی : صامت « ش » / سرگرم: کنایه از مشغول / جناس : باز و با / استعاره و تشخیص: قصه / ایهام : نابرا در / دوختن : کنایه از باتیر و کمان کشتن / استعاره : کمان و تیر (مانند سوزن می دوزند)

قلمرو فکری: رستم آرام در کنار رخس نشست در حالیکه یال رخس در دستش بود در این اندیشه به سر می برد که آیا این جنگ بود یا شکار و آیا این میزبانی بود یا فریب؟ داستان اینگونه می گوید که او اگر می خواست می توانست که شغاد را به درخت بدوزد همچنانکه دوخت به وسیله ی کمان و تیر بر همان درختی که شغاد زیر آن ایستاده بود و بر آن تکیه زده بود و به داخل چاه نگاه می کرد

* **قصه می گوید:** / این برایش سخت آسان بود و ساده بود / همچنان که می توانست او ، اگر می خواست، / کان کمند شصت خمّ خویش بگشاید / و بیندازد به بالا ، بر درختی ، گیره ای ، سنگی / و فراز آید / و بر پرسی راست ، گویم راست / قصّه بی شک راست می گوید. / می توانست او ، اگر می خواست. / لیک ...»

قلمرو زبانی: سخت : بسیار ، قید / آسان و ساده: مسند / کمند : طناب / خم: پیچ و تاب / کمند شصت خم : کمند با شصت حلقه (طناب بلند) / فراز آید : بالا بیاید / مرجع ضمیر «او» رستم .

قلمرو ادبی : سخت آسان : تناقض / ایهام تناسب : سخت در اینجا به معنی بسیار و در معنی دشواری تواند با آسان ایهام تناسب داشته باشد / تشخیص: قصه مطلبی را بگوید / کمند شصت خم : کنایه از بلند بودن کمند / تکرار: راست / تمثیل: می توانست او اگر می خواست . یاد آور تمثیل خواستن، توانستن است

قلمرو فکری : داستان اینگونه می گوید که برایش بسیار آسان بود همانگونه که او می توانست اگر می خواست آن کمند بسیار بلند خود را به بالای چاه به دور درختی، گیره ای، سنگی بیندازد/ و بالا بیاید و اگر راستش را بپرسی من می گویم بدون شک قصه راست می گوید او می توانست خود را نجات دهد اگر می خواست اما...

در حیاط کوچک پاییز در زندان، اخوان ثالث

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی :

۱ - متضاد واژه های مشخص شده را در متن درس بیابید.

الف) باید به داوری بنشینیم / شوق رقابتی است / در بین واژه ها و عبارت ها / و هر کدام می خواهند معنای صلح را مرادف اول باشند .

ب) با اهل فنا دارد هر کس سر یکرنگی باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد بیدل دهلوی

تزویر ، غدر

۲ - این شعر اخوان را با توجه به موارد زیر بررسی کنید:

الف) استفاده از واژه ها، ترکیب ها و ساختارهای نحوی زبان کهن.

همگنان : واژه ای کهن / خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان : « را » ی فک اضافه امروزه به کار نمی رود / بهر کین سوگند / می دیده است / و بر آن بر تکیه داده
ب) کاربرد واژه ها و ترکیب های نوساخته.

چاهسار گوش / یادهای روشن / رخس غیرتمند / چاه پستان / گیلیم تیره بختی ها

۳- در متن زیر ، گروه های اسمی و وابسته های پیشین و پسین را مشخص کنید:

الف) رخس زیبا ، رخس غیرتمند / رخس بی مانند ، با هزاران یادبود خوب خوابیده است.

رخس زیبا : رخس (هسته) زیبا (صفت بیانی فاعلی) / رخس غیرتمند : رخس (هسته) غیرتمند (صفت بیانی)

رخس بی مانند: رخس (هسته) بی مانند (صفت بیانی) هزاران یاد بود خوب : هزاران (صفت شمارشی عدد اصلی)

یاد بود (هسته) خوب (صفت بیانی مطلق)

قلمرو ادبی :

۱ - کدام نوع لحن برای خوانش متن درس ، مناسب است؟ دلیل خود را بنویسید. لحن حماسی و روایی / چون

محتوای درس داستانی است روایی با ویژگی های حماسه

۲ - در این سروده ، «رستم» و «شغاد» نماد چه کسانی هستند؟ رستم : انسان های والا / شغاد : ناجوانمردان

۳ - قسمت های زیر را از دید آرایه های ادبی بررسی کنید.

الف) این نخستین بار شاید بود کان کلید گنج مروارید او گم شد

کنایه : ناراحت بودن / استعاره : « کلید گنج مروارید » استعاره از « لبخند »

ب) همگنان خاموش، / گرد بر گردش، به کردار صدف برگرد مروارید

تشبیه: مردم مانند صدف دور مرد نقال بودند. / تناسب: صدف ، مروارید

پ) پهلوان هفت خوان، اکنون / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود

تشبیه : پهلوان مانند طعمه بود / استعاره : «خوان هشتم» استعاره از « حيله و نیرنگ » / تشخیص : خوان هشتم

دهان داشته باشد.

قلمرو فکری :

۱ - مقصود نقال از «قصه درد» چیست؟

قصه ای که درد های جامعه ما را بیان می کند / یا قصه کشتن شدن برادر (رستم) به دست برادر (شغاد)

۲ - درباره مناسب موضوعی متن درس با بیت زیر توضیح دهید.

یوسف، به این رها شدن از چاه دل میند این بار می برند که زندانی ات کنند فاضل نظری

به ظاهر نباید دل بست ؛ شاید در پس این ظاهر خوب ؛ زشتی و پلشتی باشد

۳ - شاعر در این سروده، بر کدام مضامین اجتماعی تأکید دارد؟

رواج ناجوانمردی در جامعه / رواج ظلم و ستم در جامعهٔ زمان شاعر / علاقهٔ مردم به شنیدن داستان های قدیم در قهوه خانه ها / از بین بردن بزرگان جامعه توسط حکومت ها سفاک
۴ - اگر به جای شاعر بودید، این شعر را چگونه به پایان می رساندید؟ چرا؟

شعر خوانی ای میهن!

۱- **تنیده یاد تو در تار و پودم، میهن ای میهن!** **بود لبریز از عشقت وجودم میهن ای میهن!**

قلمرو زبانی: تنیده: با فته / تکرار: میهن / لبریز: پر، مملو

قلمرو ادبی: استعاره و تشخیص: ای میهن / تناسب: تار و پود / تکرار: میهن / یاد تو: استعاره از نخب / وجود: استعاره از ظرف که لبریز می شود / تار و پود: مجاز از همه وجود / تنیده یاد تو در تار و پودم: استعارهٔ مکنیه. شاعر وجودش را چون فرشی می داند که تار و پود دارد. / تضاد: تار و پود

قلمرو فکری: ای میهن، نام تودر تار و پودم تنیده و وجودم لبریز از عشق توست.

۲- **تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی فدای نام تو بود و نبودم میهن ای میهن!**

قلمرو زبانی: فدای نام تو: دو ترکیب اضافی: فدای نام، نام تو / بیت پنج جمله دارد. (جمله ها: تو از نابودی بودم کردی، با مهر پروردی، بود و نبودم فدای نام تو (شود)، میهن، ای میهن) / تو بودم کردی: چهار جزیی با مفعول و مسند (تو: نهاد/بود: مسند/م: مفعول/کردی: فعل)

قلمرو ادبی: تضاد: بود و نبود / مجاز: بود و نبود مجاز از « همهٔ وجود » / تکرار: میهن ای میهن! استعاره و تشخیص: ای میهن

قلمرو فکری: ای میهن، تو، زندگی مرا از نابودی و بیهودگی رهانیدی و بدان معنا بخشیدی؛ پس بود و نبودم (همهٔ آنچه دارم) فدای تو باشد.

۳- **به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم به هر حالت که بودم با تو بودم میهن ای میهن!**

قلمرو زبانی: به: در قلمرو ادبی: مجلس و زندان؛ شادی، ماتم: تضاد / به هر مجلس و زندان: مجاز از همه حال

۴- **اگر مستم اگر هشیار اگر خوابم اگر بیدار به سوی تو بود روی سجودم میهن ای میهن!**

قلمرو زبانی: روی سجودم: دو ترکیب اضافی: روی سجود؛ سجود من / اگر هشیار (هستم): حذف به قرینهٔ لفظی قلمرو ادبی: واج آرایبی «ب» و «ه» / تضاد: مست، هوشیار / به سوی تو بود روی سجودم: کنایه از احترام و ارزش قایل شدن / تکرار: میهن ای میهن / سوی و روی: جناس

قلمرو فکری: اگر مستم یا هشیار هستم یا خوابم یا بیدار در هر حالت به تو احترام می گذارم ای میهن

۵- **به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی روید من این زیبا زمین را آزمودم میهن ای میهن!**

قلمرو زبانی: زیبا زمین ترکیب وصفی مقلوب / گل رویت (ت) مضاف الیه مضاف الیه

قلمرو ادبی: تشبیه: دشت به دل / تشبیه: گل رویت (روبه گل) / استعاره: زیبا زمین استعاره از دل / تکرار: میهن ای

قلمرو فکری: من این زمین زیبا ی قلبم را آزموده ام، دردشت قلبم جزگل روی تو، گیاه دیگری نمی روید
پیام: نهایت عشق به وطن

دیوان اشعار، ابوالقاسم لاهوتی

درک و دریافت:

- ۱ - یک بار دیگر، شعر را با تأمل بر مکتبها و درنگها بخوانید.
 - ۲ - وجه اشتراک این شعر را از نظر محتوا با فصلهای ادبیات پایداری و ادبیات حماسی بنویسید.
- نهایت احترام به میهن و ملی گرایی و ارزشمندی سرزمین

درسی چهاردهم سی مرغ و سیمرغ

نمادهای درس:

سیمرغ: نماد حق، خداوند / سی مرغ: نماد انسانهای کمال گرا، کسانی که راه کمال را تا پایان طی می کنند
دهد: نماد راهنما، مرشد / باز نماد: افراد جاه طلب / بلبل: نماد عاشق مجازی / گل: نماد زیباییهای فناپذیر و ظاهری
/ مار: نماد معشوق زمینی که اغفال کننده است، ابلیس / طاووس: نماد افرادی که در انجام عبادت به امید مزدیعی
رفتن به بهشت دل خوشند / مرغان: نماد انسانها / پرسیمرغ: نماد نمونه ای از تجلیات خداوند / چین: نماد زیبایی و
نقش و نگار

۱- مجمعی کردند مرغان جهان آنچه بودند آشکارا و نهان

قلمرو زبانی: مجمعی کردند: در جایی جمع شدند / مرغان: پرندگان، نهاد / آشکارا: شناخته / نهان: ناشناخته / آنچه
بدل / بیت دو جمله / مجمعی: مفعول / آشکار و نهان قید / نهان و جهان: واژگان قافیه / شیوه بلاغی
قلمرو ادبی: تضاد: آشکارا، نهان / جناس: جهان، نهان / آشکارا و نهان مجاز از همه پرندگان
قلمرو فکری: همه مرغان جهان در جایی گرد آمدند.

۲- جمله گفتند: این زمان در روزگار نیست خالی هیچ شهر از شهریار

قلمرو زبانی: جمله: همه / روزگار: واژه دو تلفظی / شهریار: پادشاه / شهر: کشور، سرزمین / ترکیبات وصفی: این
زمان و هیچ شهر / شیوه بلاغی

قلمرو ادبی: شهر: مجازا کشور، اقلیم / شهر و شهریار: اشتقاق

قلمرو فکری: همه مرغان گفتند که: «در این زمان و در این روزگار، هیچ سرزمینی بدون پادشاه نیست.»

۳- چون بود کالیم ما را شاه نیست؟ بیش از این بی شاه بودن راه نیست

قلمرو زبانی: چون: چگونه / اقلیم: سرزمین / راه نیست: درست نیست، مصلحت نیست، / بی شاه بودن: نهاد / راه:
درست، نیکو، خوب / اقلیم ما را: برای اقلیم ما

قلمرو ادبی: کنایه: «راه نیست» کنایه از «درست نبودن» / جناس: راه، شاه / جناس: راه، را / تکرار: شاه

قلمرو فکری: چگونه است که سرزمین ما شاه ندارد؟/ درست و طبق رسم قاعده نیست که بیشتر از این بدون پادشاه بمانیم. **مفهوم:** ضرورت وجود راهنما برای سالکان

*** هدهد که پرنده دانایی بود**

قلمرو زبانی: هدهد: شانه به سر. در اینجا، نماد راهبر و راهنماست؛ به مناسبت اینکه این پرنده در قوت بینایی و تیز بینی نظر، مثل است. افسر: تاج / اکناف: چ کَنَف؛ اطراف، کناره ها / گیتی: دنیا / ما پرندگان را.... پرندگان بدل / ما پرندگان را: رادر معنی حرف اضافه برای، (مالکیت)

قلمرو ادبی: هد: هد: استعاره از راهنما (ونیز نماد راهنما، مرشد) / افسر: استعاره از کاکل / سیمرغ: استعاره از حقیقت / کوه قاف: استعاره از عالم معنا/ پرندگان: استعاره از سالکان و طالبان حقیقت / پرسیمرغ: نماد نمونه‌ای از تجلیات خداوند/ چین: نماد زیبایی و نقش و نگار

۴- شیر مردی باید این ره را شگرف زن که ره دوراست و دریا ژرف ژرف

قلمرو زبانی: باید: لازم است / شگرف: قوی، نیرومند، صفت شیراست «شیرمردی شگرف» / ژرف ژرف: بسیار عمیق / فعل جمله آخر به قرینه لفظی حذف شده

قلمرو ادبی: استعاره: ره و دریا (جست و جوی سیمرغ) / شیر مرد: تشبیه درون واژه‌ای، کنایه از شجاع، / دریا: اشاره به سختی های راه عشق / دریا: نماد موانع و مشکلات راه عشق

قلمرو فکری: برای پیمودن این راه، فردی شجاع و با اراده و شگفت آور لازم است، زیرا این راه، راهی طولانی و پر از خطر است. **مفهوم:** لزوم شجاعت و شایستگی عارف

*** پرندگان چون سخنان هدهد را شنیدند، جملگی مشتاق.....**

قلمرو زبانی: باز ایستادند: کنایه از دوری کردند و منصرف شدند / چگونه می توانم....؟ استفهام انکاری / راستان و پاکان: صفت جانشین اسم: انسان های درست کار و پاک

قلمرو ادبی: زبان به پوزش گشودند: کنایه از عذرخواهی کردند / بدو رو آرد: کنایه از توجه کند / بلبل: نماد انسان های عاشق پیشه مجازی و جمال پرست / گل: نماد زیبایی زودگذر

۵- گل اگر چه ، هست بس صاحب جمال حسن او در هفته ای گیرد زوال

قلمرو زبانی: جمال: زیبایی / در هفته ای: خیلی زود. / زوال: نابودی / صاحب جمال: زیبا، مسند / زوال گیرد: نابود شود

قلمرو ادبی: هفته ای: مجاز از خیلی زود، مدت زمان اندکی / هدهد و بلبل با هم گفتگو می کنند: استعاره، تشخیص / گل: نماد زیبایی زودگذر و ظاهری

قلمرو فکری: اگر چه گل بسیار زیبا و صاحب جمال است / اما حسن و زیبایی او چند روزی بیش نیست و زود از بین می رود (اشاره به زودگذر بودن زیبایی های ظاهری). **مفهوم:** ناپایداری زیبایی و عشق دنیوی

*** طاووس نیز چنین عذر آورد که من مرغی بهشتی ام، روزگاری دراز در بهشت به سر برده ام**

قلمرو زبانی: عذر: بهانه / مرغی بهشتی - روزگاری دراز ترکیب وصفی

قلمرو ادبی: گلشن و گلزار: استعاره از بهشت/طاووس: نمادی از اهل ظاهر که تکالیف مذهبی را به امید مزد؛ یعنی، آرزوی بهشت انجام می دهند/ مار: نماد ابلیس.

* هدهد پاسخ گفت: «بهشت جایگاهی خرم و زیباست اما زیبایی بهشت نیز پرتوی از جمال سیمرغ است..»

قلمرو ادبی: زیبایی بهشت به پرتوی از جمال سیمرغ تشبیه شده/ پرتو جمال سیمرغ: جمال سیمرغ استعاره از خورشید / تشبیه: بهشت به ذره و سیمرغ به خورشید تشبیه شده.

۶- هر که داند گفت با خورشید راز کی تواند ماند از یک ذره باز؟

قلمرو زبانی: داند: تواند / یک ذره: عشق های مجازی / مصرع دوم: استفهام انکاری

قلمرو ادبی: خورشید: استعاره از خداوند، معشوق بی همتا/ تشخیص: با خورشید راز گفتن/ جناس: راز، باز/ راز گفتن: کنایه از نزدیک شدن، تقرب/ باز ماندن از کسی یا چیزی: کنایه از نرسیدن به آن کس یا چیز/ خورشید و ذره: تضاد

قلمرو فکری: هر که بتواند با خداوند ارتباط برقرار کند دیگر به عشق های مجازی توجهی ندارد

مفهوم: کمال طلبی و برتری عشق خدا

* آن گاه باز شکاری که شاهان او را روی شست می نشانند... آن به که مرا نیز معذور دارید.»

قلمرو زبانی: چه جای آن است: استفهام انکاری/ آن به [است] که مرا معذور دارید: حذف فعل اسنادی [است] به قرینه معنوی

قلمرو ادبی: شست: مجاز از دست / دست شاهان: نماد مقام و منصب است/ باز: نماد مردمان درباری و اهل قلم که به علت نزدیکی به شاه همیشه فخر و مباهات می نمایند. / بیابان های بی آب و علف: استعاره از دشواری ها

۷- بعد از آن مرغان دیگر سر به سر عذرها گفتند مستی بی خبر

قلمرو زبانی: بعد از آن: سپس / سر به سر: همگی، یکی یکی. قید است/ مستی: گروهی، عده ای، تعدادی، بدل از مرغان/ عذر: بهانه / بی خبر: گمراه و ناآگاه/ مرتب شده: بعد از آن مرغان دیگر، مستی بی خبر، سر به سر عذرها گفتند. یک جمله/ مرغان دیگر: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی: مرغان گفتند: تشخیص/ سر به سر: کنایه از همگی/ واج آرایی حرف «ر»

قلمرو فکری: بعد از آن پرنده های دیگر هر کدام پیاپی عذرهایی برای نرفتن به سوی سیمرغ آوردند، چون بی خبر و غافل بودن و عذرخواهی کردند./ مفهوم: بهانه جویی برای عدم حرکت به سوی سیمرغ

* اما هدهد دانا یک یک آنان را پاسخ گفت..... پایان راه پیدا نبود.

قلمرو زبانی: یک سو نهادند: کنار گذاشتند/ قرعه: نصیب و بهره/ قرعه به نام کسی افتادن: بهره و کار او را مشخص کردن/ قضا را: از قضا، اتفاقاً/ دشواری های راه را پنهان نمی ساخت: جمله ۴ جزئی مفعول و مسندی/ آماده، پیدا، پنهان: هر سه مسند

قلمرو ادبی: دلباخته شدند: کنایه از عاشق شدند / کوه قاف: استعاره از عالم معنا/ دریا ها و بیابان ها: استعاره از موانع

قلمرو فکری: هدهد به مهربانی به همه جرئت می داد اما دشواری های راه را پنهان نمی ساخت.

۸- گفت ما را هفت وادی در ره است چون گذشتی هفت وادی، درگه است

قلمرو زبانی: وادی: سرزمین / درگه: مخفف درگاه، بارگاه، آستانه، جلوی در / «را» فک اضافه «هفت وادی در راه ما است» / است در مصرع اول: غیر اسنادی در معنی وجود دارد / بیت ۴ جمله

قلمرو ادبی: تکرار: هفت / وادی: مجاز بیابان / درگه: مجازا حقیقت

قلمرو فکری: هد هد گفت: در راه ما هفت بیابان (هفت مرحله) وجود دارد / وقتی از این هفت مرحله گذشتیم، به درگاه سیمرغ خواهیم رسید. مفهوم: گذشتن از مراحل بسیار (وادی‌های هفتگانه) برای رسیدن به درگاه قرب الهی

۹- وا نیامد در جهان زین راه، کس نیست از فرسنگ آن آگاه کس

قلمرو زبانی: وانیامد: بازنگشت / زین راه: از این راه، هفت وادی، ترکیب وصفی / فرسنگ: معادل شش کیلومتر / مرتب شده: کس در جهان زین راه وانیامد / کس از فرسنگ آن آگاه نیست / فرسنگ آن: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: فرسنگ: مجاز از مسافت، فاصله زیاد / راه و فرسنگ: مراعات نظیر / واج آرایی حرف «س» / راه: استعاره از راه و مسیر عشق الهی

قلمرو فکری: هیچ کس در جهان از این راه باز نگشته است و کسی از مسافت این راه آگاه نیست

مفهوم: برگشت ناپذیری راه عشق و نامشخص بودن راه عشق از نظر کمیت و کیفیت

وادی اول

۱۰- چون فرو آیی به وادی طلب پیشت آید هر زمانی صد تعب

قلمرو زبانی: تعب: رنج و سختی / چون: وقتی که، حرف پیوند وابسته ساز / طلب: اولین قدم در تصوف، طلب است و آن حالتی است که در دل سالک پیدا می‌شود و او را به جست و جوی معرفت و حقیقت وامی‌دارد / صد تعب و هر زمانی: ترکیب وصفی، قید / صد تعب: نهاد / وادی طلب و پیشت: ترکیب‌های اضافی

قلمرو ادبی: وادی طلب: تشبیه: طلب مانند وادی است / صد: نماد کثرت و مجاز از فراوانی / وادی طلب: اضافه تشبیهی / تعب پیش تو آید: تشخیص

قلمرو فکری: وقتی که به سرزمین طلب وارد شوی / هر لحظه با رنج و سختی‌های فراوانی رو برو می‌شوی.

مفهوم: سختی مرحله طلب

۱۱- مال اینجا بایدت انداختن ملک اینجا بایدت در باختن

قلمرو ادبی: در باختن مال: کنایه از رها کردن، فدا کردن و از دست دادن مال و ثروت / ملک در باختن: کنایه از رها کردن آنچه داریم / ت در بایدت: متمم. برای تو لازم است.

قلمرو فکری: در وادی طلب، باید از مال و ثروتت بگذری و نیز باید هر چه را در تصرف توست، همگی رها کنی. (مصرع دوم

تاکیدی بر مصرع اول است) / **مفهوم:** دوری کردن از تعلقات دنیوی و ترک وابستگی‌ها

وادی دوم

۱۲- بعد از این، وادی عشق آید پدید غرق آتش شد کسی کاجا رسید

قلمرو زبانی: این: سرزمین طلب / آنجا: وادی عشق / غرق آتش: سرشار از اشتیاق، غرق شوق
قلمرو ادبی: استعاره: « آتش » استعاره از « شوق و اشتیاق » و عشق / کنایه: « غرق شدن » تمام وجود را در بر
 گرفتن / تشبیه: وادی عشق / غرق آتش: آتش استعاره از دریا / واج آرایه « د » / متناقض نما: غرق آتش شدن
قلمرو فکری: پس از مرحله طلب، وادی عشق آشکار می شود / و هر کسی که به آن جا راه یافت غرق آتش می
 گردد.

مفهوم: قدرت بخشی عشق، سوز و گداز مرحله عشق و پرشور بودن عاشق

۱۳- عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو، سوزنده و سرکش بود

قلمرو زبانی: گرم رو: مشتاق، به شتاب رونده و چالاک، کوشا، صفت فاعلی مرکب مرخم / سرکش: سرکشنده
قلمرو ادبی: تشبیه: عاشق مانند آتش باشد / ایهام: سرکش ۱- عصیانگر، تسلیم ناپذیر ۲- صفت آتش: میل به بالا
 رفتن و صعود / کنایه: گرم رو: سریع
قلمرو فکری: عاشق واقعی آن کسی است که همانند آتش، تند رو و سوزنده و عصیانگر (جز از معشوق از کسی
 فرمان نبرد) باشد.

وادی سوم

۱۴- بعد از آن بنمایدت پیش نظر معرفت را وادی ای بی پا و سر

قلمرو زبانی: ت: مضاف الیه، جهش ضمیر « پیش نظر تو بنماید » / بی پا و سر: بی آغاز و بی انتها، امروزه می
 گویند اول و آخر آن ناپیدا است / بی پا و سر- مسند / معرفت را: (را) فک اضافه، وادی بی پا و سر معرفت / بنماید:
 آشکار و نمایان می کند. / کل بیت یک جمله چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند
قلمرو ادبی: تشبیه: معرفت به وادی / بی پا و سر: کنایه از بی انتها / مجاز: نظر. مجاز از چشم
قلمرو فکری: پس از وادی عشق، وادی معرفت در نظر تو بی آغاز و بی انتها جلوه می کند.

۱۵- چون بتابد آفتاب معرفت از سپهر این ره عالی صفت

قلمرو زبانی: چون: حرف ربط وابسته ساز / معرفت: حق / سپهر: آسمان / ره عالی صفت: راه ارزشمند سیر و سلوک
 منظور همان وادی « معرفت » است / سپهر این ره عالی صفت: وابسته وابسته ۲ تا / این بیت با بیت بعدی موقوف
 المعانی

قلمرو ادبی: تشبیه: آفتاب معرفت / تناسب: آفتاب و سپهر / مجاز: سپهر. مجاز از فراز

قلمرو فکری: وقتی که شناخت خداوند از فراز راه سیر و سلوک عرفانی جلوه گری کند.

۱۶- هر یکی بینا شود بر قدر خویش باز یابد در حقیقت صدر خویش...

قلمرو زبانی: صدر: جایگاه

قلمرو ادبی: جناس: قدر، صدر / بینا شدن: کنایه / در حقیقت: ایهام الف (حقیقت ب) قید (حقیقتا) / صدر: مجاز از
 مقام / واج آرایه «ن» و «د» / صدر مجاز از ارزش و اعتبار

قلمرو فکری: در این زمان است که هر کسی به قدر و ارزش واقعی خود آگاه می شود و به آن مقام والای خود پی می برد.

مفهوم: خودشناسی در وادی معرفت

وادی چهارم

۱۷- بعد از این وادی استغنا بود نه درو دعوی و نه معنا بود

قلمرو زبانی: استغنا: بی نیازی؛ در اصطلاح بی نیازی سالک از هر چیز جز خدا / حذف فعل بود در مصرع دوم به قرینه لفظی

قلمرو ادبی: تشبیه: وادی استغنا

قلمرو فکری: پس از وادی معرفت، وادی استغنا و بی نیازی است / مرحله ای که در آن هیچ ادعا و مقصودی وجود ندارد

۱۸- هشت جنت نیز اینجا مرده ای است هفت دوزخ همچو یخ افسرده ای است

قلمرو زبانی: جنت: بهشت / دوزخ: جهنم / افسرده: منجمد، یخ زده

قلمرو ادبی: تضاد: جنت، دوزخ / تناسب: هشت، هفت / تشبیه هشت جنت به مرده / تشبیه هفت دوزخ به یخ /

مثل مرده: کنایه از بی ارزش / جناس: هفت، هشت / دوزخ یخ: متناقض نما / تلمیح: به طبقات جنت و دوزخ

قلمرو فکری: آنکه به مرحله استغنا و بی نیازی برسد دیگر برای او هم بهشت و هم جهنم مرده است و او به آنها توجهی ندارد و تنها به معشوق توجه دارد.

مفهوم: رسیدن به بی نیازی مطلق از هر چیز جز خدا

وادی پنجم

۱۹- بعد از این وادی توحید آید منزل تفرید و تجرید آیدت

قلمرو زبانی: توحید: در اصطلاح اهل حقیقت، تجرید ذات الهی است از آن چه فهم و گمان آدمی تصور کند / تفرید: فرد شمردن و یگانه دانستن خدا؛ کناره گرفتن از خلق و تنها شدن؛ در اصطلاح صوفیه، تحقق بنده است به حق؛ به طوری که حق، عین قوای بنده باشد. / تجرید: در لغت به معنای تنهایی گزیدن؛ ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرب به خداوند، در اصطلاح تصوّف، خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست / ت در آیدت: متمم برای تو آید

قلمرو ادبی: تشبیه: وادی توحید / تشبیه: منزل تفرید / واج آرای «ت»، «ر» / تفرید و تجرید: جناس ناهمسان

قلمرو فکری: پس از وادی استغنا، وادی توحید است در این مرحله است که تو خود را از آنچه غیر حق است پاک می کنی و در حق گم می شوی و لحظه به لحظه بیشتر در وجود حق فرو می روی و با او یکی می شوی.

۲۰- روی ها چون زین بیابان در کنند جمله سر از یک گریبان بر کنند

قلمرو زبانی: روی در کنند: بیرون آورند / جمله: همه / سر بر کنند: سر بر آرند، به یک جا می رسند / ذو قافیتین

قلمرو ادبی: روی در کردن: کنایه از عبور کردن / سر از یک گریبان بر کردن: کنایه از یکی شدن به وحدت رسیدن /

روی: مجاز از وجود / تناسب: روی، سر / بر و سر و در: جناس / واج آرای «ن» / بیابان: استعاره از توحید

قلمرو فکری: اگر سالکان از این بیابان (توحید) بگذرند/ همگی به وحدت و یگانگی می رسند. (وحدت عین کثرت

(

وادی ششم

۲۱- بعد از این وادی حیرت آیدت کار دائم درد و حسرت آیدت

قلمرو زبانی: بعد از این: وادی توحید / حیرت: در لغت به معنی سرگردانی و در اصطلاح صوفیه امری است که هنگام تأمل و حضور و تفکر بر قلب عارفان وارد می شود. / آید: می شود، «ت» در مصراع اول متمم است « برای تو» / «ت» در مصراع دوم مضاف الیه است « کار تو ...» / آید: در مصراع دوم: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: وادی حیرت: تشبیه/ تناسب: حیرت، درد، حسرت/ واج آرایی «ت»

قلمرو فکری: پس از وادی توحید، وادی حیرت شروع می شود که در این مرحله (وادی) وجودت را سراسر درد و حسرت فرا می گیرد. / **مفهوم:** خطر گمراهی

۲۲- مرد حیران چون رسد این جایگاه در تحیر مانده و گم کرده راه

قلمرو زبانی: تحیر: سرگردانی / گم کرده راه: اوج حیرت و سرگردانی

قلمرو ادبی: مرد: مجاز از انسان/ واج آرایی «ر»/ گم کرده راه: کنایه از اوج حیرت و سرگردانی

قلمرو فکری: وقتی سالک حیران به مرحله حیرت می رسد / در سرگردانی و سرگشتگی می ماند و راه را گم می کند **مفهوم:** خطر گمراهی در مرحله حیرت

وادی هفتم

۲۳- بعد از این وادی فقر است و فنا کی بود اینجا سخن گفتن روا

قلمرو زبانی: فقر: درویشی و در اصطلاح سالکان فنای فی الله و نیستی سالک و بیرون آمدن از صفات خود است و این نهایت سیر و مرتبه کاملان است. فقر محمدی: یا ایها الناس انتم فقراء الی الله و الله غنی و حمید / فنا: نیست شدن و در اصطلاح سقوط اوصاف مذمومه است / اینجا: ترکیب وصفی / روا: شایسته؛ صفت فاعلی (رو» بن مضارع رفتن «+ ا) / کی روا بود: روا نیست، استفهام انکاری

قلمرو ادبی: تشبیه: وادی فقر

قلمرو فکری: پس از وادی حیرت مرحله فقر و فنا است؛ یعنی، نیستی سالک در خداوند و بیرون آمدن از صفات خود (و ان نهایت سیر و مرتبه کاملان است) در این مرحله سخن گفتن از خود روا و شایسته نیست.

مفهوم: خاموشی عارف پس از فقر و فنا

قرباب: ۱- من عرف الله کلّ لسانه ۲- هر که اسرار حق آموختند/ مهر کردند و دهانش دوختند

۲۴- صد هزاران سایه جاوید، تو گم شده بینی ز یک خورشید، تو

قلمرو زبانی: صد هزاران: بسیار زیاد / سایه جاوید: خواسته های مادی / یک خورشید: خداوند/ صد هزاران سایه: مفعول بینی/ گم شده: مسند/ تو صد هزاران سایه جاوید را گم شده از یک خورشید می بینی: ۴ جزیی گذرا به مفعول و مسند / تو در مصراع اول نهاد و در مصراع دوم نقش تبعی تکرار / گم شده: فانی- مسند/ سه ترکیب وصفی: صد هزاران، سایه جاوید، یک خورشید

قلمرو ادبی: اغراق: صد هزاران / سایه جاوید: استعاره از موجودات / خورشید: استعاره حقیقت و خداوند
قلمرو فکری: در این مرحله صد هزاران موجود را خواهی دید که از یک خورشید به وجود آمده و با آشکار شدن خورشید حقیقی آن ها گم شده اند. (کثرت در عین وحدت و وحدت در عین کثرت)

* مرغان از این همه سختی وحشت کردند... به شادمانی در یکدیگر نگریستند.»

قلمرو زبانی: قلیل: اندک / سروش: پیام آور، فرشته پیام آور، پیامی که از عالم غیب می رسد.

قلمرو ادبی: از پا درآمدن: کنایه از مردن / جان سپردن: کنایه از مردن / تشخیص: خواب کسی را بر باید

۲۵- چون نگه کردند آن سی مرغ زود بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود

قلمرو ادبی: جناس تام: سی مرغ «سی تا پرنده»، سیمرغ «پرنده افسانه ای». / زود و بود: جناس / تلمیح به من عرف نفسه فقد عرف ربه

قلمرو فکری: وقتی آن سی مرغ از خود با خبر شدند، دیدند که به صورت سیمرغ نمود یافته ان (به حضرت حق رسیده اند و وجودی خدایی یافته اند؛ چون قطره، آنگاه که به دریای پیوندد دیگر قطره نیست، دریاست). **مفهوم:** وحدت در عین کثرت

۲۶- خویش را دیدند سیمرغ تمام بود خود سیمرغ، سی مرغ تمام

قلمرو زبانی: سیمرغ تمام: گروه مسندی / مصرع اول ۴ جزیی گذرا به مفعول و مسند (خود را سیمرغ یافتند) / تمام در هر دو مورد: صفت

قلمرو ادبی: قافیه: سیمرغ، مرغ / تکرار: سیمرغ و تمام / واج آرایبی «س» و «ی» / سیمرغ: استعاره از حقیقت

قلمرو فکری: پرندهگان خودشان را سی مرغ کامل دیدند؛ یعنی، کاملاً در وجود حضرت حق فانی شدند و آن سیمرغ، در حقیقت، همان سی مرغی که به حق پیوسته بودند (بیانگر وحدت در کثرت است) خود را سیمرغ کامل دیدند که آن سیمرغ نیز همان سی مرغ کامل بود. **مفهوم:** بیان وحدت در کثرت

۲۷- محو او گشتند آخر بر دوام سایه در خورشید گم شد والسلام

قلمرو زبانی: او: خداوند / محو: فانی بنده در ذات حق

قلمرو ادبی: تضاد: سایه، خورشید / استعاره: سایه (مرغان) / استعاره: خورشید (حقیقت) / سایه در خورشید گم شدن: کنایه از یکی شدن

قلمرو فکری: سی مرغ در وجود ذات حق محو شدند مانند سایه ای که در مقابل خورشید گم و ناپدید شود.

مفهوم: بقای سالک با فانی در حق

ابیات درس برگرفته از منطق الطیر، عطار نیشابوری

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱ - معنای واژه های «قبا»، «تعب» و «تجرید» را با توجه به بیت های زیر بنویسید.

- سرو و مهت نخوانم، خوانم، چرا نخوانم؟ هم ماه با کلاهی، هم سرو با قبایی فرخی سیستانی

قبا: نوعی لباس

- در این مقام، طرب بی تعب نخواهد دید که جای نیک و بد است این سرای پاک و پلید سنایی
تعب: رنج و سختی

- اولاً تجرید شو از هرچه هست وانگهی از خود بشو یکبار دست اسیری لاهیجی
تنهایی گزیدن

۲ - اجزای بیت زیر را طبق زبان معیار مرتب کنید؛ سپس نقش دستوری هر جزء را بنویسید.

بعد از این وادی حیرت آیدت کار دائم درد و حسرت آیدت

بعد از این وادی حیرت برای تو آغاز می شود / کارتو دائم درد و حسرت می شود.

۳ - متن زیر را با توجه به «نقش های تبعی» بررسی کنید.

« ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریار است. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد.» پرندگان: (بدل) شهریار (معطوف) بلندترین کوه روی زمین (بدل)

قلمرو ادبی:

۱ - با توجه به متن درس، هر یک از پرندگان زیر، نماد چه کسانی هستند؟

بلبل (انسان های عاشق پیشه و جمال پرست)

باز (نماد مردمان درباری و اهل قلم که به علت نزدیکی به شاه همیشه فخر و مباهات می نمایند)

۲ - «وجه شبه» را در بیت زیر، مشخص کنید؛ توضیح دهید شاعر برای بیان وجه شبه، از کدام آرایه ادبی دیگر بهره

گرفته است؟ توضیح دهید. گرم رو ، سوزنده ، سرکش . تناسب ، تشبیه ، تشخیص

عاشق آن باشد که چون آتش بُود گرم رو، سوزنده و سرکش بُود

۳ - در باره تلمیح به کار رفته در بیت زیر توضیح دهید:

طاووس باغ قدسم ، نی بوم این خرابه آن جاست جلوه گاهم ، این جا چه کار دارم؟ سلمان ساوجی

طاووس پرنده ای بود که شیطان را کمک کرد برای رفتن به بهشت تا آدم را فریب بدهد و در نهایت زشت ترین پای دنیا را گرفت.

قلمرو فکری:

۱ - معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

گل اگر چه هست بس صاحب جمال حُسن او در هفته ای گیرد زوال عطار

معنی: اگرچه گل بسیار زیباست اما در مدت بسیار کوتاه می پژمرد و از بین می رود.

۲ - بیت زیر با کدام بیت از درس ششم مناسبت دارد؟ دلیل خود را بنویسید. بیت ۱۴

شیرمردی باید این ره را شگرف زانکه ره دور است و دریا ژرف ژرف عطار

بیت: هر که جز ماهی ز آبش سیر شد هر که بی روزی است ، روزش دیر شد

۳ - هر بیت زیر، یادآور کدام وادی از هفت وادی عشق است؟

الف) وصلت آن کس یافت کز خود شد فنا هر که فانی شد ز خود، مردانه ای است عطار

وادی هفتم

(ب) دل چه بندی در این سرای مجاز؟ همت پست کی رسد به فراز؟ سنایی

وادی اول

(پ) چشم بگشا به گلستان و ببین جلوه آب صاف در گل و خار هاتف اصفهانی

وادی پنجم

۴ - با توجه به آیه شریفه و سروده زیر، تحلیلی کوتاه از داستان «سی مرغ و سیمرغ» ارائه دهید.

و فِي الارضِ آيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَفِي اَنْفُسِكُمْ اَفْلا تَبْصِرُونَ : « و در روی زمین برای اهل یقین ، نشانه هایی است و در وجود شما [نیز] نشانه هایی است . پس چرا نمی بینید؟ (الذاریات / آیات ۲۰ و ۲۱)

ای نسخه نامه الهی ، که تویی وی آینه جمال شاهی ، که تویی

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست در خود بطلب هر آنچه خواهی ، که تویی نجم رازی

پاسخ: انسان موجودی بسیار ارزشمند و آینه جمال خداوند است، جهانی را در خود دارد و حقیقت در وجود خود آدمی نهفته است . پس آدمی باید در وجود خود به دنبال حقیقت باشد

کنج حکمت

کلان تر و اولی تر!

اشتری و گرگی و روباهی از روی مصاحبت مسافرت کردند.....وبار بیشتر کشیده ام

قلمرو زبانی : مصاحبت : هم نشینی / زاد: توشه ، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می بَرند. / از وجه زاد و توشه : از برای خوردنی و آشامیدنی / گرده : قرص نان ؛ نوعی نان / مخاصمت : دشمنی ، خصومت / آخر الامر: سرانجام، بالاخره / مخاصمت رفت: اختلاف پیش آمد / تعالی: جمله معترضه دعایی: بلند مرتبه / مرا..... بزاد: شیوه بلاغی / فراداشتن: بلند کردن، نگه داشتن، بر سر دست گرفتن/ هرکه به زاد بیشتر: حذف فعل [است] به قرینه معنوی / اولی تر: حذف فعل [است] به قرینه معنوی / شما را چراغ فرا راه داشتیم: را حرف اضافه / به زاد : از نظر سن ؛ زاد : سن و سال / اولی : شایسته ؛ اولی تر : شایسته تر (با آنکه « اولی تر » خود صفت تفضیلی است ؛ در گذشته به آن « تر » افزوده اند) / موضع : جایگاه / فرا می داشتیم: نگه می داشتیم / اعانت : یاری ، یاری دادن مقالات : گفتارها ، سخنان / کلان تر : دارای سن بیشتر، بزرگ تر

قلمرو ادبی : جناس: زاد « توشه » ، زاد « سن و سال » / اشتر، گرگ و روباه: مراعات نظیر / مصاحبت و مخاصمت: سجع / لب آب: مجاز / بار بیشتر کشیدن: کنایه از باتجربه بودن / کنایه : جهان از شما زیاد دیده ام: کنایه از اینکه بیشتر از شما عمر داشته ام. (جهان دیده به معنی باتجربه نیز هست). / دیده ام . کشیده ام: سجع

قلمرو فکری : مفهوم: بهتر بودن عمل از حرف، رندی

درس شانزدهم

کباب غاز

*بند اول: شب عید نوروز بود و.....وعزّتش دعا کند

قلمرو زبانی: کباب غاز: ترکیب اضافی / عید نوروز: ترکیب اضافی / ترفیع: مصدر باب تفعیل، بالا بردن / رتبه: مقام، جاه / همقطارها: وندی / همردیفان: دو یا چند نفر که با هم به یک شغل مشغول باشند / قرار و مدار: مرکب اتباعی / ولیمه: طعامی که در مهمانی و عروسی می دهند / صحیح: درست، کامل / کباب غاز صحیحی؛ کباب: هسته، صحیح: وابسته پسین، صفت بیانی / کنند: مضارع التزامی / عمر: متمم / عزتش: ترکیب اضافی.

نکته: به ترکیب هایی که در آنها لفظ دوم اغلب بی معنی است و برای تأکید لفظ نخست می آید «مرکب اتباعی» یا «اتباع» می گویند؛ مانند: قرار و مدار.

قلمرو ادبی: نوش جان نمودن: کنایه از خوردن

قلمرو فکری: پیام: ترفیع گرفتن و ولیمه دادن به مناسبت ترفیع.

***بند دوم: زود و ترفیع به اسم من در آمد ... با خود بشود دوازده نفر.**

قلمرو زبانی: زد: اتفاق افتاد / ترفیع: ارتقا یافتن، رتبه گرفتن / ترفیع رتبه، اسم من، عیالم، دوستان، جلوشان، عده میهمان: ترکیب اضافی / فوراً: قید / مسئله میهمانی: ترکیب اضافی / رفقا: ج رفیق / یک دست دیگر: ترکیب وصفی؛ دست: هسته؛ یک: صفت شمارشی؛ دیگر: وابسته، صفت مبهم / این موقع: قید / دوازده نفر: ترکیب وصفی، مسند.

قلمرو ادبی: ترفیع به اسم من در آمد کنایه از رتبه گرفتم / در میان گذاشتن: کنایه از مطرح کردن / جلوی کسی در آمدن: کنایه از «توانایی خود را به دیگری نشان دادن؛ خوب پذیرایی کردن» / ظرف، کارد، چنگال: تناسب.

قلمرو فکری: پیام: ترفیع گرفتن و قرار و مدار میهمانی گذاشتن.

***بند سوم: گفتم: «خودت می دانی که در این شب عیدی مالیّه از چه قرار است... و لوازم عاریه بگیریم؟»**

قلمرو زبانی: بهتر: قید، وندی، صفت برتر / مالیه: مربوط به مال، دارایی / بودجه: نهاد / خریدن: وندی / خرت و پرت: مجموعه ای از اشیا، وسایل و خرده ریزهای کم ارزش، مرکب اتباعی / هم: حرف ربط / بیست و سه چهار نفر: عدد مبهم، متمم / کمتر: صفت برتر، مسند / جمله: تنها همان ... بمکند: مفعول فعل «گفت» / او: ربط / مابقی: آنچه باقی مانده / نقداً: قید، اکنون، فعلاً / ای بابا: شبه جمله / آزرگار: زمانی دراز، به طور مدام، تمام و کامل / سال آزرگار: ترکیب وصفی، قید / سماق: دانه ای ترش مزه و قهوه ای رنگ / یک بار: قید / عاریه: آنچه از کسی برای رفع حاجت بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند / که: حرف پیوند / مالیه: وندی، وضع مالی / لوازم: وسایل، ج لازم، بایسته ها / عاریه: امانتی و موقت بودن.

قلمرو ادبی: بودجه اجازه نمی دهد: استعاره مکنیه، جان بخشی / رتبه بالا: مجاز از کسی که دارای رتبه بالاست / وعده گرفتن: کنایه از دعوت کردن / خط کشیدن: کنایه از دعوت را پس گرفتن، حذف کردن / سماق مکیدن: کنایه از انتظار کشیدن بیهوده / پای افتادن: کنایه از اتفاق افتادن، پیش آمدن موقعیت / شکم را صابون زدن: کنایه از وعده به خود دادن، دل خوش کردن / ساعت شماری کردن: کنایه از انتظار کشیدن برای فرارسیدن ساعت یا زمانی خاص، لحظه شماری کردن.

قلمرو فکری: پیام: در تنگنای مالی ماندن و حذف برخی از مهمانان

***بند چهارم: با اوقات تلخی گفت: ... موافقت کرد.**

قلمرو زبانی: که در «که محال است»: زیرا / محال: ناممکن، ناشدنی / گذاشتن: اجازه دادن / شکوم: شگوم، میمنت، خجستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن / عیال: همسر / این خیال: ترکیب وصفی، مفعول / عاریه: آنچه از کسی برای رفع حاجت بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند / مگر: قید پرسشی / نیست در «چاره ای نیست»: وجود ندارد، غیر اسنادی / جز: قید انحصار / دسته ای دیگر ...: حذف فعل به قرینه لفظی (بیابند و بخورند)

قلمرو ادبی: اوقات تلخ: حس آمیزی / اوقات کسی تلخ بودن: کنایه از خشمگین، آزرده و افسرده بودن / سر: مجاز از ذهن / خیال را از سر بیرون کردن: کنایه از فراموش کردن.

قلمرو فکری: پیام: بدشگونی عاریه گرفتن

***بند پنجم: اینک روز دوم عید است و... تا بخواهی بد ریخت و بد قواره.**

قلمرو زبانی: اینک: اکنون، نهاد / تدارک: آماده کردن / معهود: عهد شده، شناخته شده، معمول / اعلا: برتر، ممتاز، نفیس، برگزیده از هر چیز / بره: بچه گوسفند تا شش ماهگی / ممتاز: پسندیده، دارای امتیاز / رنگ در «دو رنگ پلو»: نوع، ممیز / خورش: خورشت / مخلفات: چیزی که به یک ماده خوردنی اضافه می شود یا به عنوان چاشنی در کنار آن قرار می گیرد / عیال: همسر، زن و فرزند / کیفور: سرخوش / دیلاقی: آدم قد دراز / شرفیاب شدن: آمدن به نزد شخص محترم و عالیقدر، به حضور شخص محترمی رسیدن / جل: پوشش به معنای مطلق / پخمه: ابله، کودن / بدریخت: زشت، بدقیافه/بدقواره: آنکه یا آنچه ظاهری زشت و نامتناسب دارد، بدترکیب/ مسرور: شاد، خوشحال / مشعوف: خوشحال

قلمرو ادبی: رو به راه شدن: کنایه از مهیا و آماده شدن / درست کیفور شده بودم: کنایه از شاد و سرخوش شده بودم / آسمان جل: کنایه از فقیر، بی چیز، بی خانمان / جناس: گرم و نرم، کنایه از راحت / بی دست و پا: کنایه از ناتوان و بی عرضه

قلمرو فکری: پیام: تدارک پذیرایی / ورود جوانی به نام مصطفی

***بند ششم: به زخم گفتم: «تو رو به خدا چنین روز مبارکی صله رحم نکنی، کی خواهی کرد؟»**

قلمرو زبانی: تو رو به خدا: حذف فعل «سوگند می دهم» / شر: بدی / غول بی شاخ و دم: غول بدقواره و بدریخت / به من دخیلی ندارد: به من مربوط نیست / ماشالله: شبه جمله / چاره ای نیست: فعل غیر اسنادی / لابد: احتمالاً، به احتمال زیاد، قید / ارحام: ج. رحم / صله ارحام: به دیدار خویشاوندان رفتن و از آنان احوال پرسشی کردن / چنین روز ... خواهی کرد?: پرسش انکاری

قلمرو ادبی: غول بی شاخ و دم: استعاره از مصطفی / سر: مجاز از وجود / شر کسی را کندن: کنایه از رها شدن، خلاص شدن / هفت قرآن به میان: کنایه از اینکه قرآن با قرائت های هفتگانه اش سپری برای جلوگیری از رسیدن گرفتاری ها به ما پدید آورد / گل به سر زدن: کنایه از هر کاری کردی برای خودت کردی یا ضرر و نفعش به خودت باز می گردد

قلمرو فکری: رها شدن و خلاص شدن از شر کسی / و هر کاری که میکنی ضرر و نفعش به خودت باز می گردد

***ادامه ی بند ششم: لهذا صدایش کردم، سرش راخم کرده وارد شد.. فردا سر میز آورد؟**

قلمرو زبانی: لهدا: برای همین، ازین رو / ماشالله: آنچه خدا خواست / واتر قیده: تنزل کرن , به عقب برگشتن / تک و پوزش: دک و پوز، به طنز ظاهر شخص به ویژه سر و صورت / کریه: زشت، ناپسند / سر زانو های شلوارش: «شلوار»
 «ش» وابسته وابسته (مضاف الیه مضاف الیه) / خورد رفته بود: ساییده شدن و از بین رفتن / دو رأس هندوانه: رأس ممیز / اورانداز: سنجش یا ارزیابی چیزی از راه نگاه کردن / مخلوق: آفریده / شیء عجاب: معمولا برای اشاره به امری شگفت به کار می رود / هراسان: ترسان / خاک بر سر: حذف فعل «شد» به قرینه معنوی / مرد حسابی: مرد کامل / فلانی: ضمیر مبهم / حرف حسابی: سخن درست / بدغفلتی: فراموشی بدی

قلمرو ادبی: از جای کش رفتن: کنایه از مخفیانه برداشتن، دزدیدن / گردنش مثل...: تشبیه؛ گردنش: مشبه؛ غاز: مشبه به / مادر مرده: کنایه از بیچاره / تلمیح: شیء عجاب: اشاره به آیه «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» / خاک بر سر شدن: کنایه از بدبخت شدن یا دچار مشکل شدن / امروز، فردا: تضاد

قلمرو فکری: پیام: سرگردانی میزبان به علت کمبود غاز برای دو روز مهمانی

***بند هفتم: گفت: « مگر می خواهی آبروی خودت را بریزی؟ هرگز...»...لابد این قدرها از دستش ساخته است.**

قلمرو زبانی: مگر: واژه پرسش، قید پرسشی / حسن: خوبی / حقا: حقیقتا / ملتفت: متوجه / وخامت: بد فرجانی، خطرناک بودن / استشاره: رای زنی، مشورت، نظرخواهی / منحصر به فرد: خاص، بی همتا / کودن: احمق، پخمه / چلمن: نالایق و بی دست و پا. کسی که زود فریب بخورد / دیده نشده: حذف فعل کمکی «است» (ماضی نقلی مجهول) / در دم: فوراً، قید / ولی: حرف ربط همپایه ساز / لابد: احتمالا، به احتمال زیاد، قید / قدر: اندازه

قلمرو ادبی: دست نخورده: کنایه از کامل، سالم، درسته / سر به مهر: کنایه از دست نخورده و کامل / بی برو برگرد: کنایه از حتما / حرف: مجازا سخن / شک و تردید، مترادف / دم: مجاز از لحظه / دست و پا کردن: کنایه از آماده و مهیا کردن / کشف آمریکا و شکستن گردن رستم: کنایه از کار دشوار و سخت / کار از دست کسی ساخته بودن: کنایه از عهده کاری برآمدن / دست در «لابد اینقدر از دستش ساخته است»: مجاز از توان و نیرو

قلمرو فکری: پیام: مشورت برای حل مشکل کمبود غاز

***ادامه ی بند هفتم: به او خطاب کرده گفتیم: مصطفی جان!.....در تمام شهر یک دکان باز نیست.**

قلمرو زبانی: ملتفت: متوجه / مبلغی: مقداری، صفت مبهم / بریده بریده: منقطع / نی پیچ: مرکب نی و شلنگ قلیان / حلقوم: حلق و گلو / یک عدد غاز: عدد ممیز (وابسته وابسته)

قلمرو ادبی: چند مرده حلاج بودن: چقدر توانایی داشتن / زیر سنگ پیدا کردن: کنایه از نهایت تلاش خود را کردن برای کاری سخت و غیر ممکن / نی پیچ حلقوم: اضافه تشبیهی / قید چیزی را زدن: کنایه از منصرف شدن، صرف نظر کردن / سرخ و سیاه شدن: کنایه از خجالت کشیدن.

قلمرو فکری: پیام: مکلف کردن مصطفی برای پیدا کردن غاز در شب عید

***بند هشتم: با استیصال پرسیدم:....به زیارت حضرت معصومه رفته اند.**

قلمرو زبانی: استیصال: ناچاری، درماندگی / والله: سوگند به خدا می خوردم، حذف فعل به قرینه معنوی، شبه جمله / عرض کردن: گفتن / مختارید: اختیار دارید / خدا عقلت دهد: ت: متمم و جهش ضمیر / پس خواندن: لغو کردن، پس

زدن / ناخوشی: بیماری، متمم، / قدغن: ممنوع، اهمیت املائی / فرو برده: فعل در وجه وصفی / چطور: قید پرسشی / همین امروز صبح: قید / ناخوشم: ناخوش: مسند / م: هستم، اسنادی

قلمرو ادبی: چه خاکی بر سرم بریزم: کنایه از چه چاره ای بیندیشم / خدا عقلت بدهد: جمله به ظاهر دعایی کنایه از اینکه عقل نداری! / خود را به ناخوشی بزیند: کنایه از وانمود کردن / بچه قنداقی که نیستند: کنایه از نادان نیستند

پیام: درماندگی میزبان و پیشنهاد پس خواندن مهمانی و عذر و بهانه تراشی

* بند نهم: دیدم زیاد پرت و پلا می گوید؛ گفتم مصطفی... دوباره سر سفره آورد.

قلمرو زبانی: پرت و پلا: بیهوده، نامعقول؛ مرکب اتباعی / سخن بیهوده: بی معنی / بدون: حرف اضافه / گوش داده باشد: ماضی التزامی / دنباله افکار خود: مفعول؛ دو ترکیب اضافی، دنباله افکار و افکار خود اگر: حرف ربط / باشد: وجود داشته باشد.

قلمرو ادبی: دنباله افکار خود را گرفت: کنایه از دوباره به فکر کردن ادامه داد / شیوه ای سوار کردن: کنایه از چاره اندیشی کردن، ترتیب دادن / فکر جای دیگر بودن: کنایه از حواسش اینجا نیست / دست به غاز زدن: کنایه از نخوردن / دیدم پرت و پلا می گوید: حس آمیزی / تضاد: امروز، فردا

قلمرو فکری: پیام: شیوه پیشنهادی مصطفی برای نخوردن غاز و حل مشکل کمبود غاز.

* بند دهم: این حرف که در بادی امر و ... در صدد دست زدن به این غاز بر نیایند.

قلمرو زبانی: بادی: آغاز/زوایا: گوشه ها، جای ها. / خفایا: ج خفیه، مخفیگاه؛ در خفایای ذهن: در جاهای پنهان ذهن / مخیله: خیال، فکر / این حرف: ترکیب وصفی، نهاد/زوایا و خفایای خاطر و مخیله: گروه متممی / زوایا: متمم / خفایا: معطوف به متمم / خاطر: مضاف الیه / مخیله: معطوف به مضاف الیه / شبستان تیره و تار درونم: تیره و تار: وابسته پسین (صفت) / درون: وابسته پسین، مضاف الیه / ضمیر «م»: وابسته وابسته؛ مضاف الیه مضاف الیه / رفته رفته: کم کم؛ قید / نامعقول: آنچه از روی عقل نیست، برخلاف عقل / به خرج بدهی: انجام بدهی

قلمرو ادبی: حرف: مجاز از سخن / بی پا: کنایه از بی ارزش / زوایا و خفایای خاطر و مخیله: استعاره مکنیه / نشخوار کردم: کنایه از بررسی کردم / سرسری گرفتن: کنایه بی اهمیت دانستن / ستاره ضعیفی استعاره از امید و راه تازه / شبستان تیره و تار درونم: اضافه تشبیهی / ستاره ای... درخشیدن گرفت: کنایه از امیدوارم شدم / سر دماغ آدمم: کنایه از شادمان شدن، روحیه گرفتن / گره: استعاره از مشکل / گره گشودن: کنایه از حل کردن مشکل / مهارت به خرج دادن: کنایه از چاره اندیشی کردن / دست زدن: کنایه از خوردن، اقدام کردن / صدد: قصد / در صدد بر آمدن: قصد چیزی را کردن

قلمرو فکری: پیام: پذیرفتن پیشنهاد مصطفی به عنوان حرف حساب و راه حل و سپردن این امر به شخص مصطفی.

* بند یازدهم: مصطفی هم جانی گرفت..... برای شغل وزن مناسبی پیدا کنم؟

قلمرو زبانی: گرچه: مخفف اگرچه، حرف ربط / مهار: افسار، زمام، عنان / هنوز: قید / وجنات: جمع وجنه، چهره / نمودار: آشکار / چطور: مسند / باقلبا: نوعی شیرینی

قلمرو ادبی: جان گرفتن: کنایه از سر حال آمدن / چیزی دستگیر کسی شدن: کنایه از متوجه شدن / مهار شتر را به کدام جانب می خواهم بکشم: کنایه از این که چه قصدی دارم، هدف از سخنانم چیست / زبان در «خوش زبانی»: مجاز از سخن؛ / خوش زبانی: کنایه از خوش صحبتی / بگوببینم: حس آمیزی / نوش جان کردن: کنایه از خوردن، میل کردن

پیام: روحیه گرفتن مصطفی از تعاریف میزبان و خوشزبانی میزبان برای مصطفی

بند دوازدهم: مصطفی قدّ دراز و کج و معوجش را روی صندلی مخمل جا داد... کاهدان که از خودمان است .

قلمرو زبانی: دراز، کج، معوج: صفت / معوج: کج / غیر مترقبه: ناگهانی، غیرمنتظره / هرگز: قید / سپاسگزاری: مفعول، اهمیت املایی / مهلتش مهلت ندادم / استغفرالله: شبه جمله / می سپارم: سفارش می کنم / نوار: هر چیز که به شکل رشته باریک درآمده / نو نوار شدن: نو شدن، (در اصل نوار نو) / هست: وجود دارد / کاهدان: انبار کاه

قلمرو ادبی: جویده جویده: کنایه از گنگ، نامفهوم و منقطع / نو نوار شدن: کنایه از آراسته و زیبا شدن / دست به دامن شدن: کنایه از متوسل شدن، از کسی یاری خواستن / از خوردن ترکیدن: کنایه از زیاد خوردن / کاه: استعاره از غذا / کاهدان: استعاره از شکم / است، نیست: تضاد / کاه از خودمان نیست کاهدان از خودمان است: یک تمثیل، کنایه از اینکه باید به فکر سلامتی خود باشیم.

قلمرو فکری: پیام: محبت ناگهانی میزبان به مصطفی و نقشه کشیدن برای دست نخورده ماندن غاز در روز اول مهمانی با هنرنمایی مصطفی

*** ادامه ی بند دوازدهم: از طرف خود و این آقایان استدعای عاجزانه دارم..... باخودت همراه می کنی.**

قلمرو زبانی: استدعای عاجزانه: درخواست همراه با عجز / دوری: بشقاب گرد بزرگ معمولاً با لبه کوتاه، مفعول / اندرون: داخل، دستور تاریخی / اصرار: پافشاری (شبه هماوا؛ اسرار: رازها) / باز: دوباره، قید / از نو: دوباره / شاهد: گواه / ایام: روزها، ج یوم / وبال: دشواری، سختی، دردسر / مگر: جز / امتناع: خودداری، سر باز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سخنی

قلمرو ادبی: دل از عزا درآوردن: کنایه از پس از مدتی محرومیت کاملاً کام روا شدن و سیر خوردن / وبال جان شدن: کنایه از باعث مشکل و رنج شدن

قلمرو فکری: پیام: محبت ناگهانی میزبان به مصطفی و نقشه کشیدن برای دست نخورده ماندن غاز در روز اول مهمانی با هنرنمایی مصطفی

*** بند سیزدهم: مصطفی که با دهان باز و گردن دراز حرف های مرا....**

قلمرو زبانی: دهان باز، گردن دراز: متمم قیدی، ترکیب وصفی / خوب: قید / از بر شدن: حفظ کردن، به خاطر سپردن

قلمرو ادبی: پوزخند نمکین: حس آمیزی / دستگیر شدن: کنایه از متوجه شدن / خاطر جمع بودن: کنایه از مطمئن بودن / برعهده گرفتن: کنایه از پذیرفتن مسئولیت / تناسب: گردن و دهان

قلمرو فکری: پیام: مسئولیت پذیرفتن مصطفی برای مهمانی

*** بند چهاردهم: دو ساعت بعد مهمانها بدون تخلف، تمام و کمال ... قالب بدنش در آمده است**

قلمرو زبانی: بدون: حرف اضافه / تخلف: عمل یا فرایند خلاف کردن / حلقه زدن: گرداگرد چیزی را گرفتن / بلعت: فرو بردم، بلعیدم / صرف کردن صیغه بلعت: خوردن، ایهام تناسب: ۱- خوردن ۲- علم صرف / اهتمام: همت، جدیت / تام: تمام، کامل / خرامان: با ناز راه رفتن، قید

قلمرو ادبی: در صرف کردن صیغه بلعت اهتمام تامی داشتند: کنایه از این که تمام و کمال خوردند / لباس، جوراب، کراوات، پوتین: مراعات نظیر / قالب تن در آمدن: کنایه از اندازه بودن / خرامان مانند طاووس مست: تشبیه؛ طاووس: مشبه به؛ وجه شبه: خرامان راه رفتن

*بند پانزدهم: آقا مصطفی خان با کمال متانت، تعارفات ...

قلمرو زبانی: آقا مصطفی خان: نهاد؛ آقا، خان: شاخص / متانت: پایداری، استواری، سنگینی / وقار و خونسردی: متمم قیدی / وقار: سنگینی / هر چه تمام تر: صفت وقار و خونسردی / / فاضل: دارای فضیلت و برتری در دانش / لایق: شایسته / وظایف: ج وظیفه / مقرر: معین شده / قلباً: قید / مسرور: شاد / معهود: عهد شده، شناخته شده، معمول / آسوده: راحت / درزی: خیاط / ازل: زمان بی آغاز

قلمرو ادبی: آسوده شدن خاطر: کنایه از اطمینان و آرامش یافتن / از عهده بر آمدن: کنایه از توانایی انجام کاری داشتن / خون سرد بودن: کنایه از آرامش داشتن. / درزی ازل: استعاره از خداوند / گویی جامه ای بود که درزی ازل به قامت زیبای جناب ایشان دوخته است: کنایه از کاملاً اندازه بود

قلمرو فکری: پیام: معرفی کردن مصطفی به عنوان یکی از جوانان فاضل و ادب دوست و آسودگی میزبان از عهده انجام کار بر آمدن مصطفی

*بند شانزدهم: محتاج به تذکار نیست دیگری برای بیرون دادن حرف های قلبه.

قلمرو زبانی: تذکار: تذکر، یادآوری / قصور: کوتاهی / رضایت مندی: رضایت، خرسندی / حرّافی: پرسخنی، پرحرفی / لطیفه: گفتار نغز، مطلب نیکو، نکته ای باریک / بذله: شوخی، لطیفه / مجلس آرای: آنکه با حضور خود سبب رونق مجلس و شادی یا سرگرمی حاضران آن می شود، بزم آرا / متکلم وحده: آن که در جمعی تنها کسی باشد که سخن می گوید بلامعارض: بی رقیب / تنبوشه: لوله ی سفالین یا سیمانی کوتاه که در زیر خاک یا میان دیوار می گذارند تا آب از آن عبور کند. / قلبه: بزرگ، درشت / حرف های قلبه: ترکیب وصفی / امام زاده: شاخص / بلعیدن لقمه: ترکیب اضافی / جایز: مسند

قلمرو ادبی: سرسوزنی: کنایه از مقدار بسیار کم و ناچیز / نوش جان کردن: کنایه از خوردن، میل کردن / چانه اش گرم شده بود: کنایه از پرحرفی کردن / نوک جمع را چیدن: کنایه از اینکه روی کسی را کم کردن و به سکوت یا عدم دخالت و داشتن / شوخی و بذله و لطیفه: تناسب / بی چشم و رو: کنایه از قدر ناشناس، پررو / همه گوش شده بودند: کنایه از با دقت و توجه کامل گوش دادن / زبان: مجازاً سخن

قلمرو فکری: پیام: پرحرفی و لطیفه گویی مصطفی و تحت الشعاع قرار دادن میهمانی.

*بند هفدهم: به مناسبت صحبت از سیزده عید بنا کرد و از تخلص او پرسید.

قلمرو زبانی: بنا کرد: آغاز کرد / مرحبا: احسنت، آفرین / مکرر: تکرار شده / حضار: جمع مکسر حاضر / کباده: از آلات ورزش زورخانه / محظوظ: بهره ور / رفته: فعل وصفی / جبهه: پیشانی / ای والله: آفرین، شبه جمله / تخلص: نام هنری

قلمرو ادبی: به آسمان بلند شدن: اغراق و کنایه از صدای بلند / تشبیه: شعر وادب به کباده تشبیه شده است / کباده چیزی را کشیدن: کنایه از ادعای چیزی داشتن، خواستار چیزی بودن

قلمرو فکری: پیام: شعر خواندن و ادعای شاعری مصطفی و تحت تأثیر شخصیت دروغین و ساختگی مصطفی قرار گرفتن حضار

***ادامه ی بند هفدهم: مصطفی به رسم تحقیر، چین به صورت انداخته ... سزاوار حضرت ایشان است.**

قلمرو زبانی: تحقیر: خوار شمردن / زواید: ج. زاید / رسوم: رسم ها ، آیین ها / متروک: ترک شده / ادیب: سخن دان / مالوف: انس یافته، خو گرفته / استعمال کنم: استفاده کنم / تصدیق: تأیید / بس: قید / به جا: مناسب، شایسته، مسند / سزاوار: شایسته / مرحوم: حضرت: شاخص

قلمرو ادبی: چین به صورت انداختن: کنایه از اخم کردن و ناراحتی / صورت: مجاز از پیشانی / قلمرو زبانی: کاسه و کوزه یکی شدن: کنایه از صمیمیت و یکدلی

قلمرو فکری: پیام: شعر خواندن و ادعای شاعری مصطفی و تحت تأثیر شخصیت دروغین و ساختگی مصطفی قرار گرفتن حضار

***بند هجدهم: در آن اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای عمارت نمره غلطی بوده است**

قلمرو زبانی: اثنا: میان / سرسرا: محوطه ای سقف دار در داخل خانه ها که در ورودی ساختمان به آن باز می شود و از آنجا به اتاق ها یا قسمت های دیگر می روند. / عمارت: ساختمان (هماوا؛ امارت: فرمانروایی) / هم قطار: هر یک از دو یا چند نفری که از نظر درجه، رتبه و یا موقعیت اجتماعی در یک ردیف هستند، منادا / فلانی ... خواهد کرد: مفعول برای فعل بگویند / فلانی: ضمیر مبهم، نهاد / نمره: شماره

قلمرو ادبی: نمره: مجاز از شماره تلفن / مراعات نظیر: زنگ، نمره، تلفن / فلانی حالا سر میز است: کنایه از این که مشغول خوردن است

قلمرو فکری: پیام: زنگ خوردن تلفن و تظاهر مصطفی به اینکه شخص مهمی است و با بزرگان در ارتباط است

***بند نوزدهم: اگر چشم حیواناتو چشمش**

قلمرو زبانی: حیانا قید / همان زبان بی زبانی نگاه: وابسته وابسته (ترکیب وصفی: همان زبان ، زبان بی زبانی / ترکیب اضافی: زبان نگاه) / کاینات: ج کاینه به معنی کل هستی

قلمرو ادبی: تناقض: زبان بی زبانی / زبان نگاه: استعاره و تشخیص / حش را کف دستش گذاشتن: کنایه تنبیه کردن / شستش خبردار شد: کنایه از فهمید/ تشبیه: چشم به مرغ سربریده مانند شده / چشمش مثل مرغ ... می دوید: کنایه از بی قرار و نا آرام

قلمرو فکری: آگاهی از خطای خود، بی قراری

***بند بیستم: حالا آش جو و کباب بره و پلو و چلو و مخلفات ...**

قلمرو زبانی: مخلفات: جمع مخلفه، خوردنی‌هایی که به‌عنوان چاشنی به غذای اصلی اضافه شده یا همراه آن خورده می‌شود / صرف شدن: خورده شدن / خادم: خدمتکار، مفعول / قاب: بشقاب بزرگ لب‌تخت / رأس در «یک رأس غاز»: ممیز / فربه: چاق / برشته: بریان‌شده؛ تفداده شده (برشتن؛ بن ماضی: برشت، بن مضارع: بریز)

قلمرو ادبی: پلو، چلو: جناس / دل تپیدن: کنایه از بی‌قراری و اضطراب داشتن / آتش جو، کباب بره، غاز، پلو، چلو و مخلفات دیگر: تناسب.

قلمرو فکری: پیام: لحظه وارد شدن خادم به همراه انواع غذا

***بند بیستم و یکم: شش دانگ حواسم پیش مصطفی است که نکند.....یه سر بیری به اندرون.**

قلمرو زبانی: دانگ: یک ششم چیزی به‌ویژه اموال غیرمنقول مانند ملک و زمین / شش دانگ: به طور کامل، تمام / دامنش از دست برود: «ش» مضاف الیه دست / الحمد لله: ستایش ویژه خداست؛ شبه جمله / به جا: مسند / تو در «توی حساب»: درون، واژه عامیانه / تصدیق: تأیید / دم: نفس / خرخره: گلو، حلقوم / یک راست: مستقیماً، قید / مریض خانه: بیمارستان / صدا زده: فعل وصفی / هم قطار: همکار، هم‌پیشه، منادا / یک سر: مستقیم، فوری، قید / اندرون: خانه و حیاطی که عقب حیاط بیرونی ساخته شده و مخصوص زن و فرزند و سایر افراد خانواده صاحب خانه بود؛ اندرونی / مائده آسمانی: ترکیب وصفی / مائده: خوراک، سفره

قلمرو ادبی: شش دانگ حواس پیش کسی بودن: کنایه از حواس کامل داشتن / غاز: استعاره از شراب (چون مست می‌کند) / دامن از دست رفتن: کنایه از از خود بی‌خود شدن / سر کسی توی حساب بودن: کنایه از متوجه جزئیات امری بودن و آن را خوب شناختن / یک دم را خوش نخواند: کنایه از این سخن را به جا و خوب نگفت / دم: مجازاً سخن / تا خرخره خوردن: از کنایه از زیاد خوردن، کامل خوردن / مائده آسمانی باشد: کنایه از غذای با ارزش و کمیابی باشد / عقل کسی به جا بودن: کنایه از عاقل بودن / سر از تن جدا کردن: کنایه از کشتن یا مجبور کردن / بی‌برو برگرد: کنایه از بدون تردید و شک، حتماً

قلمرو فکری: پیام: آوردن غاز روی سفره و ترفند مصطفی برای برگرداندن غاز.

***بند بیستم و دوم: مهمانها در مقابل تظاهرات شخص شخیصی ...**

قلمرو زبانی: محظور: تنگنا، مانع، دشواری / تظاهرات: جمع تظاهر، نمایش‌ها / شخیص: بزرگ و ارجمند / خواهی خواهی: / تصدیق: تأیید / ماسیدن: منجمد شدن، سفت شدن / محض: به خاطر / ساطور: کارد بزرگ و آهنی و پهن دسته دار / وانمود کردن: تظاهر کردن / یکریز: پی‌درپی، قید / شده: شده است، حذف به قرینه معنوی / یک لقمه: ترکیب وصفی / لااقل: قید

قلمرو ادبی: در محظور گیر کردن: کنایه از گرفتار شدن، راه چاره نداشتن / دو دل ماندن: کنایه از مردد ماندن / چشم دوختن: کنایه از خیره شدن / توطئه ماسیدن: کنایه از به انجام رسیدن، به ثمر رسیدن / دل: مجاز / زیر بغل کسی را گرفتن: کنایه از کمک کردن / یک لقمه: مجاز از مقدار کم / کارد، ساطور، قصابی: مراعات نظیر / یک ریز تعارف و اصرار بود که به شکم آقای استاد می‌بستم: کنایه از تعارف می‌کردم / دماغش نسوزد: کنایه از ناراحت و شرم‌منده نشود

قلمرو فکری: پیام: وانمود به نخوردن غاز

*** بند بیستم و سوم : خوشبختانه قصاب زبان غاز را با کله اش بریده بود**

قلمرو زبانی: من بی حیای دو رو : دو ترکیب وصفی (من بی حیای ، من دو رو) // از مصطفی انکار: حذف فعل «بود» به قرینه لفظی / عاقبت: قید

قلمرو ادبی: دورو: کنایه از ریاکار / هم صدا شدن: کنایه از همراه شدن و هم نظر شدن / هوادار تمامیت وعدم تجاوز به غاز شدند: کنایه از خواستار نخوردن غاز شدند

قلمرو فکری: پیام: تصمیم به نخوردن غاز گرفتند

*** بند بیستم و چهارم : کار داشت به دلخواه انجام می یافت که ناگهان از یک لقمه مختصر می چشیم.**

قلمرو زبانی: داشت انجام می یافت: ماضی مستمر / به دلخواه: قید / ناگهان: قید / در رفت: خارج شد / از چنین غازی گذشت: صرف نظر کردن / برغان: منطقه ای در ساوجبلاغ نزدیک کرج / کتف: شانه / نیش: دندان نیش، دندان نوک تیزی که در هریک از دو سوی آرواره ها میان دندانهای پیش و آسیا قرار دارد / روا: جایز، مسند / محض: (برای)

قلمرو ادبی: از دهنم در رفت: کنایه از خارج شدن ناگهانی / مثل فنر در رفتن: تشبیه. / نیش مجازا دندان / به نیش کشیدن: کنایه از خوردن / روی کسی را زمین انداختن: کنایه از درخواست کسی را نپذیرفتن

قلمرو فکری: پیام: اوج داستان زمانی است که مهمانان متوجه می شوند شکم غاز با آلوی برغان پر شده و تمایل برای خوردن غاز

*** بند بیستم و پنجم : دیگران که منتظر چنین حرفی بودند، فرصت ... هرگز**

قلمرو زبانی: کمرکش: دامنه کوه و تپه / حلقوم: حلق و گلو / کتل: پشته ، تپه / مضغ: جویدن / گویی: قید شک و تردید / قدم: مفعول / عالم وجود: ترکیب اضافی، متمم / کلک: آتشدانی از فلز یا سفال / گویی: قید شک و تردید / زورکی: به زحمت، به سختی، مصنوعی، الکی / ساختگی: مصنوعی

قلمرو ادبی: تشبیه: گوشت و استخوان غاز مادر مرده مانند گوشت و استخوان شتر قربانی / مراعات نظیر: حلقوم ، کتل ، شکم و روده / مراعات نظیر: مضغ، بلع، هضم / به جان چیزی افتادن: کنایه از سخت مشغول شدن به آن / مانند قحطی زدگان: تشبیه / یک چشم به هم زدن: کنایه از زمان اندک، لحظه / کلک چیزی را کندن: کنایه از نابود کردن چیزی یا کسی / قدم به جایی نهادن: کنایه از وارد شدن / غازی قدم به عالم وجود نهاده بود: تشخیص، استعاره مکنیه / آب در دهان خشک شدن: کنایه از ترسیدن یا تعجب کردن / کاری از دست ساخته نبودن: کنایه از ناتوانی در کاری / دست: مجاز از وجود و توان

قلمرو فکری: پیام: خوردن غاز توسط میهمانان، تعجب و شکست نقشه میزبان.

*** بند بیستم و ششم: در همان ببحوحه بخور بخور، صدای تلفن بلند ...**

قلمرو زبانی: ببحوحه: میان، وسط / آقا، خان: شاخص، وابسته پیشین

قلمرو ادبی: پای تلفن است: پشت خط است / واج آرایی «ب»

*** بند بیستم و هفتم : می گویند انسان حیوانی است گوشت خوار**

قلمرو زبانی: یدکی : کمکی ، دومی / خروار : به اندازه یک بار خر ، مقدار کلان، ممیز/بقولات : انواع دانه های خوراکی بعضی گیاهان مانند نخود و عدس ، حبوبات / قطعه بعد اخری: تگّه ای بعد از تگّه ی دیگر / جماعت: گروه ، دسته / کرکس : لاشخور / کان لم یکن شیئا مذکورا: بخشی از آیه اول / سوره دهر است به معنی "چیزی که قابل ذکر نبود" در این داستان یعنی تمام خوراکی ها سر به نیست شد/ حیوانی گوشت خوار : ترکیب وصفی (گوشت خوار : صفت بیانی)

قلمرو ادبی: تضمین: کان لم یکن شیئا مذکورا : آیه اول سوره دهر / جماعت کرکس صفت: تشبیه / اضافه تشبیهی : گورستان شکم آقایان / طعمه این جماعت کرکس صفت : تشبیه غذا به طعمه

قلمرو فکری: پیام: توصیف اشتهای زایدا الوصف میهمانان

*** بند بیستم و هشتم : مرا می گویی از تماشای این منظره**

قلمرو زبانی : هولناک: ترسناک تماشای این منظره هولناک : دو ترکیب وصفی (این منظره ، منظره هولناک) ، یک ترکیب اضافی : تماشای منظره

قلمرو ادبی: دهانم خشک شده بود : کنایه از متحیر مانده بودم / کاری از دستم ساخته نبود: کنایه از ناتوان بودم ، نمی توانستم کاری بکنم

قلمرو فکری: پیام: توصیف صحنه متحیر ماندن مصطفی و ناتوانی او در مقابل عمل انجام شده

*** بند بیستم و نهم : در همان ببحوحه بخور بخور که منظره فنا و زوال غاز خدا بیامرز مرا به یاد**

قلمرو زبانی : ببحوحه: میان ، وسط / زوال : نابودی، هم خانواده زایل / بوقلمون : دیبای رومی را گویند و آن جامه ای است که هر لحظه به رنگی نماید، پارچه رنگارنگ / فلک بوقلمون : ترکیب وصفی. / شقاوت: بدی ، سنگدل / دون : پست/پتیاره: زشت و ترسناک/وقاحت : بی شرمی ، وقیح بودن/منظره : نهاد . /شقاوت مردم دون : شقاوت: هسته/مردم : مضاف الیه/دون: صفت مضاف الیه / وقاحت این مصطفای بدقواره: وقاحت : هسته . این صفت مضاف الیه / مصطفی : مضاف الیه. /بدقواره: صفت مضاف الیه

قلمرو ادبی: غاز خدا بیامرز: کنایه از غاز خورده شده

قلمرو فکری: پیام: ترفند میزبان برای خارج کردن مصطفی از اتاق میهمانی.

*** بند سی ام : یارو حساب کار خود را کرده، بدون آنکه**

قلمرو زبانی: یارو: تعبیری عامیانه برای کوچک شمردن کسی / سر سوزنی: قید / تک و تا: تک به معنی دویدن به پای خود و تا مخفف تاز است به معنی دوانیدن اسب / به مجرد اینکه: به محض اینکه، حرف ربط / معیت: همراهی / ما يتعلق به: آنچه بدان وابسته است / کشیده: سیلی / آب نکشیده: آبدار / طنین: بانگ، صدا، پژواک / طنین انداز گردید: صدا پیچید / نقش بست: نقاشی شد، شکل گرفت / باختن: از دست دادن / ناز شست: پاداش (پیش کشی که نزدیکان پادشاه هنگامی که پادشاه شکاری را می زند به او می دهند/طنین انداز گردید: صدایش پیچید / نثار کردن: افشاندن، پراکندن

قلمرو ادبی: حساب کار خود را کردن: کنایه از آگاه شدن و پند گرفتن یا تکلیف خود را دانستن / سر سوزن: کنایه از مقدار کم / خود را از تک و تا نینداختن: کنایه از به ضعف خود اقرار نکردن یا خونسرد بودن، خود را نباختن / دل به

دریا زدن: کنایه از قبول خطر / کشیده، نکشیده: جناس / آب نکشیده: کنایه از محکم / گل انداخته: کنایه از سرخ شده / تا حلقوم بلعیدن: کنایه از بیش از حد خوردن / خانه خراب: کنایه از بدبخت / چشم: مجاز از نگاه / کسی را صندوقچه اسرار کردن: تشبیه پنهان / نارو زدی کنایه از خیانت کردی / ناز شست: به طنز یاداش تو

قلمرو فکری: پیام: سرزنش شدن مصطفی توسط میزبان و تنبیه شدن او

***بند سی و یکم: با همان صدای بریده بریده و زبان گرفته و ادا و ...**

قلمرو زبانی: صدای بریده بریده: صدای منقطع، دو ترکیب وصفی، متمم / اطوار: رفتار یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار / هویدا: روشن، آشکار / قرار و مدار: مرکب اتباعی / من چه گناهی دارم؟ کی گفته بودید؟: پرسش انکاری / مگر: قید پرسش / هست در «تقصیری هست»: وجود دارد، فعل غیراسنادی / تصدیق: تأیید / تقصیر: کوتاهی / با شماست: (تقصیر: نهاد) حذف به قرینه لفظی / نه با من: (با من نیست) حذف به قرینه لفظی.

قلمرو ادبی: صدای بریده بریده و زبان گرفته: کنایه از با ترس و لکنت سخن گفتن.

قلمرو فکری: پیام: ناراحتی مصطفی و اعتراض به میزبان تبرئه خود را و انداختن تقصیر به گردن میزبان.

***بند سی و یکم: به قدری عصبانی شده بودم که چشمم جایی را ...**

قلمرو زبانی: بهانه تراشی: عذر و بهانه نا به جا آوردن / خمره: ظرفی به شکل خم و کوچک تر از آن / تصنی: ساختگی آقا، خان: شاخص / غلیان: جوشش عواطف و احساسات، شدت هیجان عاطفی

قلمرو ادبی: چشمم جایی را نمی دید: اغراق، کنایه از خشم زیاد / شاخ در آوردن: کنایه از تعجب کردن / نمک شناس: کنایه از قدرشناس / تشبیه: مانند موشی ... / به جا آمدن احوال: کنایه از سر حال شدن

قلمرو فکری: پیام: خشمگینی میزبان از قدرشناسی مصطفی و پوزش میزبان از رفتن ناگهانی مصطفی

***بند سی و دوم: همه اهل مجلس تأسف خوردند و از خوش ...**

قلمرو زبانی: همه اهل مجلس: یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی / تأسف: دریغ، افسوس / خوش مشربی: خوش مشرب بودن، خوش معاشرتی و خوش صحبتی / فضل: برتری، دانش / از شما چه پنهان: اصطلاح عامیانه، حذف فعل (است) به قرینه معنوی / همه را غلط دادم: همه شماره تلفن ها را اشتباه دادم.

قلمرو ادبی: خم به ابرو آوردن: کنایه از اخم کردن، ناراحت نشدن

قلمرو فکری: پیام: تأسف اهل مجلس از رفتن ناگهانی مصطفی و شماره و نشانی اشتباهی دادن میزبان.

***بند سی و سوم: فردای آن روز به خاطر آمد که دیروز یک دست ...**

قلمرو زبانی: شست: قلاب / انضمام: ضمیمه کردن / به انضمام: به ضمیمه، به همراه / مایحتوی: آنچه درون چیزی است / چلاق: فلج، از کار افتاده

قلمرو ادبی: مایحتوی: ایهام الف: مصطفی ب: آنچه که درون لباس بود / چون تیر از شست جسته: تمثیل، کنایه از «از دست دادن فرصت» / تیر، شست: تناسب / از ماست که بر ماست: تمثیل (هر کاری انجام دهیم نتیجه آن به خود ما برمی گردد) / پشت دست را داغ کردن: کنایه از پشیمانی و توبه کردن از تکرار کاری / پیرامون چیزی گشتن: کنایه از «خواهان چیزی بودن»

قلمرو فکری: پیام: پشیمانی میزبان از دعوت کردن و درس عبرت گرفتن که دیگر به دنبال کسب ترفیع رتبه نگردد

کباب غاز: محمدعلی جمال زاده

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- مترادف واژه های زیر را بنویسید.

معهود: (عهد شده، وعده داده شده، شناخته شده، معمول) / بحبوحه: (میان، وسط) / وجنات: (رخساره ها، چهره ها).

۲- در هریک از بندهای پنجم و دوازدهم، سه واژه مهم املائی بیابید و بنویسید.

بند پنجم: معهود، عیال، دیلاق / بند دوازدهم: غیرمترقبه، اصرار

۳- با توجه به عبارت زیر به پرسشها پاسخ دهید.

«مصطفی گفت من تخلص را از زاوید و از جمله رسوم و عاداتی می دانم که باید متروک گردد.»

الف) مفعول ها را مشخص کنید. مفعول فعل گفت: «من تخلص را از زاوید و از جمله رسوم و عاداتی می دانم که باید متروک گردد» / مفعول فعل می دانم: «تخلص»

ب) جمله ها را با توجه به کاربرد مسند بررسی کنید. از زاوید و از جمله رسوم و عادات: مسند / متروک: مسند

۴- از متن درس برای کاربرد انواع حرف ربط نمونه های مناسب بیابید.

پیوند همپایه ساز: فلانی حالا سر میز است و بعد خودش تلفن خواهد کرد. / از من همه اصرار بود و از مصطفی انکار پیوند وابسته ساز: خاطر جمع باشید که از عهده برخوردارم آمد / اگر سرم را از تنم جدا کنید، یک لقمه هم دیگر نمی توانم بخورم

قلمرو ادبی:

۱) مفهوم کنایه های زیر را بنویسید.

پشت دست داغ کردن: پشیمان شدن، توبه کردن / سماق مکیدن: انتظار بیهوده کشیدن / چند مرده حلاج بودن: چقدر توانایی و عرضه داشتن

۲) کدام ویژگی های نثر نویسنده بر تاثیرگذاری داستان او افزوده است.

استفاده از شیوه های طنز: بزرگ نمایی، اغراق، ضرب المثلهها، اصطلاحات و تعابیر عامیانه

قلمرو فکری:

۱) نویسنده در داستان کباب غاز کدام رفتار فردی و اجتماعی را مورد انتقاد قرار داده است؟

ریا کاری و تظاهر، چشم و همچشمی، کنترل نکردن رفتار و زبان و اعتماد به دیگران بدون بررسی ...

۲) از متن درس، مثل متناسب با هر یک از این سروده های سعدی بیابید و مقصود اصلی آنها را بیان کنید.

الف) گلّه ما را گله از گرگ نیست / کاین همه بیداد شبان می کند. (شبان: چوپان)

از ماست که بر ماست (هر بدی که به ما می رسد از سوی خودمان و کارهایمان است).

ب- سخن گفته دگر باز نیاید به دهن / اول اندیشه کند مرد که عاقل باشد

تیری که از شست رفته باز نمی گردد (از دست رفتن فرصت)

روان خوانی**ارمیا**

* صفحه اول چند بار بگویم اسم

قلمرو زبانی: چند بار: قید / صدای تانک: ترکیب اضافی / تانک دیگری: ترکیب وصفی / دیگری: صفت مبهم برای تانک / نشانه گیری: سهراب: ترکیب اضافی / نشانه گیری دقیق: ترکیب وصفی // ساکت، آرام: قید / «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»: مفعول فعل «گفت»

قلمرو ادبی: وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى: تضمین بخشی از آیه ۱۷ سوره انفال، واج آرایبی / روحیه گرفتن: کنایه از شور و نشاط یافتن. / خنده اش را خورد: کنایه: خودداری از خندیدن کرد، جدی شد، حالت جدی به خود گرفت / به کانال دو زدن: کنایه از به زبان دیگری صحبت کردن، تغییر زبان دادن / خنده اش را خورد: کنایه از قطع کردن خنده / باز هم ما رو گرفتی: کنایه از اینکه سر به سر ما می گذاری / کسی را گرفتن: کنایه از تمسخر و معادل دست انداختن است / آقا: شاخص مصطفی / تو یک مرد: یک مرد بدل؛ یک: وابسته پیشین، مرد: هسته / می شود ... می شود: می شود دوم: نقش تبعی تکرار (برای تاکید) / ارمی: مسند برای می شود دوم در جمله می شود ... می شود / مسند فعل می شود اول، محذوف است

قلمرو فکری: معنی جملات عربی: اللهم صل علی: پروردگارا درود فرست بر ... و مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى: «ای رسول! و تو، تیر نینداختی آنگاه که تیر انداختی، بلکه خدا تیر افکند پیام: عامل اصلی همه اتفاقات و موفقیت ها خداوند است

* صفحه دوم: سهراب که با دقت به حرف های مصطفی گوش می داد، گفت: می گویم: ارمی، ارمی...

قلمرو زبانی: د بابا، ماشاءالله: هر دو شبه جمله / الدخیل: پناه بده، پناهنده / آقا: شاخص / صلوات: مفعول / کلاشینکف: سلاحی در انواع خودکار و نیمه خودکار دارای دستگاه نشانه روی مکانیکی و دو نوع قنداق ثابت و تا شو، برگرفته از نام اسلحه ساز روسی / مصاحبت: هم نشینی، هم صحبتی / جل الخالق: چه بزرگ است خدا، شبه جمله، برای اظهار شگفتی / آقا: شاخص / دو تا مرد: تا: ممیز / احساس آرامش عجیبی: احساس: هسته، آرامش «مضاف الیه»، عجیبی: وابسته وابسته و صفت مضاف الیه / غرش: صدای مهیب، فریاد ترسناک / مبهوت: سرگردان، حیرت زده / سنی: چرخ و زنجیرهای متحرکی که در تانک ها استفاده می شود / صدای غرش تانک دوم: تانک وابسته وابسته، (مضاف الیه مضاف الیه)، دوم: وابسته وابسته (صفت مضاف الیه)

قلمرو ادبی: حرف: مجازا سخن / صدای غرش تانک: اضافه استعاری / آتش: مجازا موضع دشمن

* صفحه سوم درس: نفس راحتی کشید

قلمرو زبانی: کلاش: شکل کوتاه شده کلاشینکف / گردان: واحد نظامی که معمولاً شامل سه گروهان است / کنده: تنه بریده شده درخت که شاخ و برگ آن قطع شده است، هیزم / صدای انفجار تانک ها: تانک ها: وابسته وابسته (مضاف الیه مضاف الیه) / مرده فیل صد تومان (فعل است به قرینه لفظی حذف شده است) / دیزلی: موتوری که در آن از گازوئیل به عنوان سوخت استفاده می شود / برجک: سازه چرخانی که روی تانک قرار دارد و به کمک آن می توان جهت شلیک توپ را تغییر داد / تیر بار: سلاح خودکار آتشین، سنگین تر و بزرگ تر از مسلسل دستی که به وسیله

نوار فشنگ تغذیه می شود، مسلسل سنگین/صدای موتور دیزلی چند تانک : صدا:هسته ، موتور :مضاف الیه ، دیزلی : وابسته و وابسته (صفت مضاف الیه) چند : وابسته و وابسته، (صفت مضاف الیه) تانک : وابسته و وابسته، (مضاف الیه مضاف الیه) /آرپی جی:نوعی سلاح ضد تانک که در زمان شلیک بر دوش می گذارند/هم آرپی جی (فعل "بفرستند" به قرینه لفظی محذوف است) درنگ کرد:ایستاد، مکث کرد/مقابله کند:رویاروی شود، جنگ بکند

قلمرو ادبی: گل کاشتن: کنایه از انجام کاری درخور ستایش یا برعکس، شاهکار کردن، کاری را بسیار عالی انجام دادن / ما را گرفتید: کنایه از اینکه دارید با ما شوخی می کنید یا ما را مسخره می کنید /سنگر گرفتن: کنایه از پناه گرفتن /نفر: مجازا نیروی جنگی / وهم گرفت: کنایه از خیالاتی شد، ترسید / به درد می خورد: کنایه از به کار می آید(عامیانه)/مردۀ فیل صد تومن است، زنده اش هم صد تومن: ارسال المثل و کنایه؛ در هر حال سودمند است/دود هنوز هم از کُنده بلند می شود: ارسال المثل و کنایه؛ سالمندان از جوانان توانمندتر هستند/از دست داد: کنایه دچار فقدان چیزی شدن/همه را به خود آورد: کنایه از اینکه توجه همه را جلب کرد/ چشم هایش را تنگ کرد: کنایه از اینکه با دقت نگاه کرد/نفس گرفت: کنایه از اینکه تجدید قوا کرد

قلمرو فکری: مردۀ فیل صد تومن است، زنده اش هم صد تومن: انسان های بزرگ و مهم همیشه مهم هستند و دارای عزت و احترام (این مثل از آن رو پیدا شده است که فیل تا زنده است قیمتی است، وقتی هم بمیرد عاج هایش به بهای گران فروش می رود)

صفحه چهارم: او را به خود آورد. برگشت. از همان راهی که آمده بود. به سرعت می دوید.....

قلمرو زبانی: لباس های پلنگی و کلاه های کج: لباس هایی ویژه تکاوران /سکندری:حالت انسان که بر اثر برخورد با مانع، کنترل خود را از دست بدهد و ممکن است به زمین بیفتد؛سکندری خوردن:حالت سکندری برای کسی پیش آمدن / منتظر صدای گلوله : منتظر:هسته ، صدای :وابسته پسین :مضاف الیه ، گلوله :وابسته و وابسته(مضاف الیه مضاف الیه) / صورت گوشت آلود: ترکیب وصفی/گوشت آلود:صفت / خواباندمش :او را خواباندمش؛ ش:مفعول /بعد ::قید /بچرخانیمش :او را بچرخانیم؛ ش:مفعول /شما دوتا : شما مفعول /دوتا:بدل

قلمرو ادبی: چشم تنگ کردن: کنایه از نگاه دقیق / تا جایی که چشم کار می کرد:کنایه از تا دور دست ، دیدن دور ست / تناسب:اسیر، تیر، انفجار / به خود آوردن: کنایه از متوجه کردن / نفس گرفتن: کنایه از تجدید قوا / بالا در «دستور از بالا بوده»: مجاز از مقامات/ به خود آمد: کنایه از متوجه شد / یک طرف صورت گوشت آلودش گم شده بود: زخمی شده بود /رو به قبله خوابیدن: کنایه از درحال مرگ بودن (تلخیص)

درک و دریافت :

۱ - شخصیت اصلی داستان چه کسی است؟ ویژگی های رفتاری او را مورد بررسی قرار دهید؟ ارمیا ؛ آرام و متین

۲ - با توجه به آیه شریفه و بیت زیر ، متن روان خوانی را تحلیل کنید:

وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى. (انفال / ۱۷)

- ز یزدان دان نه از ارکان ، که کوه دیدگی باشد که خطی کز خرد خیزد ، تو آن را از بنان بینی. سنایی

پاسخ : عامل همه موفقیت ها و پدیده های عالم ، خداوند است، توحید افعالی، لا مؤثر فی الوجود الا الله

« نرودا » در این شعر با نگاه و بینشی هنری به زندگی می نگرد. او حیات زیبا و ملموسی را به ما نشان می دهد. حیاتی که ما را از وابستگی های خویش می رهاند و به هستی دل نشینی پیوند می دهد که پاسخ رنج و شادی، عشق و هجران، وصال و حرمان انسان هاست. شعر نرودا تصویری از بینش و نگرش او به زندگی، عشق و شادمانه زیستن است.

*** نان را از من بگیر ، اگر می خواهی ، / هوا را از من بگیر ، اما / خنده ات را نه**

قلمرو ادبی : نان ، مجاز از خوردنی ، نماد روزی / هوا ، مجاز از تنفس نماد زندگی ؛ / نان و هوا : مجاز از نیازهای مادی و ضروری و اغراق / از من بگیر : واژه آرای، اغراق / خنده : نماد عشق، شادمانی / واج آرایی **قلمرو فکری :** زندگی بدون عشق معنایی ندارد

*** گل سرخ را از من بگیر / سوسنی را که می کاری... / از پس نبردی سخت باز می گردم / با چشمانی خسته / که دنیا را دیده است / بی هیچ دگرگونی**

قلمرو زبانی : پس نبردی : ترکیب اضافی / نبردی سخت : ترکیب وصفی / بی هیچ دگرگونی ، ترکیب وصفی

قلمرو ادبی : گل سرخ : نماد عشق / گل سوسن : نماد عشق / سوسنی را که می کاری : کنایه از بوجود آوردن محبت و عشق / گل سرخ و سوسن : تناسب و هردو استعاره از خنده معشوق نبرد : استعاره از مشکلات / چشمان : مجاز از وجود / با چشمانی خسته : کنایه از رنج کشیده و تشخیص / چشم : مجاز از وجود / که دنیا را دیده است : کنایه از با تجربه **قلمرو فکری :** تمام ظاهر و باطن دنیا را دیده است (که بی ارزش هستند)

*** اما خنده ات که رها می شود / و پرواز کنان در آسمان مرا می جوید / تمامی درهای زندگی را به رویم می کشاید .**

قلمرو ادبی : خنده ات پرواز کنان : استعاره (خنده استعاره از پرنده) / خنده ات می جوید : تشخیص / درهای زندگی : استعاره / درهای زندگی را به رویم می کشاید : کنایه از امید و زندگی و گره گشایی رها شدن خنده و پرواز کردن خنده و جستن به وسیله خنده : استعاره (تشخیص) **قلمرو فکری :** خنده ات در آسمان ها به دنبال من هست (من موجودی آسمانی هستم)

*** عشق من ، خنده تو / در تاریک ترین لحظه ها می شکفت / و اگر دیدی ، به ناگاه و / خون من بر سنگ فرش خیابان جاری است / بخند؛ زیرا خنده تو / برای دستان من ، / شمشیری است آخته ،**

قلمرو ادبی : عشق : مجاز معشوق / تاریک ترین لحظه ها : نماد فضای ناامیدی و خستگی ، حس آمیزی ، کنایه از غمگین لحظه ها / استعاره : خنده استعاره از گل (خنده تو مانند گلی می شکفت) / خون من بر سنگ فرش خیابان جاری است : کنایه از زخمی شدن یا جان سپردن / شمشیر : نماد مبارزه / تشبیه : خنده تو برای من مانند شمشیری است که من با آن بر دشواری ها غلبه می کنم.

قلمرو فکری : خون من بر سنگ فرش خیابان جاری است : اگر دیدی مرگ من فرا رسیده است

خنده تو/ برای داستان من /شمشیری است آخته : پیام: نیروبخشی عشق

*** خنده تو ، در پاییز / در کناره دریا / موج کف آلوده اش را / باید بر فرازد / و در بهاران، عشق من، / خنده ات را می خواهم / چون گلی که در انتظارش بودم / گل آبی، گل سرخ کشورم که مرا می خواند.**

قلمرو زبانی: بر افراختن: بلند کردن/ بهاران : هنگام بهار ، « ان » زمان، به معنی هنگام/می خواند: صدا می زند/ تکرار/

گل آبی و گل سرخ، اشاره دارد به پرچم کشور شیلی که از دو نوار قرمز و آبی شکل گرفته و نوار سفید دیگری بر بالای آن دو است. رنگ آبی نماد آسمان و اقیانوس آرام است و رنگ قرمز نماد خون های ریخته شده برای استقلال کشور. شاعر خود در پی گل سرخ است و آنگاه مطلوب خود را با مطلوب کشورش که در پرچم آن آمده، درمی آمیزد تا بگوید من و کشورم در پی یک مطلوبیم / بهار، منتظر گل است، چون با آن معنا پیدا می کند؛ من نیز به هنگام بهار منتظر شکوفایی خنده تو هستم، خنده تو که در پرچم کشورم بادو گل آبی و سرخ (دونوار آبی و سرخ) نقش بسته است (وجود من با کشورم معنای یابد).

قلمرو ادبی: استعاره: خنده استعاره از دریا خنده تو مانند دریا موج کف آلود دارد / خنده تو... بر فرازد: تشخیص / تناسب: کناره، دریا، موج، کف/ پاییز: نماد ناامیدی/ دریا: نماد امید / گل آبی، گل سرخ : جانبخشی (مرا می خواند) / گل آبی، گل سرخ : استعاره از پرچم، / گل آبی و گل سرخ: نماد عشق و وطن (رنگ پرچم شیلی)

قلمرو فکری: پیام : جنبش و قدرت خنده معشوق / پیام: خنده تو مانند پرچم کشورم است که مرا صدا می زند

*** بخند بر شب / بر روز ، بر ماه، / بخند بر پیچای خیابان های جزیره/ اما آنگاه که چشم می گشایم و می بندم، / آنگاه که پاهایم می روند و باز می گردند،**

قلمرو زبانی: پیچای: راه پر پیچ / پیچای خیابان های جزیره: جزیره مضاف الیه مضاف الیه

قلمرو ادبی: بر شب، بر ماه، بر روز: مجاز به معنی همیشه و همه کس / تکرار: «بر» / تناسب : شب ، روز ، ماه (بر همه پدیده ها) چشم : مجاز از پلک / چشم می گشایم : کنایه از دیدن تضاد : می گشایم و می بندم / تضاد: می روند و باز می گردند

*** نان را ، هوا را، / روشنی را، بهار را / از من بگیر / اما خنده ات را هرگز / تا چشم از دنیا نبندم.**

قلمرو ادبی: نان ، هوا : نماد زندگی مادی / نان مجاز از مادیات / بهار: مجاز از زیبایی های طبیعت / روشنی و بهار : نماد زندگی معنوی / چشم : مجاز از پلک / تا چشم از دنیا نبندم : کنایه از مردن

قلمرو فکری: نان، هوا، روشنی، بهار : عناصر حیات هستند .شاعر این عناصر را در برابر «خنده»، قرار می دهد تا بگوید که حیات بی خنده (عشق) معنایی ندارد؛ گو اینکه بی آنها می توان زیست اما بی عشق نمی توان. بی همگان به سر شود / بی تو به سر نمی شود

هوا را از من بگیر، خنده ات را! پابلو نرودا

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی :

۱- برای واژه «آخته» دو معادل معنایی بنویسید. بیرون کشیده، برکشیده، آهیخته، بیرون آمده، از نیام بیرون کشیده شده

۲- مفهوم نشانه «ان» را در واژه های زیر بنویسید.

بهاران (هنگام بهار) خاوران «محل و سرزمین خاور، مشرق» (مکان) بابکان (نسبی)
 خندان (فاعلی، حالت) گیلان (مکان گیل ها) سپاهان (مکان سپاه) گریان (صفت فاعلی، حالت)
 جوانان (نشانه جمع)

قلمرو ادبی:

۱- این بخش از سروده «پابلو نرودا» را از نظر کاربرد «نماد» بررسی کنید.

نان را از من بگیر اگر می خواهی، هوا را از من بگیر، اما/ خنده ات را نه. گل سرخ را از من بگیر.

نان، هوا: نماد زندگی مادی / گل سرخ: نماد عشق

۲- در این قسمت از متن درس، شاعر از کدام آرایه های ادبی بهره گرفته است؟

«... اما خنده ات که رها می شود / و پرواز کنان در آسمان مرا می جوید / تمامی درهای زندگی را / به رویم می گشاید»

تشخیص: خنده کسی را بجوید / تناسب: رها، پرواز، آسمان / در گشودن: کنایه از گره گشایی / درهای زندگی: استعاره پنهان زندگی مانند خانه ای است که درهای پنهان دارد.

قلمرو فکری:

۱- درک و دریافت خود را از متن زیر بنویسید.

«و اگر دیدی، به ناگاه / خون من بر سنگ فرش خیابان جاری است / بخند، زیرا خنده تو / برای دستان من، /

شمشیری است آخته» خنده معشوق زندگی بخش است. نیرو بخشی عشق

۲- متن درس را با مفهوم سروده زیر مقایسه کنید.

چه خوش فرمود آن پیر خردمند / وزین خوشتر نباشد در جهان پند

قلمرو ادبی: / واج آرایه حرف دال /

باز گردانی: آن پیر دانا چه خوب گفت و پندی در جهان از این سخن زیباتر و بجاتر نباشد

پیام: اندرز

اگر خونین دلی از جور ایام «لب خندان بیاور چون لب جام»

قلمرو زبانی: جور: ستم / ایام: روزگار /

قلمرو ادبی: خونین دلی: کنایه از اندوهگین بودن / لب خندان بیاور: کنایه از همیشه خندیدن / جور ایام: جانبخشی /

چون لب جام: تشبیه / لب جام: استعاره / خونین دل و خندان: تضاد / تضمین شعر حافظ با کمی تغییر

باز گردانی: اگر از ستم روزگار اندوهگین هستی، مانند لب جام لب خندان داشته باش و همیشه بخند

پیام: هنگام غم لب خندان داشته باش

به پیش اهل دل گنجی است شادی / که دستاورد بی رنجی است شادی

قلمرو زبانی: پیش: نزد / دستاورد: نتیجه، پیامد، حاصل آنچه با تلاش به دست می‌آید / پیش اهل دل: وابسته وابسته
 قلمرو ادبی: اهل دل: کنایه از صاحب دل و عارف / شادی گنجی است: تشبیه / گنج و رنج: جناس
 باز گردانی: نزد صاحب دلان شادی گنج است و شادی نتیجه بی‌رنجی است.

پیام: شادی

به آن کس می‌رسد زین گنج بسیار که باشد شادمانی را سزاوار
 قلمرو زبانی: سزاوار: شایسته

قلمرو ادبی: کنایه / گنج: استعاره از شادی / واج آرایبی: «س»

باز گردانی: گنج شادی بسیار به آن کسی می‌رسد که شایسته شادمانی باشد

پیام: شادی شایستگی می‌خواهد

چو گل هر جا که لبخند آفرینی به هر سو رو کنی لبخند بینی

قلمرو ادبی: کنایه // جانبخشی / چو گل: تشبیه / لبخند آفریدن: استعاره / سو و رو: جناس / بینی: ایهام تناسب (۱) -
 می‌بینی ۲- دماغ که با رو تناسب دارد)

باز گردانی: مانند گل هر جا که لبخند بزنی و شاد باشی به هر طرف که روی کنی از مردم لبخند می‌بینی

پیام: لبخند بزنی تا جهان به تو لبخند زند

مشو در پیچ و تاب رنج و غم، گم به هر حالت تبسم کن، تبسم

قلمرو زبانی: تبسم دوم: نقش تبعیت‌کنار / حذف فعل [کن] به قرینه لفظی

قلمرو ادبی: گم شدن در پیچ و تاب رنج و غم: کنایه از اندوه فراوان و همیشگی / پیچ و تاب رنج و غم: استعاره (رنج و غم مانند

راه دشوار و پر پیچ و خم است) / واژه آرایبی: تبسم

باز گردانی: در پیچ و تاب رنج و غم، گم شو و همیشه اندوهگین نباش و در هر حالتی لبخند بزنی.

پیام: کنار گذاشتن غم

پاسخ: مفهوم هر دو بر ارزشمند بود شادی و لبخند اشاره دارد و اینکه لبخند زدن و شادی به انسان نیرو و امید می

بخشد

فریدون مشیری

کنج حکمت مسافر

دلم می‌خواهد بر بال‌های باد بنشینم.....

قلمرو زبانی: پدید آورده: ماضی نقلی (حذف است به قرینه معنوی) / مگر: قید استثنا / کران: کناره، ساحل / سرحد:

مرز، کرانه / خلقت: آفرینش / روزی: قید / سرحد جهان خلقت: وابسته وابسته؛ خلقت: مضاف الیه مضاف الیه

قلمرو ادبی: دلم: مجاز از وجود / زیر پا گذاشتن: کنایه از دیدن و عبور کردن / بی‌کران: کنایه از پهناور / بال‌های باد:

اضافه استعاری / بر بال‌های باد نشستن: کنایه از پرواز کردن / دریا: استعاره از جهان آفرینش / به پایان دریای بی-

کران رسیدن: متناقض‌نما / بر بال‌های باد نشستن: کنایه از پرواز

قلمرو فکری: پیام: به منزل غایی و هدف نهایی زندگی دست یافتن

*** از هم اکنون، در این سفر دور و دراز، ستارگان را با درخشندگی جاودانی خود می بینم.....**

قلمرو زبانی: افلاک: آسمان‌ها / پیمودن: طی کردن / غایی: منسوب به غایت، نهایی / حد: اندازه / اکتفا کردن: بسنده کردن، کافی دانستن / سرمنزل غایی سفر خود: خود وابسته وابسته / ستارگان افلاک را: را حرف اضافه

قلمرو ادبی: راه هزاران ساله: کنایه از راه دراز / دل افلاک: استعاره و تشخیص / ستارگان راه هزار ساله می پیمایند: استعاره و تشخیص / منزل: استعاره از هدف

قلمرو فکری: پیام: به منزل غایی و هدف نهایی زندگی دست یافتن

*** در یک جاده خلوت، رهگذری به من نزدیک می شود؛.....**

قلمرو زبانی: سر حد: مرز، کرانه / ذی حیات: دارای حیات، جاندار، زنده / مسافر: منادا / جاده خلوت: متمم قیدی / رهگذری: نهاد / نزدیک: مسند / خداوند آن را....: فعل گذرا به مفعول و مسند / دیگر: قید / ترکیب وصفی: یک جاده خلوت / ترکیبات اضافی: آخر دنیا، سرحد دنیای خلقت

قلمرو ادبی: نفس کشیدن: کنایه از زنده بودن / رهگذر: استعاره از وجدان / قدم گذاشتن: کنایه از رفتن

قلمرو فکری: اندیشه و خیال دور پرواز شاعر برای کشف حقیقت، بی کران بودن راه عشق

*** می گوید: «اوه، بایست؛ بیهوده رنج سفر بر خویش هموار مکن.....**

قلمرو زبانی: مگر: قید پرسش / اوه: شبه جمله یا صوت بیانگر تعجب / هموار: مسند / بیهوده....: فعل گذرا به مفعول و مسند

قلمرو ادبی: رنج سفر را بر خود هموار کردن: کنایه از تحمل کردن سختی‌های سفر / قدم گذاشتن: کنایه از وارد شدن

*** ای فکر دور پرواز من، بال‌های عقاب آسایت را از پرواز بازدار و تو ای کشتی تندرو خیال من،**

قلمرو زبانی: آسا: مانند / فکر دور پرواز من: منادا / بال‌های عقاب آسا: ترکیب وصفی / کشتی تندرو خیال من: منادا، «من» وابسته وابسته / اجازه سفر نیست: غیر از اسنادی

قلمرو ادبی: دور پرواز: کنایه از ژرف و عمیق / ای فکر دور پرواز من: استعاره و تشخیص / تشبیه: بال‌های عقاب آسا / ای کشتی: تشخیص (استعاره) / تشبیه: کشتی تندرو خیال من / کشتی، تندرو، لنگرانداز: تناسب / بال، عقاب، پرواز: تناسب / لنگر انداختن: کنایه از توقف

یوهان کریستف فریدریش شیللر

عشق جاودانی

درس هجدهم

*** آیا چیزی در مخیله آدمی می گنجد.... برای تو ترسیم نکرده باشد؟**

قلمرو زبانی: مخیله: خیال، ذهن، قوه تخیل / مرجع «تو»: معشوق / صادق: راستگو / قوه تخیل: متمم / مخیله آدمی:

ترکیب اضافی / سطر اول: جمله مرکب (که: پیوند وابسته ساز) / اما: پیوند همپایه ساز / / جان صادق: ترکیب وصفی / جان من: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: قلم ... بنگارد: مجازا نویسنده/ جان صادق ... ترسیم نکرده باشد: استعاره و تشخیص/ تناسب: قلم، نگاشتن، ترسیم/ جان مجازا وجود

قلمرو فکری: هیچ چیزی نیست که در ذهن انسان بگنجد و قلم بتواند آن را بنویسد؛ ولی جان و روح صادق من، آن را برای تو ننوشته باشد و به تصویر نکشیده باشد (من عاشقم و همه توانم را به کار می گیرم تا بتوانم با قلم خود تخیلات خود را برای تو بیان کنم و آنچه را لازم است برایت بنویسم).
پیام: نهایت کوشش برای جلب رضایت معشوق

* چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز ... یا سجایای ارزشمند تورا باز گو کند؟

قلمرو زبانی: سجایا: ج سجیه، خواها و عادت‌ها / چه حرف تازه: دو ترکیب وصفی / حذف فعل [مانده است] در جملهٔ دوم: به قرینهٔ لفظی حذف شده است / سجایا (ج سجیه): طبایع، خلق و خویها، عادت‌ها: (معطوف به مفعول / سجایای ارزشمند: ترکیب وصفی / سجایای تو: ترکیب اضافی.

قلمرو ادبی: تناسب: حرف، گفتن / مراعات نظیر: گفتن، نوشتن / حرف: مجاز از سخن
قلمرو فکری: سخن تازه‌ای برای گفتن نمانده است و چیز تازه‌ای برای نوشتن نیست و دیگر هیچ سخنی که بتواند عشق مرا و یا خوبیهای ارزشمند تو را، به تو نشان بدهد، نیست. (تمام گفتنی‌ها را در باب عشق برای تو بیان کرده ام). پیام: ناتوانی قلم در بیان عشق

* هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم نام زیبای تو را تلاوت کردم.

قلمرو زبانی: ذکر: یاد، ورد / عشق قدیم: همان عشق جاودانی که ازلی و ابدی است / آن من: مال من / تلاوت: قرائت، خواندن حذف فعل هستم / از آن تو: متمم در جایگاه مسند / درست: قید / نخستین بار: ترکیب وصفی (نقش متممی) / نام: مفعول / نام تو: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: تناقض: آنچه راقدیمی است قدیمی ندانم / آرایهٔ عکس: تو از آن من، من از آن تو/ نام: استعاره از کتاب مقدس / واج آرایه «ن»

قلمرو فکری: هر روز با گفتن مکرر این ذکر (این سخن) که: «تو از آن منی و من از آن تو من»، عشق را از قدیم بودن خارج می‌کنم. ، درست مثل نخستین بار نام زیبای تو را عاشقانه صدا می‌زنم.
پیام: عشق عاشق به معشوق همیشه تازه است / جاودانی بودن عشق

*** این گونه است که عشق جاودانی، همواره معشوق را جوان می‌بیند عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می‌گرداند.**

قلمرو زبانی: همواره: قید / جملهٔ مرکب (که: پیوند وابسته ساز) / معشوق: مفعول / جوان: مسند / ناگزیر: به ناچار / جراحات: جراحات‌ها (معطوف به متمم) / صحیفه: کتاب / موضوع صحیفه شعر خود: شعر مضاف الیه مضاف الیه (وابستهٔ وابسته) / خود: مضاف الیه مضاف الیه (وابستهٔ وابسته)

قلمرو ادبی: عشق: استعاره، تشخیص / عشق و معشوق: اشتقاق / مراعات نظیر: پیری، چین و شکن، سالخوردگی / گرد و غبار و جراحات پیری: استعاره از آثار و نشانه‌های پیری / تناسب: موضوع، صحیفه، شعر.

قلمرو فکری: عشق جاودان، در پی ظاهر نیست و عاشق همیشه معشوق را جوان میبیند. (عاشق زیبا بین است) / و توجهی به نواقص و عیبهای معشوق اهمیتی نمی دهد و در پی ظاهر نیست / بلکه معشوق همیشه عشق دیرینه را موضوع کتاب شعر خود قرار می دهد. (ازلی بودن عشق)

*** نخستین احساس عشق را در جایی می جوید... مرده نشانش بدهد.**

قلمرو زبانی: جمله مرکب (که: پیوند وابسته ساز) / همانجا: ترکیب وصفی (نقش قیدی) / صورت ظاهرش: «ش» وابسته وابسته (مضاف الیه مضاف الیه) / مرده نشانش بدهند: «ش» مفعول، مرده: مسند.

قلمرو ادبی: به دنیا آمدن: کنایه از زاده شدن / دست زمان: اضافه استعاری و تشخیص / واج آرایه - : موضوع صحیفه شعر خود / تضاد: به دنیا آمده، مرده / مرده نشان دادن: کنایه از فراموش کردن

قلمرو فکری: عاشق اولین احساس عشق را در جایی می جوید که خود در آنجا متولد شده است و در طلب عشق قدیمی است، همانجایی که شاید حالا گذر زمان (سن تقویمی) و چهره ظاهرش، معشوق را پیر نشان بدهد. (عشق زندگی بخش است و هرگز نمی میرد).

غزلواره ها، شکسپیر

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- واژه صحیفه را از نظر کارکرد معنایی بررسی کنید.
صحیفه در معنای کتاب، نامه و ورق، دفتر مصحف به کار می رود. در این درس به معنای کتاب است.

۲- متن درس را از نظر حذف فعل بررسی کنید و نوع حذفها را بنویسید.
سطر سوم حذف به قرینه لفظی: چه حرف تازه ای برای نوشتن (مانده است)
سطر ششم حذف به قرینه لفظی: و من از آن تو (هستم)

قلمرو ادبی:

۱- دو نمونه آرایه تشخیص در متن درس بیابید.
سطر دوم: جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟ / سطر هشتم: عشق جاودانی معشوق را جوان می بیند.
سطر آخر: دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشانش بدهند.

۲- در متن، نمونه ای از استفهام انکاری مشخص کنید.
چه حرف تازه ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه ای برای نوشتن؟

قلمرو فکری:

۱- شکسپیر برای عشق جاودانی، چه ویژگی هایی را برمی شمارد؟
قابل توصیف نبودن / ازلی و ابدی / خارج از زمان و مکان بودن / معشوق را همواره جوان و زیبا دیدن .
۲- در سطرهای زیر بر چه نکته ای تاکید شده است؟

چه حرف تازه ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه ای برای نوشتن که / بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را باز گو کند.

ارزشمند بودن و بی پایان بودن عشق و اینکه عشق در قالب واژه ها نمی گنجد
 ۳- مضمون بیت زیر از کدام بخش از سروده شکسپیر قابل دریافت است؟
 یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب / کز هر زبان که می شنوم نامکرر است
 حافظ به نامکرر و نو بودن سخن عشق اشاره دارد و شکسپیر هم در قسمتی از غزلواره اش از عشق گفتن را کهنه
 نمی شمارد و بازگفت آن را همواره تازه می داند. این پیام، در بخش زیر نیز یافت می شود:
 هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم / و آن چه را قدیمی است قدیمی ندانم که ...

روان خوانی آخرین درس

*** صفحه اول درس: وقتی از پیش خانه کدخدا می گذشتم، ...**

قلمرو زبانی: اعلان: آگهی / عتاب: سرزنش / بیشه: زمینی که در آن به طور طبیعی گیاهان خودرو و درخت
 روییده باشد، جنگل / رعب انگیز: ترسناک / بیم: ترس / شرم: حیا، حُجْب / با لطف و نرمی گفت: با مهربانی
 گفت / درس دستور زبان: زبان وابسته وابسته (مضاف الیه مضاف الیه) / درس و بحث مدرسه: دو ترکیب اضافی /
 ترکیبات وصفی: آن روز یک کلمه، آن درس، این وسوسه

قلمرو ادبی: کنایه: برای ما چه خوابی دیده اند؟: چه نقشه شومی برای ما کشیده اند. / سرخویش گرفتن: دنبال کار
 خویش رفتن / استعاره و تشخیص: مرغان در بیشه زمزمه بکنند / چشم داشتن: کنایه از انتظار داشتن / دل به دریا
 زدم: خطر کردن، ریسک کردن / حس آمیزی: به نرمی گفت / مدرسه: مجازا زمان مدرسه / راه صحرا پیش گیرم:
 کنایه از به دشت و صحرا بروم

*** صفحه دوم درس: لباسی را که جز در روز توزیع جوایز یا در هنگامی که با زرس به مدرسه می آمد**

قلمرو زبانی: فرو نشست: از بین رفت / تسکین یافت: آرام شد / ژنده: کهنه / آبهت: بزرگی و شکوه که سبب
 احترام یا ترس دیگران می شود. / دل مرده: بسیار ناراحت / ستبر: گنده، ضخیم، کلفت / احوال: حالت ها / اعلان:
 آشکار کردن چیزی و باخبر ساختن مردم از آن

قلمرو ادبی: دل مرده: کنایه از ناراحت / استعاره: غرق حیرت (حیرت مانند دریایی است که در آن غرق می شوند) /
 حس آمیزی: صدای گرم، خاطرات تلخ / تشبیه: صفحه ضمیر

*** صفحه سوم درس: و نیز به همین سبب بود که جماعتی از پیران دهکده و مردان محترم**

قلمرو زبانی: متنبه شدن: به زشتی عمل خود پی بردن و پند گرفتن / اهتمام: کوشش، سعی، همت گماشتن؛
 اهتمام ورزیدن در کاری: همت گماشتن به انجام دادن آن / در خور: شایسته، لایق / رسا: کامل، آشکار (رس «
 بن مضارع» + «صفت فاعلی» / رخصت: اجازه، دستور / مغلوب: هم معنی مقهور: چیره شده، شکست خورده
 / ملال انگیز: دل تنگ کننده، اندوهبار

قلمرو ادبی: حس آمیزی: با نرمی می گفت / شیرین ترین، خاطرات تلخ / تشبیه: زبان مانند کلید است / تشبیه:
 کتاب ها ... در حکم دوستان کهن بودند

صفحه چهارم درس : خویش را در دست داشته باشد. آنگاه کتابی برداشت و به خواندن

قلمرو زبانی: کتابت : نوشتن ، تحریر ، خوشنویسی / تحریر : نوشتن / درفش : پرچم ، علم / غرس : نشان دادن و کاشتن درخت و گیاه / تناور : دارای پیکر بزرگ و قوی / معمّر : سالخورده ، پیر / غریب : شگفت انگیز ، عجیب / مهابت : بزرگی و شکوه / جلی : ویژگی خطّی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود

قلمرو ادبی: تناقض : کلید زندان خویش را در دست داشتن / تشخیص : پیش خود اندیشه می کردم که « آیا اینها (کبوتران) را نیز مجبور خواهند کرد که سرود خود را به زبان بیگانه بخوانند؟ » / تناقض : در عین خنده گریه سر کنیم / صدا در گلویش شکست : کنایه : بغض کرد و نتوانست حرف بزند

قصه های دوشنبه، آلفونس دوده

درک و دریافت :

۱ - این متن را با توجه به زاویه دید و شخصیت پردازی بررسی کنید. زاویه دید : اول شخص و از زبان کودکی دبستانی

۲ - با توجه به این که زبان فارسی، رمز هویت ملی است، برای پاسداشت آن چه راهکارهایی را پیشنهاد می دهید؟ اهمیت دادن به زبان ملی و آثار محققان زبان فارسی و ایجاد زمینه های مناسب فعالیت های ادبی

نیایش

۱- الهی سینه ای ده آتش افروز در آن سینه دلی وان دل همه سوز

قلمرو زبانی : الهی: خدایا ، (منادا) / آتش افروز: آتش افروزنده « صفت فاعلی مرکب مرخم » / سینه آتش افروز : سینه ای سرشار از عشق / فعل (باشد) از آخر مصرع دوم به قرینه معنوی حذف شده است.

قلمرو ادبی : تناسب : سینه ، دل / مجاز : « سینه » مجاز از « وجود » / آتش : استعاره از عشق

قلمرو فکری : خدایا ، وجودم را از آتش عشق شعله ور ساز ؛ و در سینه ام « وجودم » دلی بده که سوزان باشد از آتش اشتیاق به تو.

مفهوم : طلب کردن عاشقی ، عشق بخشش الهی است

۲- هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده غیر از آب و گل نیست

قلمرو زبانی : را : حرف اضافه / سوز : شوق و اشتیاق / دل افسرده : دل بی بهره از معنویت ، بی ذوق و حال

قلمرو ادبی : تشخیص : دل افسرده (دل مانند انسانی افسرده است) / ایهام : افسرده : الف (بی حال ب) یخ زده و منجمد (با توجه به « سوز ») / آب و گل : مجاز از وجود / جناس : دل ، گل / تکرار : دل ، نیست / کنایه : دل افسرده

قلمرو فکری : دلی که شور و اشتیاق به معبود نداشته باشد ؛ دل نیست ، مُرده است ؛ دل بی بهره از معنویت ، فقط شکل و ظاهری را از دل دارد. **مفهوم :** ارزش دل به عشق

۳- کرامت کن درونی درد پرورد دلی در وی درون درد و برون درد

قلمرو زبانی: کرامت کن : ببخش / درد پرورد : درد پرورده شده ؛ درد آشنا ، به وجود آورنده درد / مجاز : « دل » مجاز از وجود

قلمرو ادبی: تشخیص : درون درد آشنا باشد / دل : مجاز از وجود / تضاد: درون درد ، برون درد
قلمرو فکری: خدایا ، وجود عاشقی به من عنایت کن ، که هر لحظه درد عشق مرا زیادت‌تر کند و مرا عاشق‌تر سازد.
مفهوم : درد عشق را طلبیدن

۴- به سوزی ده کلام را روایی

قلمرو زبانی: روایی : شایستگی ، رونق ، اعتبار و ارزش

قلمرو ادبی: تشخیص و استعاره مکنیه : آتش گدایی کند / مجاز : « کلام » مجاز از « شعر » / اغراق در مصراع دوم /
قلمرو فکری: با سوز عشق سخنم را چنان گرم و پر اعتبار بساز که آتش در مقابل گرمای آن بسیار سرد به نظر آید.
مفهوم: آتش عشق سوزنده تر از هر آتشی است .

۵- دلم را داغ عشقی بر جبین نه

قلمرو زبانی: جبین : پیشانی / داغ نهادن : نشان دار کردن ، عاشق کردن ، اسیر کردن / نه : بگذار / دلم را بر جبین : بر جبین دلم (« را » فک اضافه است)

قلمرو ادبی: تشبیه : داغ عشق / داغ: ایهام تناسب ۱- نشان، که معنی آن در جمله حضور دارد ۲- گرما با آتش تناسب دارد / تشخیص : اینکه « دل جبین داشته باشد » / تناسب : داغ ، آتشین / جناس: نه ، ده / زبان : مجاز از سخن / حس آمیزی و کنایه: « بیانی آتشین » کنایه از سخن گرم و جذّاب
قلمرو فکری: خدایا، مرا فقط عاشق خودت گردان؛ و به سخنانم گرمی و گیرایی ببخش.
مفهوم : عشق و گفتارم اثر گذار باشند. عشق و کلام پرسوز شاعر بخشش الهی است .

۶- ندارد راه فکرم روشنایی

قلمرو زبانی: پرتو : روشنایی

قلمرو ادبی: تشبیه : راه فکر / استعاره : لطف و رحمت تو مانند آتشی است که روشنایی می بخشد
قلمرو فکری: خدایا ، فکرم تاریک و بدون نور است ؛ من از لطف و رحمت تو انتظار نور و روشنایی دارم تا مرا کمک کند.
مفهوم: اگر اندیشه انسان به خدا نپیوندد ، راه به جایی نمی برد

۷- اگر لطف تو نبود پرتو انداز

قلمرو زبانی: پرتو انداز: روشنایی بخش / و: مابینت (بسیار از هم دور هستند « فکر هیچ گاه نمی تواند به راز پی ببرد)

قلمرو ادبی: استعاره : لطف تو مانند آتش روشنی بخش است .

قلمرو فکری: اگر لطف و رحمت تو به فکر و اندیشه روشنی و نور نبخشد ؛ فکر و اندیشه هیچگاه نمی تواند به رازهای خلقت پی ببرد.
مفهوم: بدون عنایت خدا ، فکر به اسرار الهی راه نمی یابد.

۸- به راه این امید پیچ در پیچ

مرا لطف تو می باید ، دگر هیچ

قلمرو زبانی : به : در / راه : راه عشق / پیچ در پیچ : سخت و دشوار / می باید : لازم است
قلمرو ادبی : استعاره : راه / کنایه : پیچ در پیچ / جناس : پیچ ، هیچ
قلمرو فکری : خدایا در این راه عشق پر از رنج و سختی ؛ من فقط به لطف و رحمت تو امید دارم.
مفهوم : لطف خدا شرط لازم برای درک اسرار حق است.

وحشی بافقی

با آرزوی موفقیت و بهروزی برای شما دانش آموزان عزیز

گروه درسی ادبیات فارسی استان آذربایجان شرقی

۱۴۰۰ - ۱۴۰۱

گروه ادبیات فارسی آذربایجان شرقی